منتخب مقالات

جلد هفتم

م.الف (ناصر پایدار)

منتخب مقالات

جلد هفتم

م. الف (ناصر پایدار)

چاپ زمستان ۱۴۰۲

فهرست

عنوان **صفحه**

رژیم سرمایه، کارگران، مبارزه طبقاتی، گردابهای هائل..5

«ملت واحد»، « جامعه متکثر»، دو تیغ هم بُن مقراض سرمایه ۴۳

بورژوازی اپوزیسیون، گمراهه «زن، زندگی، آزادی»!، منشور صنفی ۲۰ امضا!............۵۹

چرا توده کارگر، «زن، زندگی، آزادی» را جنبش خود ندید؟!...................................۷۵

زلزله در بانکها، مرکز زلزله کجاست؟ ۸۹

«منشور آزادی، رفاه، برابری» یا برنامه انقلاب بورژوا سکولار دموکراتیک؟!.............۱۰۵

اردوگاه دموکراسی از تقدس «زن، زندگی، آزادی» تا اخوت با رژیم اسلامی ۱۲۱

جنبش لغو کار مزدی در مسیر انقلاب اجتماعی ایران...۱۳۷

میزگرد «فریدون پرهام»، بی شرمی عمال سرمایه ۱۷۹

سرمایه، اردوگاه دموکراسی و هولوکاست مدنی، دموکراتیک غزه!!.............................۱۹۱

رژیم سرمایه، کارگران، مبارزه طبقاتی، گردابهای هائل

۴ بهمن ۱۴۰۱

همه از سقوط قریب الوقوع جمهوری اسلامی می‌گویند! در حتمیت آن اتفاق نظر دارند!، اختلافات حول دیر، زود بودن یا تاریخ ظهور پیش شرطها است! منتظران سقوط، طیف متشتتی متشکل از ۸۰٪ جمعیت جهنم سرمایه‌داری ایران هستند که نقطه اتصال آنها، همین آرزوی سقوط است. چه می‌خواهند؟ جواب به کثرت اجزاء طیف متکثر است. «آزادی، حداقل حقوق اجتماعی، محو آپارتاید وحشیانه جنسیتی، زندگی انسانی، باز گرداندن ایران»!!، «پس گرفتن زندگی»!!، لغو حجاب اجباری، دموکراسی، پالایش دولت از دین، اهم آنها است. دلیل محتوم دیدن سرنگونی چیست؟ پاسخ در جملاتی مانند «زوال مشروعیت رژیم»، و نارضائی عصیان آمیز توده ها، تشتت ساختار قدرت، بحران اقتصادی و فروپاشی چرخه تولید، تشدید مستمر تحریم‌های بین المللی، قابل تلخیص است. تمرکز بخش اول متن حاضر بر همین نکته آخر، موقعیت روز چرخه تولید سرمایه‌داری ایران و در قسمت دوم مشکلات و پاشنه آشیلهای مهم خیزش کارگری جاری است. از اولی شروع کنیم.

قسمت اول:

موقعیت روز چرخه تولید سرمایه‌داری ایران

خروش بحران و عوارض فلج کننده تحریم‌ها بر شیرازه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران کاملاً عریان است. آمارها و داده‌های جمهوری اسلامی یا حتی محافل بین المللی مانند "IMF"، بانک جهانی و سازمان ملل در این مورد، مثل همیشه بسیار متفاوت و گاه به شدت متناقض هستند. در یک سو شاهد انتشار گزارشاتی هستیم که هر کدام مستدل تر از دیگری، بر فروپاشیدگی روند ارزش افزائی عظیم ترین بخش سرمایه‌ها اصرار دارند، در سوی دیگر با مجموعه‌ای از اسناد، اطلاعات مواجهیم که خلاف روایت بالا را طرح می‌کنند. کدام یک از روایت‌ها مطمئن تر یا به واقعیت نزدیک تر است؟

پاسخ ساده نیست، هر کدام رویه‌ای را پررنگ تر، رویه‌ای را کمرنگ تر می‌بینند، سکوی شناخت خود را دارند. آنچه در دسترس ما هست نیز همین داده ها، با همه آلایش ها، جعلیات و دستکاری‌ها است. برای دستیابی به تصویری حتی المقدور واقعی چاره‌ای نداریم جز آنکه پیچ و خم همین آمارها، اطلاعات را با شناخت طبقاتی و شعور ضد سرمایه‌داری خود چرخ خوریم.

اتاق بازرگانی تهران در مورد دقایق مشخص فشار تحریم‌ها نکاتی را پیش می‌کشد. تأکید می‌نماید که تحریم‌ها ما را به قبول تهاتر قهری در مبادلات بین المللی مجبور کرده است. نماینده اتاق مطابق معمول موضوع را آنچنان که هست نمی‌شکافد و مصاحبه گر مترصد واکاوی ماجرا و عریان سازی ژرفنای فاجعه نمی‌گردد، همه چیز در واژه تهاتر خلاصه می‌شود، اما این فرمولبندی در درون خود مخزن بسیاری اسرار است. قبل از هر چیز بیانگر این واقعیت است که قدرت رقابت سرمایه‌داری ایران در داد و ستدهای مهم بین المللی، حتی در عرصه‌های قادر به رقابت، از چند سال پیش هم به گونه‌ای چشمگیر کمتر شده است. سرمایه اجتماعی ایران اساسا به دلیل متوسط کاملا پائین بارآوری کار اجتماعی از توان رقابت بسیار پائینی برخوردار است اما بحث اینک نه حول عموم تولیدات که بر سر حوزه‌های خاص است. حوزه هائی مانند نفت، گاز و پتروشیمی که اولا سلاح دست سرمایه‌داری ایران برای حصول سهم هر چه افزون تر از اضافه ارزش‌های بین المللی بوده است و ثانیا مؤثرترین و سرنوشت سازترین نقش را در دستیابی به ارزهای مهم و معتبر جهانی از نوع دلار ایفا می‌کرده است. حرف نماینده اتاق بازرگانی تهران اگر چه بسیار مبهم و دست و پا شکسته است اما در نقد مارکسی اقتصاد سیاسی توضیح بسیار شفاف و صریحی دارد. ماحصل آنچه او زمزمه می‌کند و پشت الفاظ مخفی می‌سازد آنست که رژیم اسلامی حتی در مورد تولیدات دارای توان رقابت خود زیر ضربات کوبنده تحریمها قادر به اعمال رقابت نیست. او می‌گوید به کالای تولیدی ما نیاز دارند اما به این دلیل که حق عرضه رسمی کالاها از ما سلب است، باید در خارج از چرخه متعارف داد و ستدهای بین المللی به

شکل «تهاتر» معامله کنیم و در اینجا است که شرکت‌ها و تراست‌های مقابل، بالاترین قیمت‌ها را برای کالاهای خود و نازل ترین قیمت را برای تولیدات ما تعیین می‌کنند و این سیاست را بر روند مبادلات اعمال می‌نمایند. کالاهای خود را به گران ترین قیمت ممکن و تولیدات ما را به بهائی بسیار نازل با هم تهاتر می‌کنند. پتروشیمی حوزه مهم صادرات و دسترسی سرمایه‌داری ایران به ارزهای مهم بین المللی از قبیل دلار و یورو است. قسمت اعظم مبادلات نفتی و فراورده‌های پتروشیمی رژیم از همین طریق، به صورت «پایاپای» انجام می‌گیرد و در این گذر متحمل عظیم ترین خسارت‌ها می‌گردد. مشکل به صدها نوع تولید گرانبهای حوزه پتروشیمی محدود نیست، نفت که به دلیل نیاز عظیم سرمایه جهانی به انرژی و قدرت غول انحصاری «اوپک»، ویژه ترین نقش را در پمپاژ اضافه ارزش‌ها به حوزه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ممالک صادر کننده بازی می‌کند در شرائط روز سرمایه‌داری ایران اسیر همین سرنوشت است. جمهوری اسلامی نفت را به جای آنکه در جایگاه مالک کالا - سرمایه انحصاری با قیمت متناظر فوق سود فاحش بفروشد زیر آوار نفس گیر تحریمها به صورت «تهاتر» داد و ستد می‌کند. مبادله شکل معکوس عرف جاری بازار را احراز می‌نماید، کالا – سرمایه‌ای که باید سیل اضافه ارزش‌ها را به سوی مالک خود پمپاژ کند، تعیین بهای آن حق مسلم خریدار می‌گردد و رژیم هیچ چاره‌ای ندارد جز آنکه به نازلترین قیمتها و کمترین سهم اضافه ارزش‌ها تن دهد.

عوارض ویرانگر تحریم‌ها بر اساس گزارش‌ها و ادعاهای بسیاری از منابع بین المللی و داخلی، در مواردی حتی دولتی، سخت بهت انگیز و قابل تعمق است. در سال ۱۳۹۴ و در پایان دوره اول ریاست جمهوری روحانی، تراز واردات و صادرات غیرنفتی ایران بر اساس گزارش‌ها به سطحی از توازن دست یافت. رژیم اسلامی در مقابل ۵۲ میلیون واردات، بالغ بر همین میزان صادرات غیرنفتی داشت. طوفان تحریم‌های دوره ترامپ اساس این توازن و این حجم مبادلات را بر هم ریخت، با وجود این، تا سال ۱۳۹۸ فقط اتحادیه اروپا حدود ۱۵٪ از ۲۲۰ میلیارد دلار نفت سالانه مورد نیازش را از ایران

خریداری می‌کرد. این رقم در سال ۲۰۱۷ میلادی، کمتر از ۱۱۰۰۰ دلار، در ۲۰۱۸ بالغ بر ۹ میلیارد و بالاخره در سال ۲۰۱۹ تا سطح ۶۸۰ میلیون دلار یعنی ۲٪ پیش از تحریم‌های کوبنده دوره ترامپ سقوط کرد. (آمارهای کمیسیون اروپا) در همین راستا و این بار بر پایه گزارش اتاق بازرگانی و صنعت جمهوری اسلامی، فقط در شش ماهه نخست سال ۲۰۱۹ صادرات سرمایه‌داری ایران به منطقه یورو، در قیاس با مدت مشابه سال قبل دچار یک افت ۹۴ درصدی شد و تا رقم ۳۱۰ میلیون یورو سقوط نمود. همزمان ارزش کل واردات ایران از اتحادیه اروپا نیز متحمل ۵۴٪ کاهش گردید و تا سطح یک میلیارد و هفتصد میلیون یورو تنزل کرد.

از حوزه یورو به خاورمیانه گذر کنیم. ترکیه تا زمان خروج دولت ترامپ از «برجام» هر ماه ۱۴۵ هزار بشکه نفت از ایران با بهای رسمی تعیین شده اوپک خریداری می‌کرد. حجم این محموله در سال ۲۰۱۸ با کاهشی ۳۱ درصدی به روزانه ۱۰۰ بشکه رسید و در سال بعد به طور کامل متوقف گردید. کل واردات ترکیه از ایران نیز که تا مقطع ۲۰۱۸ بالای ۷ میلیارد دلار در سال بود به سرعت رو به تنزل نهاد و در ۲۰۲۰ بر ساحل یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون یورو لنگر انداخت. آمارها می‌گویند که روند واردات ایران از ترکیه دستخوش چنین تغییراتی نشده است، در ۲۰۲۰ بدون کاهش ادامه یافته و ارزش آن آن از ۲ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار بالاتر بوده است.

اشاره‌ای کوتاه به تجارت خارجی رژیم اسلامی با کشور امارات در فاصله زمانی مورد گفتگو نیز واجد اهمیت است. بر خلاف مجادلات مشتعل میان دو دولت در پهنه رسانه‌های داخلی و تریبون‌های بین المللی سرمایه داری، ارزش مبادلات جاری میان سرمایه‌داری دو کشور حکایت از رشدی بسیار چشمگیر دارد. بر اساس آمار منتشره در «ایلنا»، واردات ایران در هفت ماهه اول ۱۴۰۱ با ۸۲٪ رشد به سطح ۸ میلیارد و ۵۶۴ میلیون دلار رسیده است. صادرات رژیم به آن کشور نیز شاهد یک رشد ۱۲ درصدی بوده است و بالغ بر ۲ میلیارد و ۵۹۰ میلیون دلار گردیده است.

به چین یکی از بزرگترین شرکای تجارت خارجی ایران نگاه کنیم. حجم نفت صادراتی ایران به این کشور تا همین چند سال پیش از ۷۰۰ هزار بشکه در روز فراتر می‌رفت. این رقم با شروع اولین موج تحریم‌های دوره ترامپ دچار افت چشمگیر شد. حجم کل مبادلات تجاری دو کشور که در سال ۲۰۱۸ بالای ۲۱ میلیارد دلار گزارش می‌شد، در سال ۲۰۱۹ به حدود ۱۵ میلیارد دلار تنزل کرد. از این رقم، بیشتر از هشت و نیم میلیارد دلار را صادرات چین به ایران تعیین می‌نمود و سهم صادرات رژیم به آن کشور از ۶ میلیارد و چند صد میلیون دلار بیشتر نشد. آمارهای جدید حاکی است که واردات چین از ایران در ماه نوامبر سال جاری فقط ۳۲۶ میلیون دلار بوده که کمترین میزان در طول ۲۰ سال اخیر است. این رقم حتی در ۹ ماهه اول همین سال با متوسط ۶۰۰ میلیون دلار در ماه گزارش گردیده است.

در مورد هند وضع از این نیز بدتر شد. بر اساس آمارهای منتشره اتاق بازرگانی ایران، دولت و کمپانی‌های بزرگ صنعتی، مالی هند تا سال ۲۰۱۷، هر سال بالغ بر ۱۵ میلیارد دلار نفت همراه با سایر کالا – سرمایه‌ها و کالاهای مصرفی از ایران خریداری می‌کردند. حجم این داد و ستد با شروع موج تحریم‌ها به ورطه افتی فاحش افتاد و این افت تا آنجا پیش رفت که در سال ۲۰۲۰ به رقم ۳۰۰ میلیون دلار یعنی (1/50) سال ۲۰۱۷ رسید (۵۰ مرتبه کمتر). صادرات هند به ایران نیز طی همین بازه زمانی حدود ۴۱٪ سقوط کرد و با رقم تقریبی ۲ میلیارد و ۲۴۰ میلیون دلار گزارش شد. نظیر این تغییرات در مورد کشورهائی مانند کره جنوبی و ژاپن نیز صادق بوده است. واردات اولی از ایران در طول ۳ سال اخیر از حدود ۴،۵ میلیارد به زیر ۹ میلیون دلار سقوط کرده است. دومی نیز تنها در عرصه خرید نفت، ارزش معاملات خود را از بالای ۴ میلیارد به زیر ۳۴ میلیون دلار تنزل داده است.

بر اساس آمار گمرک ایران در سال ۱۳۸۹ ارزش کل صادرات ایران با تحمل کاهشی چشمگیر بر ساحل ۴۱ میلیارد و ۳۷۰ میلیون دلار لنگر انداخته است، یک سال بعد، این رقم باز هم ۱۵٪ تنزل یافته و از ۳۵ میلیارد دلار پائین تر رفته است. واردات رژیم

نیز یک کاهش ۱۲ درصدی را پشت سر نهاده و از ۴۳ میلیارد و ۷۳۵ میلیون دلار به سطح ۳۸ میلیارد و ۸۹۳ میلیون دلار رسیده است. وقوع این روند در گزارش صندوق بین المللی پول هم به وضوح قابل رؤیت است، گزارش بر سقوط ذخائر ارزی رژیم از ۱۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ به ۱۳ میلیارد دلار ذخیره قابل دسترس و ۶۷ میلیارد دلار ذخیره مسدود در سال ۲۰۲۰ انگشت می‌گذارد.

یکایک داده‌های بالا از سوی منابع رسمی جمهوری اسلامی یا مؤسساتی مانند بانک مرکزی و صندوق بین المللی پول مورد تأیید و استناد قرار گرفته اند. اما این ارقام اگر واقعا صحت داشته باشند، باید شاهد فروپاشیدگی و اضمحلال وسیع شیرازه اقتصاد سرمایه‌داری ایران باشیم. به خاطر آریم که عظیم ترین بخش واردات ایران از بازارجهانی سرمایه‌داری کالا – سرمایه‌های مورد نیاز چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی کشور است، کالا – سرمایه هائی که اخلال در تهیه و تأمین آنها، حتی در بازه‌های زمانی کوتاه، آثار خود را به صورت تعطیل سالن‌های کار و کاهش فاحش سطح تولید ظاهر می‌سازد. واقعیت زمخت سرمایه‌داری ایران این است و همین واقعیت غیرقابل چالش هشدار می‌دهد که سقوط واردات جمهوری اسلامی از ۵۲ میلیارد دلار در سال ۱۳۹۴ به کمتر از ۳۹ میلیون دلار در سال ۱۴۰۰ باید در خوشبینانه ترین حالت کاهش ۲۵٪ کل تولیدات را در پی آرد. چنین برآوردی باز هم واقعی تر خواهد بود اگر که تأثیرات مهم مشکلات سرکش دیگر سرمایه‌داری ایران مانند تعطیلی ۴۷ درصدی کل کسب و کارهای اینترنتی در فاصله چند روز به عنوان عارضه اجتناب ناپذیر سرکوب، کشتار، اعمال بربریت انفجارآمیز رژیم اسلامی علیه نسل معترض خیابانی طبقه کارگر را اضافه کنیم. آثار قهری رشد منفی چندین درصدی بخش‌های ساختمان، کشاورزی یا مشابه اینها را نیز ملحوظ داریم. در صورت احتساب همه اینها باید شاهد تعطیل بلاتردید حدود ۳۰ تا ۳۵٪ چرخه تولید و کار سرمایه‌داری باشیم، اما آیا چنین اتفاقی رخ داده است؟!. شکی نیست که در فواصل زمانی معینی چه بسا چنین شده است اما روشن است که معضل استمرار نیافته و بعد

از مدتی کوتاه به حالت اول باز گشته است. در مواردی حتی سطح تولید روند فزونی به خود گرفته است. به نمونه‌های بارزی از این موارد نظر اندازیم.

صنعت خودروسازی

گزارش «دنیای اقتصاد» حاکی است که در سال ۱۳۹۹ کل تولید خودرو ایران حدود ۹۹۱۶۹۲ دستگاه شامل ۹۰۳۳۱۴ سواری، (۹۱٪)، ۸۰۵۴۸ وانت، ۵۸۴۰ کامیون و کامیونت، ۹۹۴ دستگاه اتوبوس، ۷۸۹ مینی بوس و بالاخره ۲۵۷ ون بوده است. از این رقم ۵۰۵۱۳۸ واحد را ایران خودرو، ۴۲۰۴۶۰ دستگاه را «سایپا» و مابقی را شرکتهای دیگر از قبیل پارس خودرو، زامیاد و گروه بهمن تولید کرده اند. گزارش اضافه می‌کند که در طول سال مذکور غول صنعتی ایران خودرو در قیاس با سال پیش 3,56٪ و سایپا ۱،۳٪ رشد تولید داشته است. در سال ۱۴۰۰، یک سال بعد از این تاریخ با آنکه دامنه تحریم‌ها بسیار گسترده تر و شدت آن افزون تر شد باز هم شاهد هیچ پسرفت چشمگیری در میزان تولیدات خودروسازیها نبودیم. در این سال بنا بر گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی بالغ بر ۹۶۳۱۷۹ دستگاه خودرو در کشور تولید گردید که مطابق معمول بیش از ۹۰٪ آنها را اتوموبیل‌های سواری تشکیل می‌داد. سال ۱۴۰۱ توفان تحریم‌ها به مراتب از سال‌های پیش نیرومندتر و کوبنده تر شد اما نه فقط هیچ افتی در حجم تولید مشاهده نگردید که شمار کل خودروهای تولید شده از مرز یک میلیون و ۳۰ هزار دستگاه گذشت. «سامانه کدال» بازار بورس ایران، ضمن اعلام این رقم، خاطرنشان می‌سازد که سقف انتظار رژیم برای تا آخر سال، بالای یک میلیون و ششصد هزار دستگاه بوده است اما «کمبود نقدینگی»!، سیر صعودی هزینه تولید، مشکل قیمت گذاری و افزایش بدهی خودروسازان به شرکتهای تولید کننده قطعات، سد راه تحقق هدف گردیده است. با این وجود ۳ غول بزرگ تولید خودرو در مقایسه با سال پیش به رشدی شش درصدی دست یافته اند. اینکه علل مورد استناد سامانه کدال چه قدر واقعی هستند مسلما جای بحث زیاد است. در جامعه‌ای که بر اساس خیل کثیر گزارشهای منتشره منابع مهم دولتی از بانک مرکزی

گرفته تا کمیسیون مالی و بودجه مجلس اسلامی، تا اتاق بازرگانی، بازار بورس و سالنامه آماری رژیم، حجم کل نقدینگی کشور تا پایان سال ۱۴۰۰ از مرز ۴۸۳۲ تریلیون تومان عبور کرده است و هر روز هم حداقل ۳ تریلیون تومان بر این رقم افزوده شده است، در جهنمی که میزان نقدینگی اش از سال ۱۳۵۷ تا ۱۴۰۰ بیش از ۷۰۰۰ برابر گردیده و ابعاد افزایش آن فقط در همین دهه اخیر از ۳۹۰ میلیارد تومان به ۳۰۰۰ میلیارد تومان در هر روز رسیده است، در چنین دهشتکده بهت انگیزی چگونه می‌توان تفاوت میان هدف تعیین شده تولید صنعت خودرو و سطح تحقق یافته آن را به عاملی مانند «کمبود نقدینگی» ارجاع داد؟!! پیداست که بنیاد تحلیل به اندازه کافی بی بنیان است.

پتروشیمی

در اینجا روند چالش تحریم ها، تمرکز سرمایه‌ها و توسعه سرمایه گذاری‌ها از حوزه خودروسازی، بسیار چشمگیرتر است. سایت خبری **نیپنا** که مثل همه بنگاههای دیگر خبررسانی فعال در جهنم سرمایه‌داری ایران به تمام و کمال حرف دولتمردان و سرمایه داران را منعکس می‌کند، می‌نویسد: ظرفیت تولید پتروشیمی کشور از ۵۲ میلیون تن در سال ۱۳۹۲ به ۹۴ میلیون تن در سال ۱۴۰۱ افزایش یافته است. ارزش این تولیدات در سال اخیر بالای ۱۸ میلیارد دلار برآورد شده است. از این میزان حدود ۳۰ میلیون تن به مصرف داخلی رسیده است و بیش از ۶۰ میلیون تن صادر گردیده است. جمهوری اسلامی در این سال‌ها به رغم فشار سهمگین تحریم‌ها بیشترین حجم سرمایه را در حوزه پتروشیمی پیش ریز کرده است. فراورده‌های بسیار متنوع و کثیر این حوزه جایگاه اول را در عرصه صادرت و پمپاژ ارز و ارزش اضافی به چرخه بازتولید سرمایه‌داری ایران احراز نموده است. ارزش صادرات این فراورده‌ها در همین سال گذشته بالای ۱۲ میلیارد دلار بوده است که برترین مکان را در میان کل صادرات داشته است. در حال حاضر ۶۷ واحد مهم پتروشیمی در مناطق مختلف ایران به تولید انواع محصولات مشغول هستند. شمار قابل توجهی از مراکز در حال تأسیس

و تکمیل نیز آماده اتصال به چرخه تولید هستند، معاون برنامه ریزی وزارت نفت مُصر است که با محاسبه تمامی مشکلات سر راه، میزان تولید فراورده‌های این بخش تا سه سال دیگر به ۱۴۰ میلیون تن خواهد رسید. رقمی که قرار است به لحاظ تضمین داد و ستدهای خارجی سرمایه‌داری ایران و دسترسی طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه به ارز مورد نیاز، با ۳۰ میلیارد دلار ارز حاصل از فروش سالانه میعانات گازی برابری کند. تمامی این داده‌ها به طور اخص، یک نکته را تصریح می‌کنند. اینکه رژیم اسلامی مصمم است به رغم فشار سنگین و فزاینده تحریم‌های بین المللی و چه بسا با احتساب یقین آمیز به تشدید انفجارآمیزتر آن‌ها در سالهای آتی، بیشترین سرمایه گذاری‌ها را بر حوزه هائی متمرکز سازد که ظرفیت پمپاژ هرچه نیرومندتر اضافه ارزش‌های بین المللی به چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران را دارند. قلمروهائی که در وهله نخست از قدرت رقابت بالا برخوردار هستند و در گام بعد این رقابت توان چالش حتی الامکان بیشتری در مقابل تحریم دارند. پتروشیمی از این لحاظ حوزه‌ای صدرنشین و ممتاز است. حتی در قیاس با میعانات گازی نقش مؤثرتری بازی می‌کند. رژیم در این رابطه دامنه محاسباتش را تا سطح جزئیات و چرتکه اندازی‌های ریاضی بسط داده است، به طور مثال حساب نموده است که تفاوت هر بشکه گاز صادراتی در یک سو و فراورده هائی مانند متانول، پروپیلن، پلی پروپیلن با توجه به کل هزینه‌ها و بهای فروش در سوی دیگر چه اندازه است و سهم سالانه اضافه ارزش‌ها را تا کجا بالا می‌برد.

جهتگیری دیگر برنامه ریزی‌ها و فعالیت‌های رژیم در همین حوزه پتروشیمی آن بوده است که هزینه تولید را از طریق تحول حتی المقدور پروسه کار، ارتقاء بارآوری کار، جایگزینی تولیدات دارای کیفیت نازل تر و بازار محدودتر، با فراورده‌های مرغوب تر و دارای قدرت رقابت بالاتر، تنزل دهد. مؤسسه موسوم به «فن آوری و پژوهش» مدعی است که در این زمینه پیشرفت‌های چشمگیری داشته است. از جمله قرار است تا پایان امسال، هزینه تولید بیشتر محصولات پتروشیمی را به میزان ۳۰٪ کاهش دهد.

تولید کاتالیزورها و تلاش برای بی نیازی از واردات این مواد، یک عرصه مهم برنامه ریزی رژیم و نقش بازی این مؤسسه است. طرحی زیر نام «روپک» به پتروشیمی شازند اراک ارائه شده که ساخت کاتالیزورها و تولید «دی متیل اتر» از طریق متانول DMI را دنبال می‌کند. هدف طرح کاهش آلودگیهای ناشی از مصرف مواد نفتی، صرفه جوئی در واردات کاتالیزورها و تنزل هزینه تولید در صنعت پتروشیمی است. پروتکل دیگری که با پتروشیمی ایلام منعقد گردیده است عهده دار تست صنعتی کاتالیزور SAZ است. سخن از تأسیس مجتمعی با ظرفیت ۴۰ تن در ساعت است که علاوه بر تأمین نیاز داخلی محصولاتش را به ممالک همسایه و کشورهای CIS مرکب از ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان، مولداوی، ترکمنستان، تاجیکستان صادر خواهد نمود. قرائن حاکی است که این پروژه با سرمایه گذاری‌های مشترک ایران و روسیه لباس اجرا می‌پوشد.

فولاد

تصویر پاره وار وضعیت روز سرمایه‌داری ایران را با اطلاعات اندکی از قلمرو مهم تولید فولاد گویاتر کنیم. انجمن جهانی فولاد در آخرین گزارش خود پیرامون موقعیت این رشته صنعت در دنیا اعلام داشته است که تولید فولاد ایران در ماه ژوئیه سال ۴۰۱ با ۳۴٪ رشد نسبت به ماه پیش، ۲ میلیون تن افزایش داشته است. این رقم برای هفت ماهه اول سال با رشد ۳،۷ درصدی به ۱۷،۴ میلیون تن رسیده است. همه اینها در شرائطی رخ داده که تولید جهانی فولاد کاهش چشمگیر داشته و فقط ۱۱۰۲میلیون تن در هفت ماهه نخست امسال بوده است. گزارش مذکور می‌افزاید که ایران در فاصله زمانی بالا از لحاظ میزان تولید فولاد رتبه دهم را در دنیا پس از چین، هند، ژاپن، امریکا، روسیه، کره جنوبی، آلمان، ترکیه و برزیل احراز کرده است.

روشن است که وضعیت این حوزه‌ها قابل تعمیم به کل چرخه تولید سرمایه‌داری ایران نیست، اما این بخش‌ها در هر حال نموداری از پروسه سراسری ارزش افزائی سرمایه اجتماعی هستند، گزارشات مختلف نیز کم یا بیش همین را تصریح می‌کنند. همه

حتی صندوق بین المللی پول از نرخ رشد اقتصادی ۳،۸ درصدی با نفت و ۴،۳ درصدی بدون نفت می‌گویند. نکته‌ای که به نوبه خود قابل تعمق است، از دهه‌های نخستین شروع توسعه سرمایه‌داری ایران تا همین دو سال پیش کلیه نهادهای پژوهشی داخلی، بین المللی، دولتی، غیردولتی نرخ رشد اقتصادی با نفت را در اوج و بدون نفت را در حضیض گزارش می‌کردند. ماجرا اینک معکوس شده است، احتساب اضافه ارزش‌های نفتی در محاسبه نرخ رشد سالانه، نه باعث افزایش حیرت انگیز که مایه تنزل بهت آور و البته هشدار دهنده و آگاهگرانه است. در صد سال اخیر صدر و ذیل حرافی‌ها و گمراهه بافی‌های عشاق سینه چاک «صنعت مستقل ملی»!! اولتراناسیونالیستهای فسیل در اقتصاد سیاسی کور بورژوازی این بود که در ایران هنوز هم اثری از سرمایه‌داری نیست!!، کارگری استثمار نمی‌گردد، ارزشی تولید نمی‌شود، اضافه ارزشی پدید نمی‌آید!! هر چه هست چند چاه نفت است که آن هم نصیب «امپریالیست ها»، خانواده پهلوی، بعد هم مشتی آخوند حوزه نشین می‌گردد. هیچ کس به هیچ زبانی نمی‌توانست در شعور مرتضی محیط، کاتوزیان و همانندان جائی برای درک این حقیقت باز کند که سهم اضافه ارزش‌های نفتی که آنها آن را ارزش اضافی هم نمی‌دانند!! در تولید ناخالص سالانه ایران هیچ گاه، حتی در سال مزین به نرخ رشد افسانه‌ای ۹۹ درصدی باز هم از ۱۶٪ فراتر نرفته و متوسط آن در طول سالها بیش از ۱۰٪ نبوده است. این عجایب هیچ گاه این واقعیت را قبول نکردند اما الان زمین و زمان از تأثیر منفی درآمدهای نفتی بر رقم نرخ رشد سالانه می‌گویند. آنها باور کنند یا نه؟ معلوم نیست، به هر حال مرکز پژوهش مجلس، بانک مرکزی، اتاق بازرگانی تهران، سامانه کدال، صندوق بین المللی پول همه و همه بانگ می‌زنند که نرخ رشد سالانه بدون نفت بالاتر از با نفت بوده است و این نکته بعلاوه کل آنچه که در مورد توسعه چشمگیر حوزه‌های مختلف اقتصاد سرمایه‌داری ایران در دل طوفان تحریم‌ها گفتیم باز هم همان سؤال اساسی بالا را زمخت تر و سرسخت تر از پیش، در

مقابل ما قرار می‌دهد، این که بالاخره ریشه این تناقض بسیار فاحش در کجا قرار دارد؟!

تناقضی که میان تأثیر انکارناپذیر تحریم ها، بر پروسه داد و ستد قهری میان سرمایه‌داری ایران و سرمایه جهانی، صعود انفجاری هزینه تولید، کاهش وسیع و ژرف واردات کالا – سرمایه‌های مورد نیاز پویه بازتولید سرمایه اجتماعی ایران، تشدید طوفانی بحران در چرخه ارزش افزائی سرمایه‌داری کشور، همه و همه در یک سو و ادامه همزمان تولید و بازتولید، سودآوری، حتی گسترش پیش ریز سرمایه در مهم ترین و سودآورترین حوزه‌های صنعت یا کلا اقتصاد سرمایه‌داری ایران در سوی دیگر وجود دارد. ریشه این تناقض آشکار در کجاست؟ سرمایه اجتماعی ایران و رژیم اسلامی با این تناقض چه کرده است؟، چگونه با آن دست و پنجه نرم می‌کند؟، با چه هزینه‌های سنگینی؟، این هزینه سهمگین را بر دوش کدام طبقه اجتماعی تحمیل کرده و می‌نماید؟ پروسه این تحمیل چگونه برنامه ریزی شده و جامه عمل می‌پوشد؟ هسته اصلی بحث حاضر توضیح بیشتر این مسأله است. موضوعی که از سالها پیش تا حال به کرات و به مناسبت‌های مختلف آن را باز کرده ایم، با بضاعت اندک اطلاعات اما با نگاهی مارکسی، متناظر با نیاز مبارزه طبقاتی توده کارگر و کمک به صف آرائی نیرومندتر، آگاه تر، شورائی تر و ضد سرمایه‌داری تر جنبش کارگری پیش کشیده ایم. مسأله‌ای که از این منظر مهم است. هر روز بر اهمیتش فزوده می‌شود، دهها میلیون نفوس توده کارگر به رعب انگیزترین شکلی هزینه اش را می‌پردازند، چالش آن در گرو بالیدن، خروشیدن و زبانه کشیدن شعله‌های مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است، هیچ راه دیگری ندارد. به تصویر حتی الامکان روشن تر ماجرا و کارنامه جمهوری اسلامی در چالش تناقض پردازیم.

رژیم اسلامی و بورژوازی الگوپرداز، برنامه ریز، سیاستگذار، پاسدارش، از همان آغاز استقرار، به ویژه از زمانی معین بر این یقین استوار شد که راهبردش برای احراز موقعیت برتر در منطقه، سهم افزونتر در ساختار قدرت سرمایه جهانی و حصه

سرشارتر در اضافه ارزشهای بین المللی با مقاومت حاد و خرد کننده بورژوازی ایالات متحده و شرکای منطقه‌ای و جهانی آن مواجه خواهد بود. دریافت که در هر گام از زیادت جوئی ها، بحران آفرینی ها، هماوردی ها، با تحریمهای ویرانگر و کوبنده اقتصادی قطب مسلط سرمایه جهانی سر و کار پیدا خواهد کرد. در همین راستا به فکر چاره جوئی افتاد، خارج ساختن بخش قابل توجهی از سرمایه اجتماعی ایران و پیش ریز آن در جاهای دیگر، به ویژه ممالک همجوار، برخی کشورهای امریکای لاتین، چین، ترکیه، عراق، جمهوریهای شوروی سابق را دستور کار عاجل و جدی خود نمود. شکلی از صدور سرمایه که همسان هر سرمایه دیگر در استثمار کارگران این مناطق سهیم می‌شد اما به این اکتفاء نمی‌کرد، هدف مهم خود را نه این، که چالش معضل بنیادی سرمایه‌داری روز ایران تعریف می‌کرد. شالوده کار رژیم در این شکل خاص صدور سرمایه آن بود که سرمایه‌های صادر شده با تأسیس بنگاههای بزرگ و متوسط صنعتی، مالی، تجاری، بانکی بدون هویت ایرانی و دارای هویت جامعه «میزبان» قادر به داد و ستد با بازار جهانی سرمایه‌داری گردد. جمهوری اسلامی از این طریق صاحب سرمایه‌ها و بنگاههائی می‌شد که برای مدتی طولانی یا لااقل قابل قبول زیر فشار تحریم‌ها نبودند، به راحتی معامله می‌کردند، کالا – سرمایه‌های مورد نیاز چرخه تولید سرمایه‌داری ایران را از ممالک مختلف حتی امریکا، شرکا، اقمارش خریداری می‌نمودند، این کالا - سرمایه‌ها را به داخل ایران منتقل می‌کردند، بسیاری از تولیدات داخلی را از ایران خارج می‌ساختند، در بازار بین المللی به فروش می‌رساندند و ارز حاصل از این فروش را، دستمایه خرید احتیاجات سرمایه‌داری ایران از دنیا می‌کردند.

رژیم برای ایجاد، توسعه، کارائی و فعال ساختن این شبکه مهم به طور مستمر تلاش نمود، به بزرگترین سرمایه گذاریها دست زد. پویه معماری، ساختمان، گسترش و استقرارش را با پیچیدگی امنیتی ویژه از دسترس افکار، حتی از حیطه رصد سازمانهای اطلاعاتی امریکا دور داشت. با استفاده از تأسیس و توسعه اش تحریمها را

دور زد و بخش قابل توجهی از معضلات چرخه بازتولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران را حل یا جرح و تعدیل کرد. این شبکه همچنان کار می‌کند و مشکل مهم آن برای جمهوری اسلامی به عنوان ماشین نظم و قدرت حکومتی سرمایه‌داری ایران، هزینه کم یا بیش بالای آن است. هزینه هائی که در هیچ سالنامه آماری، هیچ گزارش رسمی هیچ نهاد دولتی، هیچ سند صندوق بین المللی پول یا بانک جهانی منعکس نمی‌گردد. هزینه‌ای که سهمگین است و ریال به ریال آن بر دوش توده‌های کارگر، سرشکن می‌شود، فشار استثمار طبقه کارگر را انفجارآمیزتر می‌سازد، سطح معیشت بیشترین بخش کارگران را به گونه‌ای فاحش تنزل می‌دهد، سد راه کاهش سود طبقه سرمایه دار می‌شود، به صورت بهت انگیز هزینه تولید، را بالا می‌برد اما این هزینه یکراست راه کومه مسکونی طبقه کارگر را پیش می‌گیرد، سفره خالی توده کارگر را بسیار خالی تر می‌کند، وضعیت دارو و درمان اکثریت غالب خانواده‌های کارگری را کاملا وخیم تر می‌گرداند. یک دلیل مهم عروج طغیان آمیز قیمت‌ها می‌شود و فوج، فوج کارگران را از داشتن نان خالی روزانه ساقط می‌سازد.

سرچشمه تناقض میان سقوط فاحش ۲۵ درصدی صادرات غیرنفتی جمهوری اسلامی در فاصله ۹۴ تا ۱۴۰۰ در یک سو و چرخش کماکان و بدون آسیب بارز چرخه تولید سرمایه‌داری ایران در سوی دیگر را نیز باید در همین جا جست. رژیم با صدور چشمگیر بخشی از سرمایه اجتماعی ایران به شیوه‌ای که بالاتر گفتیم، با تأسیس هزاران بنگاه صنعتی، مالی، تجاری، «خدماتی» در جاهای مختلف دنیا، با هویت و مالکیت غیرایرانی این بنگاهها، توانسته است راه فرار از فشار تحریمها را پیدا کند، در این راستا ترازنامه بازرگانی رسمی جمهوری اسلامی دستخوش تغییرات فاحش شده است، آمار صادرات و واردات، در قیاس با گذشته، تا جائی که به گزارش‌ها و اسناد اقتصادی منتشره از سوی نهادهای داخلی یا بین المللی مربوط است وسیعا تنزل کرده است اما واقعیت این نیست، زنجیره‌ای از داد و ستدهای منتهی به واردات و صادرات غیرعلنی، بدون هیچ گزارش به این یا آن نهاد داخلی، خارجی جامه عمل

پوشیده است. کاری که هزینه سهمگین دارد، بهای تولید کالاها را انفجارآمیز بالا می‌برد. فقط در بخش معدن، در طول ۱۰ سال در فاصله ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰ هزینه‌های تولید را ۴۰ برابر افزایش داده است. خبرنگار اقتصادی بولتن نیوز با پیش کشیدن ارقام مربوط به ۱۱ برابر شدن قیمت ها، ۱۰ برابر شدن نرخ تورم، رشد ۷۰۰ درصدی نرخ ارز، بالا رفتن نرخ سود بانکی، مخارج سرسام آور حقوقی تأکید می‌کند که هزینه تولید در بخش معدن در طول ۵ سال اخیر ۲۰ برابر و در فاصله میان ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰ بیش از ۴۰ برابر گردیده است. افزایش بهت انگیزی که خاص حوزه معدن هم نیست به تمامی حوزه‌های دیگر اقتصاد ایران قابل تعمیم است اما نکته مهم و قابل تعمق این است که در همین بخش معدن در فاصله زمانی میان سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۷ اولا با بهره گیری از تکنیک‌های مدرن، درجه بارآوری کار تا حد زیادی بالا رفته است، استثمار کارگران به گونه وحشت آور تشدید شده است، استفاده از حداقل نیروی کار برای تولید حداکثر سود و بازتولید هر چه کم هزینه تر ارزش‌های پیشین شتاب مستمر داشته است، ثانیا روزانه‌های کار بسیار طولانی تر و شدت کار به شکلی فاحش کوبنده تر و فرساینده تر گردیده است، ثالثا و مزید بر همه اینها، شمار کارگران دو برابر شده است. به این ترتیب در سراسر این سی سال، از جمله همین دهه ۹۰، با آنکه هزینه تولید افزایش ۴۰ برابری داشته باز هم سرمایه گذاریها گام به گام رشد کرده است. چنان رشدی که به رغم سرعت چشمگیر بالا رفتن بارآوری کار، شمار شاغلین کارگر بیشتر و باز هم بیشتر گردیده است!! فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی در شرائطی برای استمرار پروسه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران دست به کار تأسیس و توسعه شبکه اختاپوسی پیش ریز سرمایه در کشورها و دور زدن تحریمها با بیشترین هزینه‌ها بوده است که سرمایه بین المللی نیز افزایش مستمر قیمت‌ها را اهرم مؤثر مقابله با طوفان بحران یافته و اعمال کرده است. کارکردی که به سهم خود هزینه تولید در جهنم سرمایه‌داری ایران را باز هم طغیان آمیزتر ساخته و تمامی این

هزینه‌های سهمگین در حال طغیان را یکراست بر زندگی توده کارگر ایران سرشکن ساخته است. روندی که هر روز بیش روز پیش تشدید می‌شود.

وضعیت روز سرمایه‌داری ایران چنین است، فشار بحران‌ها و تحریم‌ها بر شیرازه اقتصاد، سونامی وار کوبنده است. اما رژیم کل عوارض تحریم‌ها و بحران‌ها را به گونه‌ای بسیار سفاکانه و جنایت آمیز، در همان حال نقشه مند و سیستماتیک، بر معیشت هر روز سلاخی شده کارگران، بر خورد و خوراک، پوشاک، بهداشت، دارو، درمان، آموزش، محیط زیست و بند، بند زندگی آنها سرشکن ساخته و می‌سازد. چرخ تولید می‌چرخد و طبقه کارگر با تحمل نرخ استثماری بسیار دهشت انگیزتر، رعب آورتر از نرخ استثمار ۱۲۰۰ درصدی چندی قبل، بهای این چرخش را پرداخت می‌کند. جای کمترین شکی نیست که سرمایه‌داری ایران و جمهوری اسلامی سرمایه در قیاس با چند سال پیش بسیار ضعیف تر، فرسوده تر و فرومانده تر شده است. آنچه رژیم طی این ۴۳ سال در منطقه و جهان دنبال کرده است هزینه سنگین داشته است. رژیم با تحمل این هزینه سهمگین بود که شریک مهم اقتصاد، سیاست، دیپلوماسی، ارتش، پلیس، کل ساختار نظم و قدرت سرمایه‌داری لبنان شد. در عراق یک قدرت تعیین کننده اقتصادی، سیاسی، نظامی، پلیسی گردید و در دولت، پارلمان، ارتش، شبکه‌های اطلاعاتی و پلیسی عراق نقش کلیدی احراز کرد، در سوریه سد راه سقوط دولت اسد شد و در یمن یکی از مشتعل ترین جنگهای متکی به عظیم ترین زرادخانه‌های نظامی و سرشارترین منابع مالی را به شکست کشاند. جمهوری اسلامی امروز توان اقتصادی لازم برای پرداخت این هزینه‌ها را دارا نیست، سرمایه‌های انبوهی که به کشورهای مختلف از جمله همین لبنان، عراق، سوریه، یمن یا هر کجای دیگر صادر کرده است نیز دستیابی به سودهای کلان کوتاه مدت را هدف فوری خود نداشته است بلکه تحکیم هرچه بیشتر پایه‌های قدرت و چالش معضلات داد و ستد میان سرمایه‌داری ایران و بازار جهانی سرمایه‌داری را دنبال می‌نموده است. سخن کوتاه، رژیم اسلامی در زمینه پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی خود با بن

بست‌های سنگین غیرقابل عبور مواجه است، به لحاظ اقتصادی نیز در وضعی است که بالاتر گفتیم، در کنار اینها و به عنوان یکی از تبعات اجتناب ناپذیر کارنامه چندین دهه رژیم زنجیره‌ای از شکست‌ها و معضلات سهمگین دیگر نیز بر بر سرش آوار است. در عراق و لبنان موقعیتی سخت متزلزل دارد، در سوریه نه فقط مورد استقبال نیست که حضورش آماج بی اعتنائی ها، بی مهری‌ها است. در یمن تاریخ مصرف میداندار بودنش بدون چشم انداز است. همه اینها مؤلفه‌های تضعیف حاد رژیم هستند، در این شکی نیست، آنچه مورد تأکید است و بیشترین اهمیت را دارد، نکته تعیین کننده دیگری است. این نکته که سرمایه‌داری هیچ کشور، هیچ نقطه جهان به صرف توفش بحران و تشدید مستمر آن از پای در نمی‌آید، راه نابودی پیش نمی‌گیرد، حتی دست به عقب نشینی نمی‌زند و از بربریتهای خود علیه طبقه کارگر نمی‌کاهد، بالعکس کل بار بحران ها، تحریمها، افت سودها، فروپاشی‌ها را بر زندگی توده کارگر سرشکن می‌سازد. سرمایه‌داری ایران تنها بخش جهان سرمایه‌داری نیست که بار سهمگین بحران را با تمامی کوبندگی و شدت بر شیرازه هستی خود سنگین می‌بیند، تنها حلقه و حوزه‌ای نیست که دست به کار سرشکن سازی هر چه دهشت انگیزتر بار بحرانها و افت نرخ سودها بر گرده معاش توده‌های کارگر است. کل سرمایه جهانی غرق این باتلاق، این فاز از تباهی و در حال سلاخی بی امان هست و نیست کارگران است. اینکه در اینجا بخش قابل توجهی از توفندگی و کوبندگی بحران ناشی از فشار بحرانها است نیز تغییری در اساس ماجرا پدید نمی‌آرد. مسأله مهم وضعی است که سرمایه‌داری دارد. نکته بعدی آنکه مجرد تغییر رژیم حاکم روز به هیچ وجه هیچ دانه خردلی از فشار سهمگین سرشکن سازی بار بحران‌ها بر زندگی توده کارگر نمی‌کاهد. تا سرمایه‌داری هست بار کل عوارض و آثار بحران ها، فروپاشی ها، ویرانی‌ها بر گرده کارگران بار خواهد شد. با توجه به همه اینها تا جائی که به دهها میلیون کارگر ایرانی بر می‌گردد، بحث اساسا نه بر سر رفتن یا ماندن رژیم اختاپوسی اسلامی سرمایه که بر سر بود و بقای خود سرمایه داری، بر سر صف آرائی رادیکال سراسری، شورائی،

نقشه مند، آگاه جنبش کارگری علیه موجودیت نظام بردگی مزدی است. در اینجا است که حرف اول و آخر را فقط کارگران خواهند زد و کارگران برای چالش پیروزمند گرسنگی ها، فلاکت ها، بی دارو و درمانی ها، تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی چاره‌ای ندارند جر آنکه راه پیکار رادیکال ضد سرمایه‌داری پیش گیرند. موضوعی که در قسمت دوم این نوشته به صورت جداگانه به آن می‌پردازیم.

قسمت دوم:

خیزش جاری و توده‌های کارگر

جنبشی که ماهها پیش از دامن مبارزات سالیان متمادی توده‌های کارگر درعرصه‌های مختلف مزد، معیشت، دارو، درمان، سرپناه، آزادیهای سیاسی، حقوق اولیه انسانی، علیه آپارتاید وحشیانه جنسیتی جوشید، همچنان زنده و در حال استمرار است. اما مادام که در مدار موجود می‌چرخد، هیچ شانسی برای هیچ پیروزی ندارد. از این بدتر، آنچه پیروزی می‌پندارد فقط شکست است، چرا؟ زیرا سیل اعتراض وسیع جوانانی است که والدین، خانواده، طبقه اجتماعی آنها، داغدار بی نانی، بی آبی، بیکاری، فاقد دارو، درمان، ناتوان از پرداخت شهریه دانشگاه، اجاره بهای خانه، زیر فشار قهر اقتصادی، سیاسی، امنیتی، پلیسی، مذهبی و آپارتاید جنسیتی هستند، از سوی دیگر صدر و ذیل خواستها یا کل تحول و تغییری که فریاد می‌زنند، حتی با فرض تحقق، علاج مبرم ترین و فوری ترین دردها هم نیست. آنچه این توده عاصی را دچار طغیان کرده، **مجرد** حجاب اجباری، محرومیت زنان از حضانت فرزندان، قانون ارث دینی، احکام شریعت، شورای نگهبان، ولایت فقیه، حتی **مجرد** رژیم اختاپوسی حاکم نیست. رژیم‌ها از جمله جمهوری اسلامی، ماشین نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، ایدئولوژیک، پلیسی، امنیتی سرمایه‌داری هستند. از سرمایه قابل تفکیک نیستند. تمایزات میان آنها از نوع باور!!، درجه کفایت!!، مرام، مسلک، ایدئولوژی آنها بر نمی‌خیزد. با مجرد تعویض آنها هیچ مشکلی از طبقه کارگر، از توده عاصی سلسله

جنبان خیزش جاری حل نمی‌گردد. اگر بناست دست به کار رهائی خود و پیش از آن بهبود ماندگار، بالنده، در حال انکشاف زندگی خود باشیم باید جامعه، جهان، مبارزه و چشم انداز پیروزی را به گونه دیگری نظر اندازیم. یکی از زشت ترین دروغهای طول تاریخ این است که گویا در سیطره استیلای سرمایه داری، امکان دارد همه توده‌های کارگر، اکثریت یا حتی نصف جمعیت طبقه کارگر بین المللی از یک حداقل متعارف معیشت، بهداشت، درمان، آموزش، آب شرب سالم، آزادی و حقوق اولیه انسانی برخوردار شوند!! دروغ دیگر با همین حد شناعت و بشرستیزی هم آنکه گویا مسیر چالش و نابودی سرمایه‌داری از گمراهه تیره و تار دموکراسی، استیفای حق تحزب، تشکل، اعتصاب و نوع این‌ها می‌گذرد!! در مورد این هر دو پندار پوشالی کمی توضیح دهیم.

سرمایه‌داری در هیچ دوره‌ای واجد چنان ظرفیتی نبوده و از نیمه دوم قرن بیستم وارد فازی شده که نه فقط قادر به چنان کاری نیست، بلکه تاریخا مصداق اسطوره «ضحاک» شده است، هر روزش را فقط با گرسنه سازی هولناکتر، سلاخی هارتر معاش، درمان، آموزش کارگران، تشدید رعب انگیز استثمار توده کارگر به ویژه زنان، کودکان، توسعه شتابناکتر فحشاء، فساد، اعتیاد، به فردا می‌رساند. سرمایه‌داری عصر چنین است اما در رفیع ترین ارتفاعاتش هم برای هیچ روزی ظرفیت تضمین معیشت و حقوق اولیه انسانی غالب کارگران را نداشته است. اولین پرسش اعتراض آمیزی که علیه این حرف، هجوم خواهد آورد، آنست که اگر سرمایه فاقد این ظرفیت است چرا در چند کشور اروپای غربی و شمالی، گرسنگی، بی سرپناهی، دیکتاتوری، زندان، مشکل توده‌های کارگر نیست. سؤال دوم آنکه اگر در جوامع مذکور ممکن بود، چرا در سایر مناطق دنیا از جمله ایران ناممکن باشد؟! پاسخ یکجای هر دو سؤال این است.

شروع دستیابی کارگران اروپای غربی و اسکاندیناوی، به سطح نسبتا چشمگیری از معیشت، رفاه، بهداشت، درمان، آموزش، آزادیهای سیاسی و حقوق اولیه اجتماعی به دهه‌های آغاز قرن بیستم باز می‌گردد. دورانی که جوامع مذکور، به لحاظ رشد صنعتی

و درجه انکشاف سرمایه‌داری در صدر جهان قرار داشتند. پیشتاز صدور سرمایه به حوزه‌های تازه انباشت و استثمار وحشت انگیز نیروی کار ماوراء ارزان و شبه رایگان بودند. سرمایه اجتماعی آن‌ها بزرگترین سهم از کل اضافه ارزش‌های جهانی را نصیب خود می‌ساختند. آیا طبقه سرمایه دار یا دولت‌های این جوامع به دلیل همین موقعیت آماده قبول معیشت و رفاه و سطحی از آزادی‌ها و حقوق اولیه کارگران شدند؟!! پاسخ آری مسلما دروغ و از جمله مضحک ترین حرفهای تاریخ خواهد بود. هیچ سرمایه‌داری از سر غنا و نفقه حاضر به پرداخت هیچ سناری به هیچ کارگری نمی‌گردد. آنچه موجب دستیابی همه یا بخش چشمگیری از طبقه کارگر جوامع بالا به حداقل معیشت، رفاه و حقوق اولیه مدنی یا آزادیهای ابتدائی سیاسی شد، میدان‌داری شکوهمند جنبش کارگری این کشورها بود. جنبشی که از دیرباز در سراسر اروپا به سمت طغیان می‌رفت. انقلابات متعددی مانند ژوئن، ژوئیه ۱۸۴۸ فرانسه را در کارنامه خود داشت، بیرق انترناسیونال افراخته بود، در راستای ارتقاء به قدرتی سراسری و جهانی برای تسویه حساب فرجامین با سرمایه‌داری پیش می‌تاخت. در همان نخستین گام کارگران را از حالت کارگر این و آن کارخانه، یک قلمرو صنعتی، برده مزدی فلان سرمایه دار بودن، تعلقات «صنفی»، ناسیونالیستی خارج ساخته، در شکل طبقه‌ای واحد علیه بردگی مزدی، به صف نموده بود. مسلما قدم‌های اول را بر می‌داشت اما در مداری سیر می‌کرد که کارگر اتریشی هنگام اتخاذ تصمیم برای شروع اعتصاب در محیط کار خود، کارگر انگلیسی، ایتالیائی، فرانسوی، آلمانی، هلندی، اسپانیائی را یار غار و همسنگر استوار خود می‌دید. می‌جنگید، موفق می‌شد، شکست می‌خورد، می‌افتاد، بر می‌خاست، آگاه تر، مصمم تر سرمایه ستیزتر به مبارزه ادامه می‌داد. رادیکال و پرخروش بیرق «کمون» می‌افراشت، افق رهائی انسان را پیش روی همزنجیران می‌آورد، کمونارد می‌شد و دنیا را خیره آرمان ها، پیکارها، خیره روایت مادی خود از انسان، آزادی، حق، برابری، انتخاب و جامعه آزاد انسانی می‌کرد. جنبش کارگری اروپا کارنامه‌ای چنین شکوهمند داشت، کارنامه‌ای که به به گفته

دقیق مارکس «شبح کمونیسم» را در سراسر قاره بالای سر بورژوازی به حرکت در آورده و طبقه سرمایه دار را دچار وحشت ساخته بود.
دو عامل بالا در وهله اول کارنامه میدانداری ضد سرمایه‌داری سالیان متمادی طبقه کارگر و در وهله بعد دستیابی بورژوازی قاره به سرشارترین سهم اضافه ارزش‌های بین المللی این طبقه را بر آن داشت تا راه عقب نشینی محدود، موقتی در مقابل جنبش کارگری پیش گیرد. شرط اساسی بورژوازی برای قبول این عقب نشینی، انصراف طبقه کارگر از ادامه پیکار ضد بردگی مزدی و غلطیدن به ورطه رفرمیسم منحط اتحادیه ای، سوسیال دموکراتیک بود. عقب نشینی بورژوازی و گسست ذلت بار طبقه کارگر از ریل کارزار طبقاتی اتفاق افتاد و حاصل آن همان به اصطلاح دموکراسی و رفاهی شد که در باره سرنوشتش صحبت خواهیم کرد، اما پیش از آن، باید به دو نکته کلیدی و دارای بار مهم آموزش طبقاتی اشاره کنیم. نخست آنکه هیاهوی بورژوازی، از راست تا چپ در باره چیزی به نام دموکراسی جعل فاحش واقعیت است. دموکراسی یک قالب مهر خورده، آب بندی شده، مبتنی بر اصول استوار با الگوی ثابت نیست. فقط سطحی از عقب نشینی قهری، و گریزناپذیر بورژوازی در مقابل جنبش کارگری با شرط خروج فاجعه بار این جنبش از سنگر پیکار طبقاتی است. دموکراسی، جامعه رفاه، حقوق بشر به هیچ وجه یک پیروزی طبقه کارگر بر بورژوازی یا نظام سرمایه‌داری نیست، بالعکس طناب‌داری است که سرمایه‌داری بر گردن توده کارگر می‌اندازد و او را از جنگ طبقاتی رهائی آفرین خود منصرف می‌گرداند. فرق فاحشی است میان اینکه پرولتاریا با قدرت سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی خود بورژوازی را مجبور به تسلیم و عقب نشینی کند با اینکه بهای این عقب نشینی را با تعطیل ذلت آمیز و مالامال از خسران مبارزه طبقاتی پرداخت کند. دموکراسی دستاورد اعمال قدرت رادیکال طبقه کارگر در جنگ علیه سرمایه‌داری و نشان پیروزی جنبش کارگری در جنگ نیست. بالعکس گواه تسلیم، فروماندگی و تن دادنش به سازشهای منحط بانی شکست‌های ممتد است. پرولتاریا برای عقب راندن مستمر بورژوازی،

تحمیل خواست‌های فزاینده و رشد یابنده خویش بر نظام بردگی مزدی و محو کامل سرمایه‌داری نمی‌تواند به دموکراسی آویزد!!. هر گام آویختنش به این امامزاده فریب، گامی در کندن گور خود، انحلال قدرت پیکار طبقاتی خود در قدرت سرمایه و کمک به ماندگارسازی سرمایه‌داری است. دستیابی به دموکراسی نه فقط فازی از مبارزه طبقاتی توده کارگر نیست که کوبیدن چوب حراج بر هست و نیست این مبارزه است. این حرف که گویا دموکراسی پیش شرط تاختن به سوی سوسیالیسم است سوای راندن توده‌های کارگر به مخوف ترین پرتگاههای معماری شده بورژوازی هیچ چیز دیگر نیست. تکرار می‌کنیم که دموکراسی یک پیروزی در مبارزه طبقاتی نیست، توده کارگر می‌تواند و این ظرفیت را به تمام و کمال دارد که بالاترین سطح معیشت، رفاه، آزادیهای سیاسی، حقوق انسانی یا عظیم ترین کاهش‌ها در آپارتاید جنسیتی و آلودگیهای زیست محیطی را بر سرمایه‌داری تحمیل کند، درهمان حال که این دستاوردها را سنگر توفنده کارزارهای رادیکال تر بعدی سازد. اما دموکراسی خواهی نه حلقه‌ای از زنجیره این پیکار که چاه ویلی بر سر راهش است. طبقه کارگر اروپای غربی در یک شرائط تاریخی مشخص، سنگر جنگ طبقاتی جاری خود را با دموکراسی، جامعه رفاه و سطحی از معیشت معامله نمود. با این کار طوق بردگی مزدی را بر گردن خود محکم تر و ماندگارتر کرد، آنچه از دست داد تمامی قدرت رهائی آفرینی و نقش ویژه اش در رهائی انسان بود، آنچه به دست آورد اولا مستعجل و بی ثبات بود، ثانیا از اندکی بهای بیشتر بازتولید نیروی کار (جامعه رفاه) و حق چانه زدن با سرمایه داران یا دولت سرمایه (دموکراسی) فرا نرفت. ماجرا به همین حد و در همین جا محدود نماند، کارگران اروپا فقط سنگر پیکار طبقاتی خود را نفروختند، در ازاء آنچه زیر نام رفاه و دموکراسی گرفتند، به بورژوازی جهانی فرصت دادند تا شدت استثمار میلیاردها کارگر همزنجیر در نقطه، نقطه جهان را انفجارآمیز سازد، کوبنده ترین ضربه‌ها را بر پیکر همبستگی انترناسیونالیستی ضد سرمایه‌داری طبقه خود وارد کردند. قبلا توضیح دادیم که سرمایه‌داری درهیچ کجای جهان، در هیچ دوره‌ای از

حیات تاریخی خود، حتی در شرائط سرکشی خطر مبارزه طبقاتی کارگران، دستیابی به عظیم ترین سهم اضافه ارزش‌های بین المللی، حاضر به قبول هزینه عقب نشینی در مقابل جنبش کارگری نیست، مگر اینکه هزینه این کار را در ابعادی عظیم تر بر دوش طبقه کارگر جهانی تلنبار کند. اگر در شرائطی بنا به دلائل پیش گفته، در چند کشور هزینه این پسگرد را درشکل «جامعه رفاه» و دموکراسی پذیرا شد به این خاطر بود که اولا، زیرنام دموکراسی، «حق اعتصاب!!، تشکل!! تحزب!!، حق رأی آزاد!! شالوده مبارزه طبقاتی توده کارگر را درهم کوبید و ازاین طریق بدترین شکل ناحقی‌ها را به نام «حق»، زیر بیرق «آزادی» خورند شعور کارگران کرد. از سوی دیگر ریال، ریال هزینه این به اصطلاح رفاه و دموکراسی را بر زندگی توده کارگر سایر کشورهای دنیا سرشکن ساخت، وحشیانه ترین شکل شدت استثمار، فقر، آزادی کشی، بی سرپناهی، گرسنگی، آپارتاید جنسیتی، محرومیت از آموزش، دارو، درمان و سلب ابتدائی ترین حقوق انسانی را بر میلیاردها نفوس طبقه کارگر تحمیل نمود. سوء تعبیر نشود، کارگر اروپائی در این داد و ستد به رغم فروش مبارزه طبقاتی خود، همچنان وحشیانه استثمار گردید، کل ناحقی‌ها و آزادی کشی‌های سرمایه‌داری را بر دست و پای خود قفل زد، با همه اینها باز هم آنچه زیر نام بهای فروش پیکارش به دست آورد نه از سود سرمایه داران که از بهای شبه رایگان میلیاردها همزنجیر دیگرش کسر شد. این داد و ستد سراسر خسران و شکست پرور بنای همسنگری انترناسیونالیستی طبقه اش را در هم کوبید، به یک بخش بورژوازی جهانی فرصت تشدید رعب انگیز استثمار کارگران سایر مناطق دنیا و کشتار سبعانه تر آزادی‌ها و حقوق انسانی آنها را داد. به بخش دیگرش (بخش اردوگاهی) نیز این امکان را داد تا زیر نام دروغین «کمونیسم» و درفش «رهائی بشر» نیمی از کارگران جهان را پیاده نظام رقابت و سهم خواهی از قطب رقیب سازد. تا اینجای بحث را خلاصه کنیم.

۱ - سرمایه‌داری در هیچ دوره ای، حتی زمان طغیان آتشفشان سودهایش در یک سو و سرکشی نیرومند جنبش کارگری در سوی دیگر، قادر به تحمل سطحی از رفاه و

حقوق انسانی برای درصد متوسطی از توده‌های کارگر دنیا نیست، اگر در جائی اضطراراً به عقب نشینی در مقابل کارگران تن می‌دهد هزینه اش را در ابعادی عظیم تر بر گرده معاش و حقوق اولیه انسان‌های کارگر بار می‌کند.

۲ - دموکراسی و رفاه نه یک دستاورد پیکار جنبش کارگری که فقط گواه تن دادن طبقه کارگر این، آن یا چند کشور به فروش کارزار طبقاتی خود، تعطیل این مبارزه در ازاء دستیابی به سطح نازلی از معیشت و مطالبات رفاهی، سیاسی، اجتماعی است.

۳ - بورژوازی هزینه عقب نشینی خود (دموکراسی و رفاه) و تعطیل همزمان مبارزه طبقاتی درصدی از کارگران را نه از سودهای طلائی خود که از طریق تشدید رعب انگیزتر فشار استثمار و بی حقوقی توده‌های کارگر کشورهای دیگر می‌پردازد.

با این جمعبست، به سراغ ادامه حرف خویش رویم. سرمایه‌داری دیری است که ظرفیت داد و ستد بالا را تاریخا و برای همیشه از دست داده است. آخرین روزهائی که این نظام توان پرداخت هزینه کفن و دفن مبارزه طبقاتی کارگران در چند کشور انگشت شمار را داشت، تولید ناخالص سالانه جهان از ۱۰ تریلیون دلار بالاتر نمی‌رفت. حجم کل سرمایه روز دنیا هم به ۴۰ تریلیون دلار نمی‌رسید. امروز رقم نخست جای خود را به ۱۰۰ تریلیون و دومی جایش را به حدود ۱۰۰۰ تریلیون دلار داده است. جهان به گونه بهت انگیزی از سرمایه اشباع است. اگر غالب کشورهای افریقائی فاقد صنعت پیش رفته اند، اگر بارآوری کار در خیلی از جوامع پائین، قدرت رقابت سرمایه اجتماعی آنها نازل، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه هایشان پائین، سهم سرمایه‌داری کشور در اضافه ارزش‌های جهانی چشمگیر نیست، هیچ گونه تعارضی با اشباع حیرت آور و افسانه‌ای جهان از سرمایه ندارد. سرمایه‌داری خود، ماهیتا سد آهنین سر راه توسعه و خودگستری خود است. تا هست این تناقض سرکش بدون هیچ راه حل را با خود دارد. داشتن گینه، گامبیا، اریتره، جیبوتی، سیرالئون در کنار امریکا، چین، ژاپن، آلمان، اسکاندیناوی امر قهری و سرشتی آن است. همسان شدن این کشورها در سیطره حکمرانی اختاپوس سرمایه‌داری **محال صد درصد مطلق** است. سرمایه

جهانی در پروسه منتهی به حجم انباشت، بارآوری کار و ترکیب آلی روزش، بخشی از خود را که تولید کننده هیچ ریالی ارزش یا اضافه ارزش نیست به صورت بسیار افراطی افزایش داده و کهکشانی کرده است، بخش دیگر، جزء متغیر یا تنها سرچشمه تولید کل اضافه ارزش‌ها را به طور نسبی، کوچکتر و باز هم کوچک تر ساخته است. در همین راستا ابعاد بحران خیزی اندرونی و سرشتی خود را به اوج برده است، نرخ اضافه ارزش‌ها را مستمرا بالا، نرخ سودها را وارد شیب سقوط هر چه تندتر کرده است. با اینکه کل دستاوردهای دانش بشری، اختراعات، اکتشافات، پیشرفت‌های صنعتی، تکنیکی را دستمایه تشدید استثمار و ارتقاء نرخ اضافه ارزش‌ها ساخته، اما سیر صعودی حجم سرمایه الحاقی سال ها، در حدی است که پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش و لاجرم توفش بحران را امر روتین و همه جا جاری عظیم ترین بخش سرمایه جهانی کرده است. واقعیت زمخت قهرآگینی که بشریت عصر را در کلاف خود پیچیده، آنست که میلیاردها کارگر زن، مرد، کودک، پیر، جوان، ساده، فنی، صنعتی، کشاورزی، «خدماتی» شب و روز کار می‌کنند، کوهساران اضافه ارزش‌ها را می‌آفرینند اما کل این اضافه ارزش‌ها برای نرخ سود مورد نیاز چرخه بازتولید و خودافزائی سرمایه جهانی کافی نیست.

نظام سرمایه‌داری وارد این فاز شده است. ادامه بازتولیدش اختناق آمیز و نفس فرسا است. بحران‌ها به طور ممتد و موج وار شالوده موجودیتش را می‌کوبند، برای چالش روزمره و اضطراری معضل یک راه بیشتر پیش روی ندارد، باید در نقطه، نقطه جهان از جمله در کشورهای مرکز داد و ستد مبارزه طبقاتی توده کارگر با «رفاه» و دموکراسی، بساط سلاخی زنجیروار پهن کند. مزدها، معاش، دارو، درمان، آموزش، بهداشت، امنیت، سلامتی محیط زیست و خوراک و پوشاک و آب شرب و فضای تنفسی، ابتدائی ترین حقوق و آزادی‌ها را به هر میزان که هست آماج بدترین بمباران‌ها سازد. سرمایه‌داری تاریخا در سراسر جهان به این فاز انحطاط بدون هیچ بازگشت، رسیده است، ریشه این انحطاط غیرقابل ترمیم یا سرطان بدون هیچ درمان،

در بطن هستی سرمایه، در روند تولید اضافه ارزش قرار دارد، این روند زیر مهمیز کوبنده و مدام پیشی گرفتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش است. بمبارانی که از ژرفنای وجود سرمایه‌داری صورت می‌گیرد و تا نظام باقی است کوبنده تر، تعطیل ناپذیرتر می‌شود. سرمایه‌داری از ورای فرایندی به اینجا رسیده یا به این باتلاق افتاده که در مقاطع مختلف انکشاف اقتصادی، بسط اجتماعی و بازه‌های زمانی طی آن، کارسازترین اهرمهای چالش بحران یا به بیان واقعی تر سهمگین ترین مکانیسم‌های سرشکن سازی بحرانها بر معیشت و حقوق اولیه توده کارگر را کشف نموده و به کار گرفته است. مکانیسم هائی مانند بازار بورس، نقش دولتها، استفاده از تحولات حیرت انگیز تکنیکی، اطلاعاتی برای تغییرات عظیم در سازمان کار سرمایه که یکایک آنها در چالش پروسه تنزل نرخ سود و سرشکن سازی بار بحران بر زندگی کارگران نقش کلیدی و معجزه آسا داشته اند.

شیوه تولید و مناسبات سرمایه‌داری به چنین باتلاقی سقوط کرده است. اگر سرنگون و نابود نشده است، تنها دلیلش فروماندگی جنبش کارگری و انفصال مخوف این جنبش از ریل کارزار طبقاتی ضد سرمایه‌داری است. در چنین شرائطی یک شاخص از تمامی شاخص‌های دیگر بارزتر و قابل تعمق تر است. این که دوران تن دادن بورژوازی به داد و ستد با جنبش کارگری، دوران تحمل کمترین هزینه این داد و ستدها از سوی طبقه سرمایه دار، دورانی که سرمایه داران و دولت سرمایه‌داری یک یا چند کشور حاضر به قبول هزینه‌ای برای انصراف طبقه کارگر از مبارزه ضد سرمایه‌داری شود، برای همیشه، در همه جای جهان به پایان آمده است، آن دوره را دیگر فقط در بایگانی تاریخ می‌توان پیدا کرد. بورژوازی هیچ کجای جهان نه بضاعت تقبل هزینه این معاملات را دارد و نه نیازی به انجام آن‌ها می‌بیند، بضاعت آن را ندارد زیرا حجم اضافه ارزشی که سرمایه‌داری برای بازتولید و خودافزائی سلسله جبال سراسری سرمایه‌های تلنبار شده و سر به آسمان سائیده دارد، چنان عظیم و کهکشانی است که توده کارگر شاغل روز دنیا حتی با نرخ استثمار موحش چندین هزار درصدی از عهده

تولید، سامان پذیری و تحقق آن بر نمی‌آید. بورژوازی هیچ نیازی هم به پرداخت و تقبل این هزینه نمی‌بیند زیرا عملا با موج سرکش پیکار رادیکال ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر بین المللی مواجه نیست، رفرمیسم راست اتحادیه ای، سوسیال دموکراسی، کمونیسم اردوگاهی، امپریالیسم ستیزی چپ نمای ناسیونالیستی، دموکراسی طلبی میلیتانت خلقی، همه این‌ها با هم، متفرق، متحد، متخاصم، در طول قرن بیستم، خطر چنین جنبشی را از سر سرمایه‌داری و طبقه سرمایه دار رفع کرده اند. دومی وحشتناک است و نقد رادیکال مارکسی آن پیش شرط بازسازی و شکوفائی جنبش ضد سرمایه‌داری پرولتاریا است، اولی نیز واقعیتی است که جنبش کارگری باید با سر آگاه طبقاتی آن را بشکافد، درک کند، حاصل کالبدشکافی رادیکال آن را دستمایه **پالایش توهمات تاریخا فاجعه بار** خود به **اصلاح دموکراتیک مسالمت آمیز پارلمانی** یا **میلیتانت و سرنگونی طلبانه** نظام بردگی مزدی سازد. دوران معامله بورژوازی با طبقه کارگر، پرداخت نازل ترین بها در قبال تعطیل مبارزه طبقاتی کارگران، خرید پیکار رهائی بشریت با طناب دار آذین بسته رفاه و دموکراسی منطوی گردیده است. این یک داوری ایدئولوژیک نیست. مشهودات عینی و تجربه زنده هر کارگری است که بخواهد با سر طبقه خود به جامعه و شرائط روز دنیا نظر اندازد. لازم نیست به زندگی اکثریت توده‌های کارگر دنیا در افریقا، آسیا، امریکای لاتین، اروپای شرقی نگاه کنیم، به آنچه در طول سه دهه اخیر بر سر کارگران آلمان، انگلیس و اسکاندوینای رفته است کمی خیره شویم. در آلمان بیش از ۱۴ میلیون نفوس طبقه کارگر با مشکل معیشت و مایحتاج اولیه زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند، حدود ۲۰٪ کودکان دچار فقر هستند و غالب آنها از تغذیه ناکافی رنج می‌برند. در انگلیس ۱۰ میلیون بزرگسال و چهار میلیون کودک در گرسنگی و فقر غذائی به سر می‌برند. در سوئد که بورژوازی سراسر دنیا ارجاع به «رفاه اجتماعی»، و به طور اخص «بهشت کودکان» بودنش را سند افتخار «حقوق بشر» سرمایه‌داری می‌دانند!! بر پایه اعلام اداره کمک‌های اجتماعی چندین «دولت شهر» جمعیت قابل توجهی از کودکان

مدارس در روزهای شروع هر هفته قادر به تمرکز حواس روی مسائل درسی خود نیستند و دلیلش فقر تغذیه در روزهای تعطیل است. همین نهاد دولتی می‌افزاید که حدود ۱۰٪ کودکان سوئد دچار فقر غذائی آشکار هستند. در فرانسه مستمرا شاهد شورش‌های گسترده چندین میلیونی حاشیه نشینانی هستیم که زیر فشار گرسنگی، بیکاری و نداری به خیابان‌ها می‌ریزند. وضعیت در ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، یونان و جاهای دیگر بسیار وخیم تر است و هیچ سالی نیست که در قیاس با سال پیش رو به وخامت نرفته باشد. در همه کشورهای بالا، سه دهه اخیر سالهای سلاخی مستمر امکانات بهداشتی، درمانی، آموزشی، کمک‌های اجتماعی به سالخوردگان، کودکان و معلولان بوده است.

بر اساس گزارش «یورواستات» حدود ۹۷ میلیون نفر از جمعیت ممالک موسوم به اتحادیه اروپا در فقر به سر می‌برند و متوسط جمعیت اسیر فقر در ۲۷ کشور عضو، بالای ۲۱ درصد است. در سوئد در طول مدت بالا بیش از ۳۰ درصد کل مدارس برچیده و دانش آموزان آن‌ها به مراکز آموزشی باقی مانده منتقل شده اند. سراسر اروپا شاهد کاهش چشمگیر و روزافزون شمار معلمان، مددکاران اجتماعی، پرستاران، کمک پرستاران، پزشکان، خدمه مراقبت از بیماران، معلولان و پیران نسبت به جمعیت هر جامعه هستیم، بودجه سرانه مراکز آموزش، درمان و خدمات اجتماعی همه جا تنزل یافته است و بازدهی کار این مراکز روند افت پیموده است. وضعیت اروپا این است، ایالات متحده هیچ گاه و در هیچ دوره چیزی زیر نام «رفاه اجتماعی» نداشته است که سلاخی آن نیازمند واکاوی باشد. در طول دهه‌های مورد اشاره همزمان و هماهنگ با افزایش فزاینده فقر، گرسنگی، بیکاری، بیماری، اعتیاد، فحشاء در سراسر اروپا، همزمان با کاهش پرشتاب امکانات درمانی، آموزشی و «خدمات اجتماعی» سیل طغیان آمیز کمک‌های دولتی به سوی صنایع، تراستهای عظیم صنعتی و طبقه سرمایه دار سرازیر بوده است. نقش کلیدی و مرکزی تمامی دولتها آن بوده است که بنای معاش، درمان و آموزش کارگران را ویران و خشت، خشت آن را

دستمایه ترمیم و تعمیر سودهای طلائی مورد نیاز چرخه تولید، بازتولید و خودگستری سرمایه‌ها سازند.

بدهکاری دولت‌ها سر به آسمان می‌ساید و کل این بدهکاری ها، اقلامی است که دولت‌ها از حساب معیشت سال‌های آتی و نسل‌های آینده طبقه کارگر، پیشاپیش کسر نموده‌اند و به حساب طبقه سرمایه دار واریز کرده‌اند تا شالوده کار سرمایه داران برای چالش بحران‌ها و تضمین بقای روز به روز نظام اختاپوسی سرمایه‌داری گردد. میزان این بدهی فقط در مورد امریکا بیش از ۲۰ تریلیون دلار است. دولت‌های انگلیس، فرانسه، آلمان، هلند، ژاپن، ایتالیا، اسپانیا، کانادا نیز مجموعا بیش از ۴۰ تریلیون دلار بدهکاری دارند. به بیان شفاف تر فقط ۹ کشور از ثروتمندترین ممالک دنیا پیشاپیش نسلهای آتی کارگران این جوامع را بیش از ۶۰ تریلیون دلار بدهکار و کل این رقم را تا همین حالا به حساب سرمایه داران واریز کرده اند. رقمی که هر سال در قیاس با سال پیش به گونه فاحشی بالا می‌رود و سرطانی متورم می‌گردد. سرمایه اجتماعی کشورهای فوق بالاترین سهم‌ها را در اضافه ارزش‌های جهانی دارند و برای تداوم بازتولید خود در وضعی هستند که اشاره شد، باید هر روز درنده تر و سفاکانه تر از روز پیش به سفره خالی توده کارگر هجوم برند و در این تهاجم از هیچ جنایتی دریغ ننمایند. تکلیف سایر بخش‌های دنیای سرمایه داری، تکلیف کارگران گینه، کامرون، کنیا، بنگلادش، افغانستان، سیرالئون و جیبوتی محتاج هیچ توضیحی نیست. شمار نفرین شدگانی که در هر کدام این جوامع، در طول هر یک دقیقه، زیر شلاق گرسنگی و بی داروئی می‌میرند از ۱۵ نفر افزون است.

سرمایه‌داری تاریخا، در سطح جهانی، چنین وضعی دارد، وضعیتی که حتی هر میزان رشد و انکشاف آن نه فقط هیچ شغلی برای هیچ کارگری در هیچ نقطه دنیا نمی‌آفریند که شغل‌ها را درو می‌کند و بیکاری می‌زاید. نه فقط هیچ لقمه نان تازه‌ای نصیب هیچ کارگری نمی‌کند که شمار گرسنگان را رعب آورتر می‌سازد، نه تنها مدرسه‌ای بنا نمی‌کند که سیل وار مدارس را بر می‌چیند و از میان بر می‌دارد، نه فقط

هیچ بیمارستانی در هیچ کجا تأسیس نمی‌کند که از شمار مراکز درمان، با شتاب می‌کاهد، تا هزینه نگهداشتش را پشتوانه بقای بازتولید سرمایه کند، حتی کارخانه‌ای بنا نمی‌کند، به جای آن، زاغه زن گینه ای، کومه دختر فیلیپینی، بنگالی، سیرالئونی را حلقه‌ای از زنجیره سراسری تولید خود می‌گرداند، راه نمی‌سازد، جاده نمی‌سازد، خود را از ساختن فروشگاه و مرکز توزیع خلاص می‌نماید، داد و ستد اینترنتی را جایگزین اینها می‌کند، در نقطه، نقطه این جایگزین سازیها نیاز به نیروی کار را کاهش می‌دهد، امری که قهرا سرچشمه تولید اضافه ارزشها را محدودتر می‌کند، نرخ اضافه ارزش‌ها را به اوج می‌برد ولی نرخ سودها را بدتر از قبل نزولی می‌گرداند. چرخه تولید سرمایه را بحران خیزتر می‌کند و لاجرم سرعت هجوم و لشکرکشی سرمایه به بازمانده نان و آب کارگران را برق آساتر می‌سازد. بنیاد هر آنچه را روزی، برای سالهائی، در چند کشور زیر نام استخدام، بیمه بیکاری، بازنشستگی، غرامت بیماری، حق اعتصاب، تشکل، اعتراض یا «رفاه و دموکراسی»!! در ازاء تعطیل مبارزه طبقاتی تقبل نموده بود از جای می‌کند. تمام اینها را انجام می‌دهد زیرا نیاز قهری و غیرقابل اغماض استمرار چرخه ارزش افزائی و بازتولید سرمایه هستند. اینکه نرخ رشد سالانه کشورها چه اندازه است؟ رشدی هست یا سوخته و خشکیده است، اوج بحران است یا خورشید اعتلا بر سراسر عالم پرتو افکنده است، حجم سرمایه‌های پیش ریز شده سال به آسمان رفته یا وسیعا افت کرده است، انستیتوهای عظیم جهان چه می‌گویند، بانک‌های مرکزی کشورها، صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، داووس و دولت چه پیش بینی هائی دارند، تا جائی که به شرائط کار، زندگی، وضع معاش، درمان و سرپناه کارگران یا پاسخ سرمایه داران و دولت‌ها به اعتراضات آن‌ها بر می‌گردد، هیچ فرقی نمی‌کند. بارزترین گواه و عیان ترین مصداق واقعی بودن این داوری‌ها دو غول اقتصادی بسیار عظیم الجثه چین و هندوستان هستند. این کشورها در چند دهه اخیر بر اساس موازین و ملاک‌های جهان سرمایه‌داری طلائی ترین نرخ‌های رشد را گزارش نموده اند، اما این رشد و شکوفائی افسانه ای، برای دو میلیارد کارگر دو کشور سوای

فقر و محرومیت همیشگی رهاورد دیگری نداشته است. در بهترین، خوشبینانه ترین یا خیالبافانه ترین حالت با نازل ترین بهبودها در زندگی این دو میلیارد کارگر سکنه زمین همراه نبوده است. سرمایه همه جا در حال لشکرکشی علیه شیرازه معاش و حداقل زندگی توده کارگر است، اگر روزی دموکراسی و حقوق بشر بهای فروش مبارزه طبقاتی، حفاظ پوشالی پاره پاره‌ای برای تعدیل این تهاجمات سبعانه بود امروز نه فقط این نقش را هم ندارد، که طناب پولادینی بر دست و پای توده کارگر و افیون مهلکی برای تخدیر مرگبار هر میزان اراده و عزم اعتراض است.

همه آنچه گفته شد کارکرد قهری و غیرقابل گریز سرمایه در تمامی کشورها، قاره ها، قطب‌ها است و بر فراز چنین وضعی سر دادن این عربده که با مجرد تعویض رژیم ها، آرایش دولت ها، پیرایش سیمای سرمایه‌داری ، پالایش دولت از شریعت، دموکراسی خواهی، عقب راندن فاشیسم با چاقوی زنگ زده فریب آمیز دموکراسی می‌توان کمترین بهبودی در زندگی پدید آورد، بیش از حد تهوع آور، چندش آفرین و شنیع است. معضل بنیادی خیزش جاری نسل جوان طبقه کارگر ایران نیز درست در همین جا قرار دارد. مجمع الجزایر پاشنه آشیل‌ها همین جا است. این جنبش در مدار راهبرد، راهکار و چشم انداز موجود خود، تا زمانی که کل این‌ها را از شالوده و در بنمایه طبقاتی خود در هم نشکند و با بدیلهای رادیکال طبقاتی، با استراتژی، راهکار، خواست ها، افق شفاف ضد سرمایه‌داری جایگزین نسازد محکوم به شکست حتمی است. اگر چهارماه پیش، همراه با ظهور نخستین طلایه‌های این طغیان، فقط کارگران جسور ضد سرمایه‌داری و فعالان جنبش لغو کار مزدی بودند که کارگر بودن و تعلقات کارگری توده سلسله جنبان خیزش را فریاد می‌زدند، امروز همه، حتی آنان که ادعای بالا را با بدترین ناسزا و نفرت پاسخ می‌دادند، حتی آنها نیز زیر فشار قهر واقعیت‌ها قبول کرده‌اند که خیزش حاضر، جلوه‌ای از طغیان نسل جوان طبقه کارگر علیه فلاکت ها، نداری‌ها و اشکال متنوع محرومیت‌های طبقه خویش است. معترضان عاصی علی العموم کارگرند، آنچه بنای هستی و شیرازه زندگی آنها را لرزانده، سیه

روزیهائی است که سرمایه بر آنها تحمیل کرده است، ریشه مصیبت‌ها در سرمایه است، جمهوری اسلامی نیز ماشین نظم، قدرت، برنامه ریزی، قهر، سرکوب و جزء جدائی ناپذیر سرمایه‌داری است، اما نسل عاصی شوریده تنها کاری که ننموده و نمی‌کند دست نهادن بر این ریشه است، فریادها نه علیه سرمایه که خشم ملتهب علیه دینمداری و رفتار حاکمان آن است، خواست‌ها نه ضد سرمایه‌داری که فقط ویرایش و آرایش الگوی نظم آن است، راهبرد مبارزه نه کارزار طبقاتی رادیکال ضد بردگی مزدی که پالایش دولت از مذهب و جایگزینی یک رژیم اختاپوسی با رژیم دیگر سرمایه‌داری است. چنین خیزشی مادام که چنین است در گمراهه است. شعارهای مریخی «زن، زندگی، آزادی»!!، «بازپس گیری زندگی»!!، مرگ بر خامنه ای، سرنگونی جمهوری اسلامی نشانی از مبارزه طبقاتی توده کارگرعلیه بانی و باعث اصلی تمامی گرسنگی ها، فلاکت ها، بی سرپناهی ها، سلب ابتدائی ترین آزادی‌ها و حقوق انسانی ندارد، تغییر در شالوده واقعی بدبختی‌ها را دنبال نمی‌کند، جنبش قفل به این شعارها و مطالبات فاقد ظرفیت برای تحقق تغییر در شیرازه زندگی، رفاه، آزادی‌ها و حقوق اجتماعی توده کارگر است. این شعارها حتی فریاد مطالبات عاجل و فوری طبقه کارگر هم نیستند. معترضان دردهای زلزله ساز زندگی خود را بر زبان نمی‌آرند و با این کار، به راست ترین اپوزیسیون‌های بورژوازی، به مافیاهای متلون سلطنت طلب، گرازان تشنه دلمه‌های خون و سرمایه و قدرت، به محافل مشتاق اصلاح مسالمت آمیز یا میلیتانت سرمایه‌داری فرصت می‌دهند تا سوار موج اعتراض و پیکار آنها شوند. اینکه اکثریت قریب به اتفاق توده عاصی سنگردار جنبش جاری از این وحوش، از رضا پهلوی‌ها و همانندانش بیزارند واقعیت غیرقابل تردیدی است اما مجرد تنفر علاج درد نیست. وقتی صدر و ذیل مبارزه، مطالبات، چشم انداز خیزش خود را در تغییر رژیم حاکم، پالایش حکومت از شریعت، ضدیت با شورای نگهبان و ولایت فقیه خلاصه می‌کنیم، وقتی مطالبات عاجل حیاتی طبقه خود را به نفع شعارهای مریخی بورژوازی پسند از یاد می‌بریم، وقتی محو آپارتاید وحشیانه جنسیتی را در مجرد جا به جائی

دولت‌ها می‌جوئیم!! وقتی جنگ علیه گرسنگی، فقر، فلاکت، محرومیت از دارو، درمان، معیشت و تمامی سیه روزی‌های محصول موجودیت و استیلای سرمایه‌داری را اهانت به هیاهوی فریب آمیز و توخالی «زن، زندگی، آزادی» می‌بینیم!!، وقتی زیر بیرق و عنوان معترض بودن در کنار ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار خانه خالی سرمایه داران عبور می‌کنیم اما فکر فراخوان به همزنجیران بدون سرپناه برای تصرف این مستغلات را به مخیله خود خطور نمی‌دهیم!!، وقتی راه مراکز کار، استثمار، مبارزه دهها میلیون کارگر پدر و مادر خویش را پیش نمی‌گیریم، رجوع به قدرت پیکار آنها را ناقض ارجگزاری به سناریوی پوشالی دموکراسی می‌پنداریم!! وقتی با گذشت پنج ماه از خیزش توفان آسای خیابانی، دانشگاهی، عدم استقبال این دهها میلیون کارگر همیشه، همه جا در حال مبارزه از شعارهای خود را قابل فکر کردن هم نمی‌دانیم!! وقتی همان را فریاد می‌زنیم که با استقبال رضا پهلوی ها، وحوش سلطنت طلب، مافیاهای تشنه قدرت مواجه می‌شود، وقتی ادعاهای شرم آور این جماعت در دربارهای دولتی غرب دائر بر نمایندگی جنبش ما را آماج خشم طبقاتی قرار نمی‌دهیم، وقتی راه پیروزی را در صف آرائی نیرومند شورائی و سراسری قدرت پیکار توده‌های کارگر دنبال نمی‌کنیم، وقتی به گونه فاجعه باری از «همه با هم بودن»!! اتحاد استثمارگر و استثمارشونده می‌گوئیم!! وقتی اینجا و آنجا بساط «اتحاد خلقها» پهن می‌کنیم و بر صف آرائی رادیکال، سراسری کل کارگران در مقابل کل نظام بردگی مزدی چوب حراج می‌زنیم!! وقتی مطالبات، راهکارها و استراتژی مبارزه ما با تحقق این صف آرائی و میدانداری همگن نیست، تا زمانی که خیزش ما آلوده به این کاستیها، ضعفها، پاشنه آشیلها است، روزنه‌ای به پیروزی نیز پیش روی ما باز نخواهد شد. گفتن این نکات نه تنها اپوزیسیون درنده راست را خشمگین خواهد کرد که طیف گسترده اپوزیسیون چپ نما حتی «کمونیسم آویز» را هم برخواهد آشفت. اینان نیز خواهند گفت که «وقت چپ روی افراطی» نیست!!. اول سقوط رژیم حاکم، تسخیر قدرت سیاسی، دموکراسی، تشکیل حزب، به صف شدن پشت سر منجیان

حزب نشین و پس از همه اینها نوبت مبارزه علیه سرمایه‌داری خواهد بود!! سناریوی فریبی که جنبش کارگری جهانی را از سنگر جنگ طبقاتی خارج و در باتلاق انحطاط موجود غرق کرده است. این سناریو پوسیده تر از آنست که بتواند کمترین رونقی به دکه‌های سوداگری محافل مذکور بخشد، به همین دلیل تکمله هائی به آن آویخته اند، از جمله و فریبکارانه تر از همه اینکه به محض شنیدن صدای مبارزه ضد بردگی مزدی از زبان کارگران، نعره می‌کشند که این «ضد کار مزدی‌ها کارشان تبلیغ انفعال و دست روی دست نهادن است»!!! چرا؟ «زیرا می‌گویند تا سرمایه‌داری کاملا سرنگون نشود، هیچ تغییری در زندگی توده کارگر قابل حصول نیست»!! «این‌ها مبارزه برای آزادی‌های سیاسی و بهبود معاش کارگران را کلا نفی می‌کنند!! و اولویت سرنگونی رژیم سیاسی حاکم را منکر می‌گردند»!! اپوزیسیون چپ نمای دموکراسی طلب مدفون در راهبردها و راه حل‌های رفرمیستی سال‌ها است که راه دفاع از دکه‌های کاسبکاری خویش را در این نوع فریب کاری‌ها و دروغ بافی‌ها دیده است. ببینیم واقعیت چیست؟

جنبش لغو کار مزدی و ضد سرمایه‌داری بیش از ۳۰ سال است که اساس تعطیل مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری، کفن و دفن قدرت پیکار طبقاتی ضد بردگی مزدی در گورستان رفرمیسم راکد حزب آویز، قفل نمودن هر جنب و جوش سرمایه ستیز کارگران به سرنگونی رژیم حاکم یا تسخیر قدرت سیاسی را آماج نقد مارکسی ریشه کاو قرار داده است. این راهبرد را ماهیتا سرمایه مدار، ضد کارگری و در راستای جایگزینی الگوئی از نظم سرمایه‌داری با الگوی دیگر تحلیل کرده است. تلاش نموده است تا این نقد رادیکال مارکسی را شعور آگاه توده کارگر و سلاح دست کارگران در مبارزه جاری علیه سرمایه‌داری سازد. به کارگران گفته است که هر میزان رژیم ستیزی ما باید جزء لایتجزای جنگ طبقاتی ضد سرمایه‌داری باشد. میدان جنگ باید شاهد تقابل و آرایش قوای واقعی دو طبقه کارگر و سرمایه دار بر سر سرنوشت کار، تولید، زندگی شود، باید عزیمت از همیشه کارگر ماندن و برده مزدی جاویدان سرمایه

بودن را کنار گذاریم، سرنوشت حاصل کار و تولید سالانه را موضوع مبارزه روزمره کنیم، به جای مطالبه مزد افزون تر، خارج ساختن سهم هر چه بیشتر ارزش‌های آفریده سالانه خویش از چنگال سرمایه داران و دولت آنها را شالوده طرح خواستها سازیم. به جای آنکه خود را کارگر این یا آن سرمایه دار، شاغل این یا آن مرکز پیش ریز سرمایه پنداریم، فردی از طبقه کارگر و در حال ستیز علیه استثمار و سبعیت و حاکمیت سرمایه‌داری بشناسیم، به جای آنکه صدر و ذیل قدرت خود را در همبستگی محصور میان چند ده یا چند صد کارگر یک کارخانه، مدرسه، مزرعه، شرکت حمل و نقل یا شهرداری بینیم، به قدرت شورائی سازمان یافته و سراسری ضد بردگی مزدی کل همزنجیران خیره شویم. به این اندیشیم و این اندیشه را جنبش روز کنیم که هر چه رادیکال تر، سراسری تر، شورائی تر، ضد سرمایه‌داری تر به هم جوش خوریم به همان میزان هم قدرت ما برای عقب راندن بورژوازی و خارج کردن حاصل کار خود از چنگال طبقه سرمایه دار و دولتش افزونتر می‌گردد، به همان میزان استحکامات رژیم و سرمایه‌داری برای سلب آزادی‌ها و امحاء حقوق انسانی خود را نیرومندتر در هم خواهم کوبید.

اگر خیزش جاری قرار است پیروزیهائی به دست آرد، اگر بناست به سرنوشت سیاه جنبش سالهای ۵۶-۵۷، دچار نشود، فرجام شوم «بهار عربی»، عواقب دهشت انگیز سرنگونی طلبی‌های دموکراسی آویز فاقد بار ضد سرمایه‌داری قرن بیستم و دو دهه اخیر را تحمل نکند، اگر بناست طلوع فجر تازه‌ای بر کرانه‌های زندگی طبقه کارگر ایران و جهان باشد، باید راهبرد رادیکال ضد بردگی مزدی اتخاذ کند. شعارهای توخالی فراطبقاتی زن، زندگی آزادی یا پس گرفتن زندگی را دور اندازد، به مرگ بر این و زنده باد آن دل خوش نکند، جنبش شورائی، سراسری ضد سرمایه‌داری توده وسیع کارگر گردد. باید در نخستین گام خواستار خارج سازی معیشت، دارو، درمان، آموزش، بهداشت، نگهداری پیران و سالمندان، آب، برق، گاز و همه مایحتاج زندگی از سیطره داد و ستد کالائی، پولی سرمایه‌داری شود. محو کامل کار خانگی زنان را

دستور کار کند، بر قطع هر نوع وابستگی اقتصادی زن به همسر و کودکان به والدین پای فشارد، جار و جنجال‌های فریبکارانه اپوزیسیون‌های راست و چپ بورژوازی زیر لوای مبارزه با آلودگی‌های زیست محیطی را با راه حل تعطیل کلیه مراکز تولیدی آلودگی زا، ممنوعیت مطلق هر نوع مواد بیماری زا در چرخه کاشت، داشت، برداشت، حمل و نقل محصولات و مانند اینها جایگزین سازد. ممنوعیت کامل هر نوع دخالت هر نهاد دولتی در زندگی انسانها یا سلب آزادیها و حقوق انسانی افراد توسط این نهادها را از جمله محورهای مهم پیکار سازد. خیزش روز باید بیرق این انتظارات را برافرازد، راه حصول آنها را در اعمال قدرت سازمان یافته شورائی، در تعطیل سراسری چرخه تولید و کار، در تصرف مراکز کار و تولید، تصرف تمامی مستغلات خالی سرمایه داران و واگذاری رایگان آنها به کارگران فاقد سرپناه جستجو کند. در همین راستا، در بطن پروسه این کارزار رادیکال طبقاتی با رژیم اختاپوسی جمهوری اسلامی بستیزد و سرنگونی طلبی توخالی فراطبقاتی را با سرنگونی طلبی رادیکال ضد سرمایه‌داری جایگزین کند. جنبش روز باید با این بیرق، این راهبرد، این راهکارها و میدانداری‌ها یک قدرت سراسری سازمان یافته ضد بردگی مزدی شود، با این قدرت به سوی نابودی کامل سرمایه‌داری گام بردارد. اگر قرار است به سوی پیروزی بشتابیم، اگر بناست به کمترین پیروزی ماندگار دست یابیم، اگر قرار است دستاوردهای پیکار ما به هر اندازه و هر مقدار سنگی بر روی سنگ برای معماری قدرت سراسری شورائی ضد سرمایه‌داری ما و عقب راندن هر چه مؤثرتر بورژوازی تا تابودی نظام بردگی مزدی باشد، باید همه ما کارگران، همه بخش‌های طبقه کارگر از صنعتی، کشاورزی، معلم، پرستار، بهیار، خبرنگار، مترجم، راننده، دانشجو و دانش آموز خانواده کارگری، کارگر آب، برق، گاز، شهرداری برای برپائی این جنبش دست در دست هم نهیم. تنها از این طریق و همزمان با پیشبرد این کارزارها است که اپوزیسیون‌های فریبکار سوداگر قدرت، مافیاهای سلطنت طلب و تمامی کرکسان زشت جیفه خوار، آخرین رؤیاهای سیاه خود برای مصادره جنبش و قدرت ما را از سر بیرون خواهند کرد. توده‌های

طبقه ما بر سر یکی از سنگین ترین و سرنوشت سازترین دو راهی تاریخ ایستاده اند، میان کارزار ضد سرمایه‌داری و رهائی انسان یا غلطیدن به ورطه راه حلهای حفاری شده توسط بورژوازی سوداگر سود و قدرت یکی را انتخاب کنیم.

«ملت واحد»، « جامعه متکثر»، دو تیغ هم بُن مقراض سرمایه

اسفند ۱۴۰۱

اگر رژیم حاکم برای در هم کوبیدن جنبش کارگری، از هر دو زرادخانه قهر فیزیکی، فکری بهره می‌گیرد، بورژوازی اپوزیسیون، خواه سینه چاک تمامیت ارضی، ملت واحد، خواه دلباخته جامعه متکثر دموکراتیک، در استمداد از زرادخانه دوم برای سلاخی شعور ضد سرمایه‌داری کارگران، هیچ تسامحی نمی‌کند. متناسب زمان، گفتمانی پیش می‌کشد تا آن را دستمایه کسب و کار نماید. آنچه این روزها به ویژه در خارج کشور، در قالب جدال میان طرفداران «ملت واحد» و پرچمداران «جامعه متکثر دموکراتیک» جنجال می‌شود، گوشه‌ای از همین خیمه شب بازی‌های ظاهراً متعارض برای گمراه کردن و به گمراهه بردن توده‌های کارگر است. اولی‌ها از تمامیت ارضی و دموکراسی سکولار می‌گویند، دومی‌ها نیم پایانی این فرمول را تقدیس می‌کنند، در مورد نیم اولش بلوا راه می‌اندازند، از «مانعه الجمع» بودن و تناقض آن با نیم دوم سخن می‌رانند!!، ملت واحد را اسم رمز دیکتاتوری مطلق و سرکوب ملیت‌ها می‌خوانند، برای آن بدیل ویراسته پای بند حقوق قومیت ها، ملت ها، دیانت ها، جنسیت ها، پیشنهاد می‌دهند!! نام این بدیل پیراسته « ارگانیک»!! و بی تناقض!! را «جامعه متکثر سکولار» می‌گذارند. طرفین بر طبل این دعوا می‌کوبند، اما هر دو طیف در مقابل طبقه کارگر سنگر واحد، صف متحد و زرادخانه تئوریک مشترکی دارند. هر دو عین هم به شستشوی مغزی و بمباران شعور کارگران می‌پردازند، بدترین و تحریف آمیزترین تبیین را از جامعه، کلاً و جامعه موجود، به طورخاص تحویل می‌دهند. تمامی واقعیت‌ها را رمزآمیز می‌کنند تا توده کارگر را متقاعد سازند که گویا جامعه روز ایران متشکل از مشتی فارس، ترک، کرد، لر، عرب، بلوچ، مسلمان، مسیحی، شیعه، بهائی، زن، مرد، بزرگ، کوچک است!! گویا جامعه اساسا اجتماع انبوه آدمهائی است که از طریق نژاد، رنگ پوست، باورها، دیانتها، آئین ها، قومیتها، ملیتها از هم متمایز

می‌گردند!! گویا گرسنگی، بی سرپناهی، ستمکشی، محرومیت‌های رعب آور معیشتی، رفاهی، درمانی، تبعیضات وحشیانه جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، پدیده هائی هستند که با تعویض رژیمها یا تغییر الگوهای نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی جامعه حاضر، تخفیف می‌یابند !! تعدیل می‌شوند!! و حتی ریشه کن می‌گردند!!! آنچه هر دو طیف اپوزیسیون، **نه در حرف که عملا**، از تیررس شعور و دسترس شناخت طبقه کارگر دور می‌کنند این واقعیت زمخت، قهرآگین و اختاپوسی است که جامعه حاضر، جهنم مشتعل سرمایه‌داری متشکل از دو طبقه اساسی سرمایه دار و کارگر است. جامعه‌ای که به کرد و ترک و فارس و بلوچ و عرب یا مسلمان و مسیحی و راست و چپ تقسیم نشده است، از دو طبقه عمیقا متضاد و اساسا متخاصم کارگر و سرمایه دار تشکیل گردیده است. جامعه‌ای که کل سکنه اش با هر نژاد و زبان و رنگ و عقیده و آئین آحاد یکی از این دو طبقه ماهیتا متضاد و در حال پیکار هستند. کارگران همه جا کارگرند، کرد، ترک، فارس، بلوچ یا مسلمان، کلیمی، بهائی، بی دین بودنشان، هیچ خراشی بر اساس هستی اجتماعی آنها وارد نمی‌سازد، همه بردگان مزدی سرمایه اند، استثمار می‌گردند، حاصل کار و استثمارشان سرمایه طبقه سرمایه دار می‌شود، از کار و محصول کار خویش جدا هستند، از هر گونه حق دخالت در سرنوشت کار، تولید و زندگی خود ساقط می‌باشند. سوای نیروی کار خویش هیچ آهی در بساط ندارند و فروش این یگانه کالا تنها طریق امرار معاش و ادامه حیات آنها است. فارس یا ترک بودن هیچ هویتی به آنها نمی‌بخشد، هیچ لقمه نانی بر سر سفره خالی فرزندانشان نمی‌آرد، از فرودستی، ستمکشی، کوه محرومیت‌ها و بی حقوقی‌های آنان نمی‌کاهد و پوششی برای حفاظت تن عریانشان نمی‌گردد. طبقه مقابل نیز تا جائی که به این شاخص‌ها بر می‌گردد، همین وضعیت را دارد. سرمایه دار همه جا سرمایه دار است. استثمار می‌کند، گرازوار سهمی از اضافه ارزش‌های تولید شده توسط توده کارگر یا خونمایه حیات این توده نفرین شده را می‌بلعد، بر سرنوشت کار، تولید، زندگی طبقه کارگر استیلا دارد. حتی اگر در اپوزیسیون باشد شریک قدرت

مستولی حاکم است، به این دلیل روشن که ساختار قدرت سیاسی، مدنی، حقوقی، پلیسی موجود، در خدمت بقای سرمایه داری، سرمایه دار بودن او و تضمین حصه سود وی در شط پرخروش اضافه ارزش‌ها است. شکی نیست که نه کل کارگران از لحاظ بهای نیروی کار، وضع معاش «رفاه» احتمالی!، شدت و سرعت و سختی و مرگباری شرائط کار یا دسترسی به دارو، درمان، آموزش، افرادی با سهمیه‌های مثل هم هستند و نه سهم سود صاحبان سرمایه از کهکشان حاصل استثمار کارگران، حجم واحد و رقم ثابتی دارد. مسأله مهم آنست که کل اینها را سرمایه تعیین می‌کند، حتی جغرافیای تفاوتها توسط سرمایه مشخص و انتخاب می‌گردد. اگر در تهران بیش از بلوچستان راه، جاده، مترو، بیمارستان، دانشگاه تأسیس شده، دلیلش پیش ریز سرمایه‌های افزون تر در اولی و باعث سرمایه گذاری‌های انبوهتر سودآوری نجومی تر سرمایه در این استان است. عداوت قومی «فارس» و«بلوچ»!! و عرب نیست که طول و عرض و حجم انباشت سرمایه در ایالت‌ها را تقریر می‌کند، هزینه تولید نازل تر و چشم انداز سودهای طلائی تر است که سرنوشت همه چیز را رقم می‌زند. از این هم پیچیده تر، اگر کارگر کرد بیش از همزنجیر ترک خویش و برده مزدی عرب، سفاکانه تر از کارگر فارس، آماج اهانت قرار می‌گیرد، دلیلش نه «عظم رمیم» نیاکان این دوزخ نشینان که عزت و ذلت بخشی سرمایه زیر فشار حرص سودجوئی موحش تر و سبعانه تر است. سخن از جامعه‌ای است که به گفته «مارکس » حرف اول و آخرش را سرمایه می‌زند، اما سرمایه نه یک جزء که دو جزء «ثابت» و «متغیر» دارد. دو جزئی که در تشخص «آدمیزاد» و انسانی خود به صورت دو طبقه سرمایه دار و کارگر ظاهر می‌گردند. «اگر سرمایه دار سرمایه تشخص یافته است، کارگر سوای کار مزدی تشخص یافته چیزی دیگر نیست.» (کاپیتال – جلد سوم) دو طبقه غیرقابل اجماع، ماهیتا متضاد و مجبور به جنگ گریزناپذیر طبقاتی که تا سرمایه‌داری هست جنگ میان آنها پایان ناپذیر است. به این دلیل روشن که هر ریال افزایش انبوه تر سرمایه در گرو فرسایش و افلاس سهمگین تر کارگر است. هر چه کارگر بیشتر، شاق تر، سخت

تر کار می‌کند، عمیق تر و موحش تر از کار خود فاصله می‌گیرد. هرچه سرمایه را نیرومندتر می‌سازد، خود مفلوک تر و زبون تر می‌شود. هر چه می‌آفریند نه فقط از دستش بیرون می‌رود که محصول کار به یغما رفته و بیگانه شده اش قدرت اختاپوسی خداگونه‌ای ضد او می‌شود. هر چه غول آساتر تولید می‌کند، حصه وی از فراورده‌های کار و تولیدش محقرتر می‌گردد، هر چه عظیم تر خود را وقف سرمایه می‌کند، سهمگین تر از هستی خود ساقط می‌شود. رابطه کارگر و سرمایه یا سرمایه دار دقیقا چنین است. بحث بر سر این کارگر و آن سرمایه دار نیست، سخن از دو طبقه اجتماعی تشکیل دهنده جهان و جامعه موجود است. جهانی که دارائیها و سرمایه‌های تلنبار شده ۳۰ سرمایه دارش با دار و ندار سه میلیارد و نیم سکنه کارگرش برابری می‌کند!! و در جهنم سرمایه‌داری ایران، دارائی یک سرمایه دار (ورثه اسدالله عسکراولادی) از هزینه معاش، بهداشت، درمان، آموزش سالانه هشت میلیون کارگر با ۲۶ میلیون عائله آنها افزونتر است!!. جهنمی که فقط سهم «ولی فقیه» درنده اش، از کوهسار سرمایه‌ها و اضافه ارزشهای آفریده طبقه کارگرش ۴۲۷۵ تریلیون تومان و مزد سالانه کارگران آفریننده این اضافه ارزش‌ها از ۲۰۰۰ تریلیون تومان بیشتر نیست. جامعه‌ای که فقط شاه ساقط آن در سال ۱۳۵۷ خورشیدی بنا بر گزارش « فایننشال تایمز » بیش از ۳۵ میلیارد دلار سرمایه و اضافه ارزش حاصل استثمار توده کارگر را با خود برد و از کشور خارج ساخت، در حالی که کل مزد سالانه طبقه کارگر آفریننده این اضافه ارزش ها، سرمایه ها، کمتر از ۳ میلیارد تومان، یعنی به مراتب نازل تر از یک دهم رقم خارج شده توسط شاه ساقط بوده است. (دارائیهای بانکی را می‌گوئیم) از چنین جامعه‌ای سخن می‌گوئیم. جامعه‌ای که دهها میلیون توده کارگرش در باتلاق گرسنگی، بی سرپناهی، محرومیت از خوراک، پوشاک، دارو، درمان، آموزش، هوای قابل تنفس غوطه می‌خورد و طبقه سرمایه دارش در کنار کوهساران سر به فلک کشیده سرمایه‌های پیش ریز شده اش، ۶۰۰۰ تریلیون تومان سرمایه سرگردان خارج از حوزه‌های طلائی انباشت اما شریک استثمار چند ده میلیون

کارگر دارد. جامعه‌ای که سطحی کنکرت از توسعه اقتصادی، سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، فکری، ایدئولوژیک، اخلاقی سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی است، ریشه کل استثمار، ستمکشی، تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی، آلودگیهای مرگ آور زیست محیطی و سیه روزیهای دیگر توده‌های کارگرش در وجود سرمایه است. طبقه کارگرش برای هر جرعه آزادی، هر ذره حقوق انسانی، هر میلیمتر کاهش آپارتاید جنسیتی، هر مقدار تقلیل آلودگی محیط زندگی، هر لقمه غذا، هر وجب سرپناه، چاره‌ای ندارد سوای آنکه به جنگ سرمایه رود و طبقه سرمایه دارش برای دفاع از سرمایه ها، سودهایش از هیچ درندگی، سرکوب و حمام خون علیه هر نفس کشیدن اعتراضی کارگران دریغ نمی‌کند. سخن از چنین جهنمی است و حال در قعر این دوزخ تفتیده آکنده از بربریت و دلمه‌های خون، دو طیف اپوزیسیون از ۶۰ میلیون توده کارگر نفرین شده، دوزخ نشین، معترض و شورشی می‌خواهند که رژیم دینی روز سرمایه را با الگوی حکومتی سکولار و دموکراتیک سرمایه‌داری جایگزین سازند!! تا اینجا وحدت دارند، اختلافشان آنست که یکی بر طبل «ملت واحد » می‌کوبد !! و دیگری آهنگ «جامعه متکثر » ساز می‌کند!! اختلاف دیگرشان این است که یکی عریان، از ناخن پا تا موی سر، دخیل بند دربارها، دولت ها، بلوک بندیهای بورژوازی جهانی است، دیگری این کار را شرمگینانه و فریب آمیز انجام می‌دهد. پاسخ کارگران آگاه ایران به هر دو طیف، شفاف است. جدال جایگزینی رژیمی با رژیم دیگر، تجسم رقابت‌ها و تسویه حساب‌های سودجویانه درون طبقاتی لایه‌ها و احزاب بورژوازی است، هیچ گرهی از کوه مصیبت‌ها و شدت استثمار، گرسنگی، محرومیت‌ها و فقر و فلاکت طبقه کارگر باز نمی‌کند، رژیمها آن می‌کنند که سرمایه می‌خواهد، آنچه زیر نام دموکراسی، حقوق بشر، رفاه، آزادیهای سیاسی، جامعه مدنی، در این یا آن نقطه جهان، به دست آمده و چشم‌ها را خیره کرده است، صرفا بازتاب عقب نشینی گریزناپذیر و قهری بورژوازی در مقابل موج پیکار توده کارگر، اما عقب نشینی هائی آگاهانه با پیش شرط خروج پرولتاریا از سنگر کارزار ضد سرمایه‌داری بوده است، عصر

این نوع عقب نشینی‌ها تاریخا منطوی گردیده است. سرمایه‌داری در هیچ کجای جهان بضاعت این شکل پسگردها را ندارد و درست بر همین مبنی است که در رفیع ترین قله‌های رفاه، دموکراسی، مدنیت و حقوق بشرش !! فقط فاشیسم و باز هم فاشیسم می‌زاید، تکلیف جهنم سرمایه‌داری ایران به اندازه کافی روشن است. در اینجا سرمایه از روز نخست، سوم حوت، رضاخان، فلک الافلاک، قصر، حشمتیه، دژ برازجان، پزشک احمدی، حمام خون غیبی، گورستانهای زیر سیاهچالها زائید، با هر وجب توسعه اش، نماد برپائی مخوف ترین شکنجه گاهها، کشتارها، بیست و هشتم مردادها، ساواک ها، زنده سوزاندن آدمها، اوین ها، وکیل آبادها، عادل آبادها، شد. کمی این طرف تر سنگ تمام گذاشت، فاشیسم درنده اسلامی زاد و به پنج قاره عالم صادر کرد. در این جا سرمایه آن نمود که تاریخ جبر بقای نظام سرمایه‌داری ساخته بود و چاره‌ای جز آن نداشت. این راز مهمی است. رازی که فقط با شعور بالیده مارکسی ضد سرمایه‌داری قابل فهم است. مشکل چپ خارج از سنگر پیکار طبقاتی توده کارگر نیز دقیقا در همین جا قرار دارد، در ناتوانی تشخیص این راز، سرمایه در اینجا نه قادر و نه حاضر به پرداخت هزینه‌ای برای خریداری و دفن جنبش کارگری است. به جای قبول چنین هزینه ای، دست به سرکوب قهرآمیز، با حمام خونهای سبعانه می‌زند. از آغاز چنین کرده است و حال در عصر انحطاط انفجارآمیز تاریخی سرمایه داری، در دوره‌ای که همه جا هر میلیمتر عقب نشینی صد سال قبلش را با طوفان تهاجمات و بازپس گیری‌ها جبران می‌کند، فکر تحمیل رفاه و حقوق مدنی و آزادی سیاسی بر سرمایه، در چهارچوب پای بندی به بقای بردگی مزدی بسیار سفاهت آمیز است. اگر خلاف مصالح اپوزیسون‌ها است که دریابند اما کارگران بسیاری در دنیا با گوشت، پوست، خون خویش این واقعیت را لمس کرده اند، سرمایه خود با داغ، درفش، شلاق، بمباران، حمام خون به همه تفهیم نموده است که برای حصول بهای ماوراء ارزان نیروی کار، برای کمترین میزان آموزش، دارو، درمان، برای مثله شده ترین شکل حقوق نازل انسانی مجبورند علیه سرمایه بجنگند. اگر می‌خواهند زنده مانند باید

آماده کارزار سراسری شورائی، آگاه، ضد سرمایه‌داری شوند. بدون این صف آرائی و آرایش قوا، تنها راه، بیتوته در کارتن ها، گورها، ریاضت کشیدن، گرسنگی، تن دادن و تحمل جاویدان همه محرومیتها است. سخن کارگران آگاه با هر دو طیف اپوزیسیون، با عشاق سینه چاک «ملت واحد» یا مشتاقان رمانتیسیست جامعه متکثر!! آنست که دوران افتادن در تله دموکراسی را تا حدی پشت سر نهاده و می‌کوشند هر چه کامل تر پشت سر نهند. صرف تغییر رژیم را علاج هیچ دردی نمی‌دانند. جنگ برای سرنگونی جمهوری اسلامی جزء لایتجزا و غیرقابل تعطیل کارزار طبقه آنان است اما این جنگ را از پروسه پیکار طبقاتی ضد سرمایه‌داری قابل تفکیک نمی‌بینند. تا اینجا از پیام کارگران آگاه به هر دو طیف طرفداران تمامیت ارضی آذین بندی شده به دموکراسی، سکولاریسم، دولت پیراسته از دین یا سینه چاکان جامعه متکثر دموکراتیک متمایل به طریقت اجتماعی و «سوسیالیستی »!! گفته شد، اما این کارگران به هر کدام این طیف ها، جدا، جدا هم تذکرات و هشدارهائی دارند.

اول : به طیف طرفدار «ملت واحد»

طیفی که وسیع است و همه نبش قبرشدگان رژیم شاهنشاهی سرمایه، میرحسین گویان مدعی عبور از رژیم اسلامی با عزم جزم برای پاسداری از سرمایه‌داری یا پاره‌ای محافل دیگر را در بر می‌گیرد. حرف کارگران آگاه با کل این جماعت متشتت، از سکولار گرفته تا دینی آنست که « ملت واحد»!! افسانه فریب و زنجیر آهنین سرمایه بر دست و پای جنبش ما است. کارگران وطنی ندارند که خواستار تمامیت ارضی یا وحدتش باشند!!، قفل اسطوره «ملت، دولت» بورژوازی را دیری است که از شعور جنبش خود کنده و به آشغالدانی تاریخ انداخته اند. آنچه صاحبان سرمایه « میهن» می‌نامند، اسم رمزی برای انکار شرارت آمیز تضاد مشتعل میان دو طبقه سرمایه دار و کارگر، فریب دادن و متقاعد نمودن دومی به قبول بردگی مزدی اولی است. این سرشت بورژوازی است که بسان هر طبقه مسلط و مستولی، منافع خود را منافع کل انسانها می‌خواند!!، چرخه تولید سود و سرمایه را چرخ زندگی کارگران می‌نامد!!

دولتش را دولت همگان، از جمله استثمارشوندگان و فرودستان القاء می‌کند، قانون، مدنیت، حقوق، فرهنگ و ملاک‌های ضامن بقای استثمارگری و حکمرانی طبقه اش را شیرازه نظم هستی و پاسدار رهائی بشریت جار می‌زند!! بورژوازی از آغاز چنین نموده است و افسانه سیاه « ملت » را ظرف این فریبکاری دیده است. همه جا، در نقطه، نقطه دنیا به تمام زبان‌ها عربده سر داده است که کارگر و سرمایه دار، طبقه استثمارگر حاکم و طبقه استثمارشونده ساقط از هستی، جدا از کار و محصول کار، منفصل از سرنوشت کار و تولیدش «اعضای یک پیکر واحد»!! به نام «ملت» هستند!! منافع واحدی دارند!! سرنوشت مشترکی دارند!! باید دوش به دوش هم برای آبادانی «میهن » اجدادی گام بردارند!! ملت دستاویز شوم آذین شده این دروغ است که گویا کارگر و سرمایه دار نیروهائی قابل اجماع و متحد المنافع می‌باشند!! گویا «یکی کارش را می‌فروشد!! دیگری می‌خرد!! نیاز همدیگر را برطرف می‌کنند »!! به نفع آنان است که دست در دست هم نهند!! با صلح و صفا، بدون خصومت و کدورت برای سربلندی مام وطن کمر همت بندند و پیمان اخوت پاس دارند !! آنچه در این میان دفن و تیرباران می‌شود، رمزآمیز می‌گردد آن است که یکی به دلیل کارگر بودن از هر گونه دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی خود ساقط است و دیگری بر هست و نیست اولی حکم می‌راند، یکی گورخواب، گرسنه، مفلوک، مقهور و محکوم به مرگ ناشی از نداری و فقر، بیماری، بی داروئی، بی آبی است و دیگری حاصل کار اولی را کوهسار سرمایه، قدرت و برج آهنین حاکمیت خود می‌سازد. میهن و ملت مفاهیم پوشالی، افیونی مهلک و سمومی مرگ آور هستند که یگانه مصرفشان پرده اندازی بر بنیادی ترین و زمخت ترین واقعیت ها، راندن کارگران به طواف کعبه قدرت بورژوازی، تعطیل مبارزه طبقاتی و بیرون راندن کارگران از سنگر جنگ ضد سرمایه‌داری است.

<u>دوم</u> : با منادیان کثرت گرائی و مشتاقان برپائی جامعه متکثر

در رابطه با اینان، بحثی طولانی لازم است، بحثی که جایش اینجا نیست، اما زمان هجوم گمراهه‌ها و انباشت سرگردانیها، است. «آب دریا را اگر نتوان کشید – هم به قدر تشنگی باید چشید» انقلاب اکتبر اگر برای جنبش کارگری جهانی شکستی ممهور به «پیروزی»، موجد افقی وارونه، بازگشای برهوتی فرساینده و سرآغاز زنجیره طویل شکست‌های بعدی بود، اما بورژوازی بین المللی را هم به ورطه دوپارگی ایدئولوژیک، میلیتاریستی خوفناکی انداخت. نوعی دوپارگی فریب آلود پرآشوب که البته هزینه کل رقابت ها، جنگ افروزیها و ویرانسازیهایش هم بر زندگی توده‌های کارگر آوار شد و همچنان آوار است. شروع این دوپارگی با بالیدن دو الگوی متمایز حکومتی سرمایه‌داری همراه و همساز گردید، دو الگوئی که جنبش کارگری جهانی را نیز در منجلاب عفونی مولود خود موفون ساخت. بورژوازی اردوگاهی بیرق دروغین کمونیسم افراخت، نیمی از طبقه کارگر دنیا را با این نام فریفت و اردوی قدرت خود کرد. این اردو را لشکر استقرار دولت‌های درنده اردوگاهی و پاسدار بدترین حوزه‌های شدت استثمار، ستمگری، فقرآفرینی و فلاکت زائی سرمایه‌داری کرد. بورژوازی دلبند « بازار آزاد » هم که از دیرباز زخم کاری کمون پاریس، انقلاب ژوئن، انترناسیونال کارگری اول برتن داشت و اینک آوازه پیروزی انقلاب اکتبر و «کمونیسم»!! «زمین زیر پایش را شش و آسمان بالای سرش را هشت» کرده بود بسیار دهشتناک تر از پیش، تنها راه را راضی کردن اتحادیه‌های کارگری، قبول هزینه دفن جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر زیر پرچم دموکراسی و «جامعه رفاه» دید. این دوره، دهه‌های متمادی طول کشید، هر چه گذشت شاهد فروماندگی و ضعف افزون تر بخش اردوگاهی سرمایه‌داری در مقابل قطب رقیب به لحاظ میزان سهم بری در مالکیت، قدرت، حاکمیت و سود سرمایه جهانی گردید. این، اما یگانه معضل این بلوک بندی نبود، از همان روز نخست و حتی پیش از تولدش موج نقد و اعتراض محافل آکادمیک دارای تعلقات گسسته کارگری یا حتی متفکران بخش چپ همان بورژوازی اردوگاهی را برانگیخت. نقدهائی بدون بار طبقاتی کارگری که علی العموم بر ساحل

دموکراسی طلبی و «سرمایه ستیزی » دموکراتیک !! لنگر انداختند. بلوک غربی سرمایه‌داری نیز به رغم داد و ستد پیروزمندانه با اتحادیه‌ها و فتوحات چشمگیر در تعطیل کارزار ضد بردگی مزدی کارگران، هر چه گذشت با اعتصاب وسیع تر و مشتعل تر، ولو سازشکارانه طبقه کارگر و همزمان موج انتقاد محافل «حقوق بشری» درون خود مواجه گردید. هر چه سرمایه جهانی ریال، ریال سود و هر دور بازتولیدش را عمیق تر به مسموم سازی خورد و خوراک و مایحتاج حیاتی بشر قفل کرد، هر چه سبعانه تر در برابر خواستهای ضد آپارتاید جنسیتی ایستاد، هر چه بحران خیزتر شد و بحرانهایش طوفانی تر، ویرانگرتر شد، هر چه دورنمای زنده ماندن بشر در سیطره بقای خود را ناممکن تر ساخت، به همان اندازه هم با کمپین‌های گسترده تر و جنبش‌های کثیرتر اصلاح طلبانه فراطبقاتی « قهرگریز » یا قهرآگین رو به رو گردید. زمان گذشت. جنبش کارگری زیر بار آنچه هر دو قطب سرمایه بر سرش آوار کرده بود، زمین گیر، فاقد هر میزان صف آرائی مستقل و جبهه جنگ ضد سرمایه‌داری بود. بورژوازی همه جا نرد قدرت می‌باخت اما سرمایه‌داری هر لحظه سهمگین تر از لحظه پیش، ظرفیت چرخیدن و ماندگاری را از دست می‌داد، رخدادی که بر اندام سیاستگذاران، متفکران، برنامه ریزان نظام زلزله انداخت، عده‌ای را وادار به چاره گری کرد، مجبور به جستجوی راه اصلاحات برای مقابله با خطر طغیان توده کارگر و انهدام نظام نمود. خیلی‌ها را به اپوزیسیون سالاری راند، کروگمن‌ها را به پند و اندرز فریدمن‌ها وا داشت، انبوهی از نظریه پردازان را با پیشینه غربی، شرقی، به میدان آورد که ویژگی مشترک آنها تخطئه نقد مارکسی سرمایه داری، ارائه تصویری قابل قبول از مناسبات بردگی مزدی، معماری جامعه اطلاعاتی – تکنیکی، نفی یا کمرنگ سازی تضاد دو طبقه اساسی، خلق وجود غول پیکری به نام «طبقه متوسط» با نقش بازی امام زمانی، نفی مبارزه طبقاتی و نوع اینها بود. زمان پیش شتافت. ابعاد بحران خیزی سرمایه عظیم تر شد. بخش آسیب پذیرتر سرمایه به اغماء رفت. اردوگاه از هم پاشید، قطب غربی سرمایه‌داری هم بقای هر لحظه نظام را در گرو اعمال سبعیت موحش تر

علیه هست و نیست ساکنان کارگر دنیا دید. رخدادها گره خوردند. مرگ اردوگاه و انفجارآمیزی انحطاط سرمایه‌داری کلا، ادامه دهندگان نقد دموکراتیک اردوگاه، و جماعت اردوگاهی بی اردوگاه شده را در یک سو، جستجوگران دل نگران انفجار سرمایه‌داری و اپوزیسیونهای دموکراسی جوی لیبرال بورژوازی در سوی دیگر را به هم پیوند زد. «چون که این رنگ از میان برداشتی – موسی و فرعون کردند آشتی» نیروهائی که در دهه‌های نخست پس از وقوع انقلاب اکتبر، به رغم تعلقات اجتماعی، طبقاتی واحد دو شقه شده بودند اینک به سوی هم باز می‌گشتند، مائوتسه دون و سون – یات - سن، کریس هانی و ماندلا، اسکندری و مصدق، جبهه ملی و حزب توده، لیبرال ناسیونالیستها و چپ خلقی اردوگاهی، مائوئیستی، لیبرال سوسیالیست‌ها و اروکمونیست‌ها با هم آشتی می‌کردند، اخلاف چند نسل این طرف تر دو شقه شدگان، بساط افتراق جمع می‌کردند. در انستیتوها، آکادمی ها، میزگردها دست به دست هم می‌دادند و برای نسل جوان سرگردان طبقه کارگر نسخه مقابله با سیاستهای تهاجمی ریاضتی سرمایه‌داری می‌پیچیدند !!، جنبش‌های اعتراضی خواهان ویرایش و پیرایش سرمایه‌داری اما فاقد هر میزان بنمایه ضد بردگی مزدی نثار زندگی و چراغ راه نجات توده وسیع عاصی می‌کردند. جنبش هائی که در آن لیبرال، دموکرات و سوسیال دموکرات سابق با اردوگاهیان بی اردوگاه شده لاحق نیروی واحد، همصدا می‌ساختند. سرکردگان مکتب فرانکفورت پیشین لباس سوسیالیست‌های بازار پسین می‌پوشیدند و در کنار مصلحان چاره گر قطب غربی سرمایه انجمن فراماسونری تشکیل می‌دادند. نیروئی که بخش چشمگیری از کارگران دنیا، بالاخص نسل سنگر گم کرده، سردرگم، شستشوی مغزی را پشت سر خود صف می‌کرد، در سیاتل، جنوا، گوتمبرگ، در پشت این یا آن کامپیوتر، کمپین ضد گلوبالیزاسیون، ضد هسته ای، ضد جنگ، ایستادگان شب، بسته بندی می‌کرد و وارد بازار می‌نمود. کمپین هائی که هر کدام آلترناتیو پرجاذبه‌ای در مقابل مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر بودند. از یاد نبریم که نسخه نویسان کمپین‌ها لزوما صاحب کارخانه، معدن، بانک،

کشت و صنعت یا تجارتخانه نبودند، نماینده فکری بورژوازی بودن، نیازمند این مالکیت‌ها نیست. می‌توان درس خوانده طبقه کارگر بود اما با سلول، سلول هستی خود به تحلیل ها، راهبردها، راه حل پردازیها، سرمایه و سرمایه داران هم آویزان یا در آنها فسیل بود. این جماعت، صریح یا ضمنی، رازآمیز یا بی پرده به توده کارگر دنیا القاء می‌کرد که : سرمایه‌داری منزلگاه آخر تاریخ است .!! درست است که سرمایه داران پاسدار انصاف، عدالت و حقوق آدمیزاد نیستند، بعضا کفایت و لیاقت برنامه ریزی چرخه تولید یا نظم اقتصادی، مدنی، سیاسی، فرهنگی سرمایه‌داری را ندارند، این هم قابل قبول است که سرمایه‌داری محل انباشت بحرانها و اعتراضات است اما همین است که هست. «آش و کشک خاله است» سرمایه‌داری اهل رفتن نیست، باید تحمل کرد، جنگید، اصلاح نمود، امیدوار بود. قدرت اعجاز و رهائی آفرینی « طبقه متوسط » را هم دید. باید مواظب باشیم اسیر عود مبارزه طبقاتی، تخاصم میان پرولتاریا - بورژوازی و احیاء «تمامیت خواهی» نشویم. !! کسانی که تا دیروز هر کمونیست آگاه و رادیکال منتقد سرمایه‌داری اردوگاهی را تکفیر می‌کردند، اینک همصدا با منتقدان لیبرال آپارتاید جنسیتی و محیط زیست سوزی نظام سرمایه‌داری تمامی کارگران دنیا را از بازتجدید « تمامیت خواهی کمونیستی» می‌ترسانند!! ترجیع بند کلام این جماعت همین نکات است و جامعه متکثر دموکراتیک از همین جا می‌جوشد. جامعه‌ای که الگوئی از جهنم سوزان بردگی مزدی و برپائی آن در گرو تعطیل ماندن مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر است. طرفداران جامعه متکثر علی الظاهر بنیاد شناخت و آناتومی خود را بر این پایه استوار می‌کنند که جامعه انباشت تضادها است، هر گروهی، حزبی، منافع خاصی دارد که با منافع و چشمداشت افراد، احزاب، جمعیت‌های دیگر متضاد است. بنا بر این در درون هر جامعه یا حتی هر تشکل و فرقه ما با دو عامل سرکش منافع و تضاد سر و کار داریم. منافعی که با هم در تعارض هستند و سرنوشت آنها توسط عنصر سومی به نام قدرت تعیین می‌گردد. تضاد، منشأ شکوفائی، آفرینندگی، پیشرفت است. اما از قدرت باید استفاده بهینه

نمود، در غیر این صورت فروپاشی و تباهی به بار می‌آرد. قدرت، الگوی واحدی ندارد، در شکل خاص دولتی اش خلاصه نمی‌شود، همه اشکال اتوریته، نماد قدرت هستند و باعث وادار ساختن افراد به کاری می‌گردند که خود به طور دلخواه، راضی به انجامش نیستند یا شاید نباشند. قید و بندهای اخلاقی، موازین انضباطی، سنت ها، تابوهای دینی، ملی هم ابزار قدرتند، تراست ها، کارتل‌ها سهم عطیمی از قدرت را دارند. کثرت گرایان انبوهی از مباحث آشفته را پیش می‌کشند، «توسعه نیافتگی اقتصادی، سیاسی»!!، فشار دیرینه و سهمگین دیکتاتوری، رشد بدفرجام «ملت – دولت»!!، «عدم انکشاف جامعه مدنی »، «لاینحل ماندن مسائل ملی »، «ادامه تسلط باورهای دینی»، « بقای مشکل قومیت‌ها »، استمرار «جدال ادیان» را هم ضمیمه مفروضات خودساخته پیشین می‌کنند تا کل اینها را سنگ و سیمان بنائی معوج برای ساز کردن سمفونی فریب کنند. معماران جامعه متکثر به تمامی ترفندهای بالا دست می‌یازند تا چه کنند؟ پاسخ روشن است، واقعیت سرمایه‌داری را از دسترش شعور کارگران دور کنند، تضاد ماهوی، سرکش، طغیان آمیز، غیرقابل آشتی دو طبقه اساسی این جامعه را لباس اختلاف منافع متعارف حقوقی، مدنی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی فراطبقاتی پوشانند. جامعه را از معنای زمینی آن به مثابه سطح معینی از انکشاف اقتصادی، مدنی، حقوقی، فکری، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، نظامی، پلیسی، تهی گردانند، رابطه اندرونی، انداموار و غیرقابل تفکیک میان بنمایه شکل تولید یا رابطه کار و سرمایه با ماهیت دولت، همه فراساختارهای مدنی، سیاسی، فرهنگی، فکری حاکم را قیچی کنند، سبعیت و بربریت سرکش این نهادها را از سرچشمه واقعی آنها که سرمایه است منفصل سازند، این جنایت‌ها و توحش‌ها را حاصل بی لیاقتی، شقاوت، ذات فاشیستی دولتمردان خوانند!!، بارآورد قهری این و آن ایدئولوژی نامند!! مهر توسعه سیاسی نامکفی و رشد ناقص مدنیت کوبند و سرانجام دموکراسی را به عنوان معجزه عظیم خلقت و علاج همه دردها جنجال کنند. عده‌ای از تکثرگرایان برای فرار از فشار تناقضات فاحش پندارهای خود به بسیاری از فریبکاری‌ها و شعبده

بازی‌ها هم می‌آویزند، در حالی که با کلام، کلام خود نقش سرمایه داری، این تنها بانی تمامی فقر و فلاکت و سیه روزیها، یگانه عامل جدا کردن کارگر از کار، حاصل کار و ساقط کردن وی از هرنوع دخالت در تعیین سرنوشت تولید، کار، زندگی را از دسترس شعور کارگران دور می‌کنند، یک سطر در میان، با غلاظ و شداد، به انتقاد از سرمایه‌داری هم تظاهر می‌کنند. از یک سوی پرآوازه ترین کمپین‌ها را علیه سانسور راه می‌اندازند!! از سوی دیگر خود، به بدترین شکل سانسور و باژگونه پردازی واقعیت‌ها دست می‌زنند تا توده‌های کارگر را از سنگر جنگ رادیکال طبقاتی خارج سازند. آنچه زیر نام کثرت گرائی غوغا می‌شود، برخلاف ظاهرش، لشکرکشی ایدئولوژیک سرمایه آویزی است که خرد کردن، در هم کوبیدن و متلاشی نمودن بیش از پیش پایه‌های اتحاد، همسنگری، همرزمی کثیرترین سکنه دنیا یعنی توده کارگر برای رهائی از استثمار، ستم، ساقط بودن از حق تعیین سرنوشت کار، زندگی را هدف گرفته است. کثرت گرایان زیر بیرق مجعول حقوق آحاد، گروهها، ملیت ها، قومیت ها، احزاب، فرقه‌های دینی و عقیدتی، عملا فقط طبقه کارگر را شقه، شقه می‌کنند تا هر شقه را به وحدت با بورژوازی بفرستند و پیاده نظام مفلوک تسویه حساب‌های درون طبقه سرمایه دار، به نفع این و آن بخش از سرمایه داران سازند. توده‌های کارگر دنیا به حکم هستی اجتماعی و شیرازه کار، معاش، رفاه، حقوق، آزادی خود، هیچ تضاد و جدالی در هیچ زمینه‌ای با هم ندارند. هیچ بخش آنها دارای هیچ منافع جداگانه از بخش‌های دیگر نیست، اگر شدت استثمار آنها متفاوت است که هست، اگر طول و عرض بدبختی ها، ستمکشی ها، گرسنگی ها، بی سرپناهیها، بی بهداشتی ها، بی آبی و بی داروئی یا سایر محرومیت‌های آنها متفاوت است که بدون شک، هست. نه فقط هیچ ربطی به منافع متمایز آنها ندارد، نه تنها مایه خیری برای هیچ کارگری در هیچ کجای دنیا نیست، که اولا، گویای اعمال سبعیت و بربریت هولناکتر سرمایه بر بخشهائی بیش از بخش‌های دیگر است، ثانیا، تابعی از شکست و پیروزی‌های کارگران علیه سرمایه‌داری است، ثالثا بانی افتراق، تشتت و تزلزل در همبستگی

انترناسیونالیستی ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر جهانی شده است. این تفاوت‌ها توسط نظام بردگی مزدی بر کارگران تحمیل شده است، هزینه آن بر زندگی توده کارگر دنیا سرشکن و سنگین گردیده است. سرمایه از وجود آنها برای انباشتن زرادخانه ناسیونالیستی علیه انترناسیونالیسم کارگری بهره جسته و می‌جوید. کارگران برای بازیابی، قوام و استحکام قلاع قدرت خود در مقابل سرمایه‌داری باید بنیاد این تفاوت‌ها را بر هم ریزند. آنها نیازمند یکی شدن در مقابل سرمایه، ارتقاء خود به یک قدرت سراسری شورائی، ضد سرمایه‌داری و پیکار برای برپائی جامعه و جهانی، بدون کار مزدی، دولت، طبقات هستند. هر سخن از کاهش فشار استثمار، کاهش ستمکشی و محرومیت‌های این طبقه در هر نقطه دنیا، هر اشاره به رهائی فرجامین این اکثریت غالب سکنه دنیا بدون تأکید بر مبارزه متحدشان علیه بنیاد هستی سرمایه‌داری سوای فریب هیچ چیز دیگر نیست. راه رهائی بشریت عصر از همبستگی، همرزمی هر چه آهنین تر این جمعیت چندین میلیاردی علیه سرمایه‌داری می‌گذرد. جار و جنجال برپائی جامعه متکثر نه فقطه هیچ کمکی به پیکار این طبقه و مشتعل نمودن این جنگ نمی‌کند که فاش و عریان در خدمت بورژوازی برای سرکوب و شکست این جنگ است.

بورژوازی اپوزیسیون، گمراهه «زن، زندگی، آزادی»!، منشور صنفی ۲۰ امضا!

اسفند ۱۴۰۱

صدها هزار جوان به خیابان ریختند. پنج ماه تمام در میان آتش و خون جنگیدند، پشت بام ها، محله ها، مدارس را میدان جنگ نمودند، بیش از ۷۰۰ نفر به خون غلطیدند، صدها نفر چشم از دست دادند، دهها‌هزار به سیاهچال، شکنجه گاه افتادند. این انسان‌ها علی العموم کارگر یا از خانواده‌های کارگری بودند، در آتش فقر گرسنگی، گورخوابی می‌سوختند، در باتلاق محرومیت از دارو، درمان غوطه می‌خوردند، با همه اینها، به گونه رمزآگینی هیچ سخنی از این سیه روزیها بر زبان نیاوردند!! به جای آن، همصدا، پرطنین شعار «زن – زندگی – آزادی» سر دادند!!. شعارشان روی دیوارها، کف خیابانها نقش بست. خانه ها، محلات، مدارس را در خود پیچید. جهانگیر شد، از خانه‌های ویران شوش تا کاخ سفید!!، شهرک قدس تا شماره ۱۰ داونینگ!!، مسگرآباد تا الیزه، محلات بی آب و سوت و کور بلوچستان، کردستان تا همه پارلمانهای اروپا و دنیا، از حنجره بی نفس دختران خاک سفیدها، حصیرآبادها، زینبیه ها، عسلویه ها، کریم آبادها تا ویلاهای رضا پهلوی یا کازینوهای فرح دیبا، از سراچه آگاهی شکنجه شدگان رژیم شاهنشاهی تا اعوان پرویز ثابتی، از بازماندگان قیامت لاجوردی تا نخست وزیر اعدامهای ۶۷، آری در یک چشم به هم زدن کل اینها، با هم، در یک ارکستر موزون خواندند: «زن، زندگی، آزادی»!!! قیامتی حیرت انگیز از همرنگی، اخوت، حل تمامی تضادهای عالم! محشری که در آن همه، هماوا از قدرت جنبش، انقلاب، بعدا انقلاب زنانه، «انقلاب اجتماعی» «زن – زندگی – آزادی» می‌گفتند، پمپئو، بولتون، نتانیاهو، چارلی وایمرز، دست «عنصری»، «فرخی سیستانی»، «منوچهری» را در سرودن قصاید شورانگیز برای انقلاب، از پشت بستند و سران

احزاب چپ اپوزیسیون کوشیدند تا از رقبای سابق امپریالیست و نولیبرال یا شرکای لاحق دموکرات و حقوق بشری عقب نیافتند!!
ارکستر می‌توفید که سناریوئی دیگر آمد. ۲۰ گروه صنفی، مدنی متنی منتشر کردند، آن را «منشور مطالبات حداقلی تشکلهای مستقل صنفی، مدنی» نامیدند، متنی واپسگرا که از اعتراض به بی کفایتی دولتمردان آغاز و خیزش خیابانی را طغیان علیه بی لیاقتی ها، ناامنی اقتصادی، ستم طبقاتی، ملی، مذهبی می‌دید!! از فوران «جنبشهای مدرن اجتماعی» می‌گفت!! اهدافش را جایگزینی عقب ماندگیها با مدرنیسم، سکولاریسم اعلام می‌نمود، جمهوری اسلامی را اهل اجابت این تقاضاها نمی‌دید، خواستار طلوع دولتی مدرن برای برنامه ریزی دموکراتیک نظم اقتصادی، مدنی، سیاسی «جامعه» و قابل تحمل ساختن مناسبات اجتماعی حاکم می‌شد. لیبرال رمانتیسیستها با این مقدمه به طرح «مطالبات خود برای برپائی جامعه نوین» می‌رسیدند!! خواستها همان بود که از دیرباز توسط ناسیونال – لیبرال ها، بورژوازی اردوگاهی، چپ خلقی به شعور توده کارگر تزریق شده بود. طرفه اینکه درعصر تسلط اختاپوسی سرمایه بر دورترین واحه‌های دنیا، معضل کارگران را حکمرانی چند بی کفایت می‌دیدند!! برای کارگران، بازنشستگی، آزادیهای سیاسی، امنیت شغلی طلب می‌کردند، بدون آنکه اشاره‌ای به نظام بانی سلب این حقوق بنمایند، نه فقط حصول خواستها را در گرو میدانداری جنبش کارگری علیه سرمایه نمی‌دیدند، که راه هر نگاه مخالف کارگران به بردگی مزدی را ساروج می‌نمودند. از لغو اعدام، اعلام فوری! برابری زن و مرد، لغو تبعیض جنسیتی، قبول «ال جی بی تی کیوای ای پلاس»، سخن می‌راندند و همزمان !! راه هر منفذ واکاوی ارتباط بی حقوقی ها، سبعیت ها، با نظام سرمایه‌داری را سد می‌بستند. انتشار این منشور نیز مثل شعار «زن، زندگی، آزادی» موجی از حمایت راه انداخت. از برجهای حاکمیت سرمایه تا رسانه‌های اپوزیسیون چپ، جمهوری خواه، تا سلطنت طلب، اتحادیه‌های غول پیکر کارگری تا سرمایه داران حقوق بشری همه گفتند که«منشور» معجزه است!!. شروع به ستایش کردند. این بار

نیز رنگها بی رنگ، مرزها محو، مناقشات مختومه، گرگها، میش ها، بیرق نفرت گریزی بر دوش، جبهه واحد تشکیل دادند تا یار و یاور منشورنویسان باشند!!
نه در مورد «انقلاب زن، زندگی، آزادی»!!، نه در باره حمایت فرامرزی از منشور مطالبات صنفی، مدنی، هیچ کس نپرسید چه شده است؟!! این اجماع هوش ربای جهانی از کجا جوشیده؟!! هیچ نفس کشی از تبار «ابراهیم‌های در آتش» مرزبانان حریم طبقات!! «صف بندی انقلاب، ضد انقلاب»!! هیچ آهی از نای بر نیاورد که چه رخ داده؟! که باید دختر بدون آب و نان و لباس و داروی سیستانی با بایدن، پمپئو، فرح پهلوی، رئیس جمهورها، جهان مطاعان، سرود وحدت خواند، «بنگارای» دوستی جا آرد؟!! احدی نپرسید چرا باید «جف بزوس ها»، «بیل گیتس ها»، «برنارد آرنوها»، «وارن بافت»ها با خیل عظیم دختران فرشباف چشم از دست داده ترکمن، میلیونها کودک سرطانی فاقد دارو، درمان ایرانی، انجمن فراماسونری تشکیل دهند؟!! با ارکستری واحد، رقص «بازپسگیری زندگی» کنند؟!! عشای ربانی «زن، زندگی، آزادی»!!، دموکراسی، برابری، ضدیت با آپارتاید جنسیتی، راه اندازند؟!! هیچ کس حرفی در این گذر نزد اما این نه همه فاجعه که فقط آغاز آن بود. مشکل در این خلاصه نمی‌شد که پرچمداران دیروز، امروز رهائی پرولتاریا، فعالان مارکس آویز جنبش کارگری، «کمونیستهای» اهل صعود به ارتفاعات اصول!! و مفتی صدها بار وحدت، هزاران بار انشعاب بر سر هر واژه، حال همگی همصدا با پمپئو، مکرون، رضا پهلوی، شولتز، فرح دیبا، پرویز ثابتی و سوناک سرود «زن، زندگی، آزادی» می‌خواندند!!، نه مشکل فقط این نبود!!، حتی این هم نبود که میلیونها جوان کارگر ایرانی را به دادن این شعارهای گمراهساز دعوت می‌کردند! به حمایت منشور اصناف می‌پرداختند و در نعت مشتی ترهات لیبرال رمانتیسیستی، سینه، چاک می‌زدند، معضل سهمگین تر آن بود که وقتی از فعالان طبقه کارگر، از ویترین نشینان کارگر این احزاب پرسیدیم: چرا چنین می‌کنید؟! چرا «ترقی معکوس» نموده اید؟! کمونیسم مارکس پیشکش، مبارزه ضد سرمایه‌داری نثار وجود!! چرا فرقه گرائی ایدئولوژیک خود

را هم به ثمن بخس فروخته اید؟ چرا از ضد امپریالیسم توخالی لنینی به لیبرال دموکراتیسم بازاری بادیه گرد سقوط کرده اید؟!! چرا همصدای بایدن، وایمرز، شولتس، سوناک، رضا پهلوی، فرح دیبا شده اید؟!! چرا برهوت «زن، زندگی، آزادی»، منشور لیبرال رمانتیسیستی ۲۰ امضاء را پیش پای کارگران قرار می‌دهید؟!! چرا مجرد جا به جائی یک رژیم درنده سرمایه با رژیم دیگر سرمایه‌داری را مفتاح رهائی بشر می‌خوانید؟!! آری وقتی این پرسش‌ها را پیش کشیدیم، پاسخ گرفتیم که: باید واقع بین بود!! بساط خیالبافی جمع کرد!! از شعارهای مریخی پرهیز نمود!!، «زن، زندگی، آزادی»، دموکراسی، شعار برخاسته از کف خیابانها است!! صدای « مردم» است!! منشور ۲۰ امضاء توسط رهبران اصناف جامعه مدنی تدوین شده است، حرف دل «مردم» شورشگر است!! باید به «مردم» باور کرد!!، «ستم ملی» را فهمید!! مسائل «قومی» را ارج نهاد!! خیابان پدیده نوینی است!!، جنبش خیابانی قدرت اعجاز دارد!!، کتابخانه‌ای از این اندرزها که در چند جمله قابل تلخیص بود:

فعلا وقت گفتگو از سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، مبارزه با استثمار و بربریت سرمایه داری، صف آرائی مستقل طبقاتی، سوسیالیسم لغو کار مزدی نیست!! این الفاظ قشنگند اما شنوا ندارند!!، وقت تجلیل دموکراسی است!!، بر طبل جدائی دین از دولت کوبیم، سکولاریسم را نقش و نگار متروها کنیم، دیوار شهرها را نگارستان مدرنیسم سازیم. عصر **خیابان** و میدانداری طبقه متوسط!!، کنترل کربن و «انقلاب فمینیستی» است. کاویدن ریشه گرسنگی، آپارتاید جنسیتی، آلودگی زیست محیطی، آزادی کشی، بی سرپناهی در سرمایه‌داری کاری عاطل است، بساط این حرفها جمع کنیم. شاید اگر هگل از لحد، برمی خاست! نه محزون به شیوه « بازرگان» که مشعوف فریاد می‌زد: باران می‌خواستیم سونامی رحمت جاری شد. او در خواب هم نمی‌دید روزی نظرش شیرازه وجود آدمهائی را تسخیر کند که خود را رهبر پرولتاریا، منجی بشر، «مارکسیست» می‌خوانند!! جمله معروفش که با نقد رادیکال طبقاتی مارکس مواجه و در افکار توده عاصی عصر عقب نشست، این بود که «هر واقعی، عقلانی، هرعقلانی،

واقعی است» باوری تحجرآمیز که اینک نه فقط شالوده استراتژی «چپ»ها که مشعل راه جوانان کارگر در جنبش زن، زندگی، آزادی گردیده است!!
خیل حامیان «زن، زندگی، آزادی» از چپ تا راست، اردوگاهی پیشین تا تکثرگرای پسین، در منتهای التهاب، پاسخهای بالا را در مقابل پرسش پیش تر ما قرار می‌دهند. نه در کلام که با عمل می‌گویند عصر مبارزه طبقاتی به سر رسیده است!! باید به توسعه فقر معترض شد، با گسترش گرسنگی مخالفت نمود، خواستار آزادی شد، از دموکراسی، مدرنیسم، سکولاریسم گفت. ربط دادن تبعیضات جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، گرسنگی، بی آبی، به وجود سرمایه‌داری احمقانه است!!. جنبش ضد فقر راه اندازیم، به ستیز با افزایش کربن پردازیم. از کارگران بخواهیم تا نفرت گریز، خشونت ستیز، کنار سرمایه داران!! پشت سر نهادهای بین المللی سرمایه داری، نهادهای منادی صلح!!، علیه جنگ!!، ضد گرسنگی!!، سینه چاک کاهش دمای زمین!!، پرچمدار ریشه کنی تبعیضات جنسیتی! برای آبادانی دنیا تلاش کنند!!، عصر «جامعه متکثر دموکراتیک» است!!. با هم، به سوی دنیائی صنعتی، مدرن، سکولار، مزین به حقوق بشر!!

پاسخ یا پاسخهای بالا در همان طلایگان خود راز سر به مهر گمراهه «زن، زندگی، آزادی» به زعم من یا «انقلاب اجتماعی»!! به باور دیگران را، از زیر آوار لاک و مهرها بیرون می‌آرد. جوابها، حدیث سرکشی واقعیتی سخت جان، هستند، واقعیت جهان حاضر، جهانی که در آن جنبش کارگری زمین گیر است، مبارزه طبقه کارگر با جهتگیری رادیکال تعطیل است. با آنکه جهان از سرمایه اشباع، متوسط ترکیب آلی سرمایه در اوج، نرخ سودها رو به حضیض، بحرانها کوبنده، عوارض آنها سونامی وار بر زندگی ۵ میلیارد کارگر سرریز، سرمایه‌داری از چرخش عاجز و توده کارگر از هستی ساقط است، با آنکه وضع واقعی سرمایه‌داری این است اما به یمن غیبت کبرای جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر همچنان باقی است، می‌غرد، سونامی وحشت راه می‌اندازد، بشریت را قربانی هر لحظه بقای خود می‌سازد. این وضع، سراسری است اما

سرمایه‌داری هر جامعه‌ای که با توجه به تمامی مؤلفه ها، سهمش از اضافه ارزش‌ها کمتر و توانش برای تصاحب سودها نازل تر است، وضعیت وخیم تری دارد. سرمایه‌داری ایران اساسا، بر پایه مکان اقتصادی خود در تقسیم کار جهانی و حجم سهمی که از اضافه ارزشهای بین المللی می‌برد، آسیب پذیرتر و شکننده تر از کشورها یا قطبهای پیشرفته است. اما به دلائلی از جمله دستیابی به اضافه ارزشهای نفتی و مهمتر از آن، استثمار وحشیانه دهها میلیون نیروی کار در سودآورترین حوزه ها، با شبه رایگان ترین مزدها، موقعیتی بهتر از خیلی کشورها دارد. سرمایه اجتماعی ایران با این شاخص‌ها اولا زیر فشار همان عوامل تعیین سهم سرمایه داریها در اضافه ارزشها، مانند بارآوری کار، قدرت رقابت، ظرفیت اثرگذاری بر فرایند تعیین قیمتها، تشکیل نرخ سودها، در عداد حوزه‌های سرریز بحرانهای جهانی است. ثانیا در ۴۳ سال اخیر به رغم انباشت غول پیکر در حوزه‌های نفت، گاز، پتروشیمی، صنایع نظامی، معادن، راه، ساختمان، بنادر، حمل و نقل، کشاورزی، آموزش عالی، به رغم تبدیل شدن به یکی از ۱۷ اقتصاد برتر دنیا، بر اثر زیادت طلبی ها، بحران آفرینی ها، سهم خواهی‌ها و مناقشات شکست آمیز و پرهزینه جمهوری اسلامی به یکی از بحران گیرترین و فروپاشیده ترین بخشهای اقتصاد جهانی سقوط نموده است.

تشدید کوبنده بحرانها همراه با موج‌های پی در پی و فزاینده تحریم ها، هزینه‌های تولید در ایران را گاه تا دهها بار بالا برده است، چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه اجتماعی را وسیعا مختل ساخته است. بار بحران ها، تحریم ها، فروپاشی ها، غائله آفرینی ها، سهم خواهی ها، همه و همه سونامی وار بر زندگی توده کارگر سرازیر است. دهها میلیون کارگر در آتش فلاکت، گرسنگی، بی درمانی، نداشتن آب شرب و هوای تنفسی می‌سوزند. **در چنین شرائطی به طور همزمان کل طبقه کارگر در یک سو و بخش چشمگیری از طبقه سرمایه دار، در سوی دیگر، هر کدام از منظر، زیج انتظار طبقاتی خود، علیه وضع حاضر، در حال طغیانند!! این یکی از بارزترین و اثرگذارترین مؤلفه‌های تشکیل دهنده وضعیت روز جهنم**

<u>سرمایه‌داری ایران است.</u> حوادث جاری جامعه در خیزش جوانان طبقه کارگر علیه آپارتاید جنسیتی، دینمداری حکام، دیکتاتوری، پوشش اجباری، قهر اقتصادی، مدنی، فرهنگی، حقوقی سرمایه یا گرسنگی، بیکاری، ذلت، بی خانمانی مولود استیلای سرمایه‌داری خلاصه نمی‌گردد. در کنار طغیان قهر و خشم بخش‌های مختلف طبقه کارگر ما شاهد موج نارضائی گروهها، احزاب و نیروهای اپوزیسیون نشین بورژوازی نیز هستیم. **<u>اولین جرقه تشخیص آگاه این وضعیت</u>** برای کارگران، تعیین تکلیف شفاف با بورژوازی اپوزیسیون در پیچ و خم کل رخدادها است. در شرائط حاضر این مسأله اولا از اساس مبارزه ضد سرمایه‌داری و جنگ علیه رژیم حاکم بورژوازی قابل تفکیک نیست، ثانیا به هیچ وجه کم اهمیت تر هم نیست. بورژوازی در خیابان، محله، مدارس، احزاب، کانونها، قبرستانها، کارخانه ها، بیمارستانها، داخل یا خارج کشور، با تمامی قوا در تدارک مصادره کارزار جاری ما است. بدترین خطا است اگر تهاجم تاتاریستی بورژوازی اپوزیسیون به دقایق جنبش خیابانی یا هرشکل دیگر خیزش مبارزه توده عاصی به ویژه جوانان را کم اهمیت انگاریم. استدلالهائی از این دست که زنان، دختران، نسل جوان، پرشکوه ترین حماسه‌ها را آفریده اند، شجاعت، ابتکار را معنای نوین نموده اند!! بدون دیدن پاشنه آشیل‌ها بسیار زیانبار و چه بسا نقشه مند و توطئه آمیز است. در حماسه آفرینی‌ها تردید نیست، خلاقیتها، شجاعت ها، نقش بازی‌ها خیره کننده است اما شعار «زن، زندگی، آزادی» شعار بورژوازی اپوزیسیون و فاقد هر مقدار بنمایه طبقاتی و ضد سرمایه‌داری است. این حرف که عاصیان خیابانها به رضا پهلوی آویزان نیستند، برای مجاهدین خلق تره خرد نمی‌کنند!!، از اصلاح طلبان حکومتی، غیرحکومتی عبور کرده اند!! «جمهوریخواهان» و «شورای گذار» یا نوع اینها را وقعی نمی‌گذارند، سخنی سطحی، بی تمکین، گمراه کننده است. معنای آویزان بودن، نبودن کارگران یا جوانان کارگر آن نیست که پشت سر اپوزیسیون راست، چپ بورژوازی نماز می‌گزارند یا تکفیر می‌کنند، سخن آنست که این جمعیت حرفهای طبقه خود را می‌زند یا انتظارات و نیازهای ارتجاع بورژوازی را در شیپور

می‌کند؟؟ سؤال این است و آنچه در این چند ماه مشاهده شد نه اولی که شوربختانه دومی است!! احزاب، دستجات، مافیاهای بورژوازی هستند که مؤتلف یا منشعب، چپ یا راست، عملا حول یک محور به تفاهم رسیده اند. کدام محور؟ پاسخ مشهود و آشنا است. همان محور و کانونی که بورژوازی از مشروطه به بعد طرح می‌کرده و آن را الگوی معجزه گر پروسه انکشاف و سپس استیلای سرمایه دارای می‌دیده است. الگوئی که دهخداها، صور اسرافیلها، ملکم خانها، تقی زاده ها، طالبوف ها، بعداً مستوفی الملک ها، مصدق ها، این طرف تر اصلاح طلبان حکومتی، جنبش سبزی‌ها برای تحکیم و قوام آن تلاش می‌کردند. نوعی نسخه پیچی نظم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مدنی، سرمایه‌داری که مشروعه زده، ولایت فقیهی، دیکتاتوری هار فردی نباشد. مدرنیسم، سکولاریسم، حقوق بشر، پارلمانتاریسم، روایتی از دموکراسی در آن جرم تلقی نگردد، با قطب غربی سرمایه‌داری همپیوندی نشان دهد، در ضدیت ریشه‌ای با کمونیسم و خفه کردن هر نفس کشیدن رادیکال و سرمایه ستیز توده‌های کارگر سنگ تمام بگذارد. بخشی از بورژوازی ایران از صد و اندی سال پیش، از روزهای ورود طبقه اش به تاریخ به چنین پارادیمی سمپاتی داشت، به تمجیدش می‌پرداخت. از آن دفاع می‌کرد و البته به محض احساس خطر، هر لانه موش را با گزاف ترین قیمت‌ها خریداری می‌کرد. یک معضل پیچیده لیبرال راست در این گذر توهماتش بود. خود را میراث دار روسو، جان لاک، مونتسکیو، هیل گرین و لیبرال‌های قرن نوزدهم می‌دید اما در عصر تسلط سرمایه‌داری بر سراسر جهان و امپریالیستی شدن شرائط انکشاف این شکل تولید به سر می‌برد. متولد لحظه‌ای از تاریخ بود که بیرق توسعه انباشت سرمایه در عالم را تراست‌های غول پیکر سرمایه‌داری بر دوش داشتند. نظم اقتصادی و سیاسی و الگوی دولت و حکومت سرمایه را آنها تعیین می‌کردند. لیبرال راست بورژوازی این تحولات را می‌دید اما رمانتیسیستی و متوهم برای بازگشت به قرن نوزدهم و ایفای نقش قهرمانان لیبرال آن دوره به چانه زنی می‌پرداخت. مشکل یا مشکلاتش در این خلاصه نمی‌شد، بورژوازی اردوگاهی نیرومند،

تازه نفس، بیرق رهائی انسان در دست!!، نشان افتخار رهبری پرولتاریا بر سینه!! راه بر او می‌بست، ضدانقلابش می‌نامید - که بود - دشمن پرولتاریا می‌خواندش - که بود - همین امر سبب می‌شد که شانس بهره گیری از توهم توده‌های کارگر، دهقان و فرودست را هم از دست بدهد. همه این واقعیت‌ها و فاکتورها، لیبرال راست بورژوازی را در خود می‌پیچید و سد راه میدانداری وی می‌گردید، نه «صور اسرافیل»، «طالبوف»، ستارخان شدنش گرهی از کار می‌گشود، نه با نشستن مستوفی الممالک به اریکه نخست وزیری چیز چندانی به دست می‌آورد، حتی کمپین ضد کنسرسیوم و شهرت مصدق، توشه‌ای برای سکانداری بادوام قدرتش نمی‌گردید.
این بخش بورژوازی در گذشته می‌زیست، از سوی بخش فوقانی طبقه اش تحقیر می‌شد، از کهکشان مالکیت ها، سودها، حاکمیت‌ها حصه دندان گیری به دست نمی‌آورد. اگر به دربار برای نخست وزیری دعوت می‌شد فقط وقتی بود که آتش قیام توده عاصی چشم انداز بقای حکمرانی به شیوه فعلی را خاکستر ساخته بود. زیر فشار این وضعیت از احراز هویت ثابت چشم می‌پوشید. به مذهب می‌آویخت، همزانوی بهبهانی می‌شد. «سوسیالیست خداپرست» می‌گردید. شورش توده‌ها او را نخست وزیر می‌کرد، اما مستأصل به سرگردانی می‌افتاد، رقبای فائق با کودتا ساقطش می‌کردند. وعده شایستگی نقش بازی به کاخ سفید می‌داد، بدون نتیجه می‌ماند، از سکولاریسم دینی می‌گفت، مذهب را سکولار می‌کرد، برای اسلام سجل علمی صادر می‌نمود، بازرگان می‌گردید، به نخست وزیری فاشیسم دینی می‌رسید، تحقیر، طرد، مغضوب به خانه باز می‌گشت، بنی صدر می‌شد و با رأی توده متوهم از صندوق رئیس جمهوری در می‌آمد، با هم، متشتت، همصدا، در حال جدال، اهل یک کاتاگوری واحد طبقاتی، تمامی این سیر و سلوکها را می‌نمودند و صد البته، گام به گام، قهقرا می‌رفتند از «موازنه منفی» مصدقی به «گفتگوی تمدن» خاتمی راضی می‌شدند.
با عروج فاشیسم درنده اسلامی به عرش قدرت سرمایه‌داری و وقوع رخدادهای مهم بین المللی، لیبرال راست بورژوازی از شکل پیشین و گروهبندی دیرین خود خارج

شد. عصر تازه‌ای طلوع کرده بود!! جنبش‌های ضد امپریالیستی به پایان راه رسیدند و بساط اپوزیسیون پردازی خشونت آمیز جمع کردند!!، «سیاسی کار» شدند!! اردوگاه شوروی فرو پاشید و بورژوازی اردوگاهی همه جا و بیشتر از هر جا در ایران با «بنی عم»های بازار آزادی لیبرال یا نولیبرال آشتی کرد. فرخ نگهدارها اندرزگوی میرحسین موسوی‌ها برای فرار از چپ روی شدند!! مذهبی ها، مدرن، سکولارها دینمدار، فاشیستهای دینی بنیانگذار جمهوری اسلامی منادی اجماع تمدن‌ها شدند، سرمایه ستیزی قبیح گردید!! طبقاتی اندیشیدن در زمره بیماریهای دوران کودکی تکثرگرائی قرار گرفت!! آوازه «جامعه مدنی»، پلورالیسم، دموکراسی کثرت گرا، سراسر عالم را در نوردید!!، «کمونیسم» جایش را به جنبش نود و نه درصدی، ضد گلوبالیزاسیون داد!!. لیست طویلی از این نوع حوادث اتفاق افتاد. از همه مهمتر هولوکاست آفرینی رژیم اسلامی به گونه کم سابقه‌ای اپوزیسیونهای لیبرال، سلطنت طلب، اصلاح طلب، دموکرات، اردوگاهی پیشین، کثرت گرا، رضا پهلوی و عبدالله مهتدی، وراث مصدق و عقبه زاهدی، همه را به هم نزدیک کرد. منظور مطلقا آن نیست که کوهسار تشتت آنها فرو می‌ریخت!! مسلما چنین نبود نیازی به این کار هم پیش نمی‌آمد. آنچه رخ می‌داد ظهور یک محور مشترک همصدائی در عین تمامی مجادلات بود. سکولاریسم، مدرنیسم، جدائی دین از دولت، کنار زدن احکام شرع از قانون اساسی، دموکراسی، لق لقه زبان کل این طیف پرآشوب بود. همین الفاظ محور همصدائی را می‌ساخت. مفاهیمی که از مشروطه به بعد توسط لیبرال راست بورژوازی نجوا می‌شد و در ۴۴ سال زمامداری فاشیسم اسلامی بورژوازی همه راست و چپ طبقه سرمایه دار را با کل جنگ و ستیزها همساز و هم ارکستر کرده بود. نکته مهم رسالت و ظرفیت این همصدائی یا محور اشتراک است. اشتراک در مخالفت با جمهوری اسلامی و بهره گیری شریرانه فرصت طلبانه از جنبش کارگری برای سقوط وحوش درنده حاکم. اینکه بعدها چه شود؟ پیداست که هر باند برای احراز بیشترین سهم مالکیت، سود، قدرت، حاکمیت یا انحصار کامل اینها خواهد کوشید، به هر جنایتی دست خواهد زد و

کل تباهی و ویرانی حاصل کشمکش‌ها هم بر طبقه کارگر آوار خواهد شد. شعار «زن، زندگی، آزادی»، «زندگی خود را باز پس گیریم»!!، «منشور مطالبات حداقلی تشکلهای مستقل صنفی، مدنی» همگی از قعر این اشتراک ماوراء ارتجاعی مالامال از آشوب، سوداگری، سودجوئی روئیدند. آری! از بطن این لجنزار روئیدند و با سوء استفاده از ضعف ها، فرسودگیها، زمینگیری ها، فروماندگیها، پاشنه آشیلهای جنبش کارگری به شعور، اعتراض و عصیان کارگرزادگان تزریق شد. طبیعت هر طبقه حاکم و به نحو اولی بورژوازی است که انتظارات، چشمداشت ها، خواست‌های خود را به عنوان منافع و مصالح زندگی کل توده ها، کل آحاد بشر، کل افراد یک جامعه جار می‌زند، برای این کار افق ها، مطالبات و رؤیاهای خود را لباس مفاهیم عام می‌پوشاند، به تئوری تبدیل می‌کند، بیان اندیشوار آنها را ایدئولوژی، مکتب، آئین می‌نماید، برای آنها شخصیتهای معین معروف می‌سازد، بتهای «انسانی» می‌پرورد. از این طریق، به کمک این راهکارها، توده وسیع انسانها، استثمارشوندگان، فرودستان را مصلوب قدرت سرمایه و مسلوب از هر میزان اراده، اختیار، آزادی، انتخاب، دخالتگری آگاه، نقد رادیکال و اعتراض ریشه کاو طبقه خود می‌نماید. زنان و دختران کارگر، جوانان محصل خانواده‌های کارگری مثل کل طبقه کارگر در حال مبارزه و جدال علیه وضع موجودند. وضعی که نظام بردگی مزدی بر آنها تحمیل کرده است، بورژوازی اپوزیسیون، راست یا چپ به آنها القاء می‌کند که ریشه بدبختی‌ها نه در سرمایه بلکه در وجود حاکمان فعلی، در الگوها، راهبردها و تاکتیکهای حکام روز است. باید اینها را ساقط کرد، کار را به کاردان سپرد. اگر چنین شود جهان آبادان می‌گردد!! و این شنیع ترین دروغ است. ریشه کل مصیبتها در سرمایه‌داری است. جمهوری اسلامی دولت سرمایه است، هر دولتی، عینا سرمایه دولت شده است. مفاهیم جاری بر سر زبان اپوزیسیون‌ها عهده دار خارج ساختن سرمایه‌داری از تیررس پیکار کارگران و در خدمت جا به جائی رژیمها یا الگوهای سرمایه‌داری با هم است. «زن، زندگی، آزادی» کارش این است که چشم کل طبقه کارگر از جمله کل زنان و دختران کارگر را بر

روی ریشه تنومند تبعیضات جنایت آمیز جنسیتی که در ژرفنای وجود سرمایه است ببندد، چشم‌ها را کور کند تا سرمایه را به عنوان بانی آپارتاید وحشیانه جنسیتی، مردسالاری نشناسند، راه شکل گیری هر اعتراض ضد سرمایه‌داری در وجود کارگران را سد سازند، همه بدبختی‌ها را حاصل جهالت و بی لیاقتی چند دولتمرد دینمدار پندارند!. همزمان کل قدرت کارگران و زنان و دختران کارگر را به سود خویش مصادره کنند و برای تسویه حساب با رقبا یا همان وحوش حاکم بورژوازی به کار گیرند. «زن» در شعار «زن، زندگی، آزادی» تنها کارش همین است که گفته شد. واژه «زندگی» در اینجا شأن نزولش آنست که به شعور توده کارگر تزریق شود تا فقر، فلاکت، بی درمانی، فساد، بی خانمانی، بی آبی، بی سرپناهی، کارتن خوابی، ذلت، آلودگی محیط زیست را ناشی از ذات بد چند دولتمرد بینند، اندیشیدن در باره نقش سرمایه‌داری به عنوان نظام بانی و باعث کل گرسنگی ها، فلاکت، ویرانیها، جنگها را ذنب لایغفر تلقی کنند!، خواستار استقرار و ماندگاری سرمایه‌داری زندگی آفرین، شاد، بدون فقر، تبعیض، بی خانمانی گردند!. زندگی در این شعار بناست کارگران را بست نشین دعاخوان و دست به آسمان بقای سرمایه‌داری در یک سوی، ارتش اتمی ساقط سازی جمهوری اسلامی و نشاندن اپوزیسیون بر اریکه قدرت در سوی دیگر کند. «آزادی» در این شعار تنها و تنها رسالتش آنست که کارگران، ساقط بودن کامل خود از هر گونه دخالت در تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی را عین آزادی و حقوق مسلم انسانی پندارند! سلب آزادی را در حجاب اجباری خلاصه کنند. جنگ آزادیخواهی طبقه کارگر ایران را جنگ برای عزل حاکمان روز سرمایه و نصب اپوزیسیون سالاران سرمایه دار و سرمایه آویز کنند. آزادی در اینجا یعنی کارگر انحلال، انجماد، فسیل شدگی، مدفون بودن خود در چرخه تولید سرمایه و ساختار نظم سرمایه‌داری را عین آزادی پندارد!! شعار«زن، زندگی، آزادی» عهده دار ایفای وظائفی است که گفتیم. عین همین نقش را بناست شعار «بازپسگیری زندگی» باز کند. در مورد منشور مطالبات حداقلی پیش تر توضیح داده ایم، این منشور نیز دقیقا

از بطن اشتراک خودپو و بی نیاز از قلم، کاغذ، اجلاس، اتحاد، ائتلاف و انشعاب نیروهای متشتت راست و چپ بورژوازی اپوزیسیون بیرون آمده است. هیچ کدام اینها هیچ نشانی از اعتراض، درد، نقد، خواست، انتظار، محتوای تغییر طلبی و راه حلهای آگاهانه طبقه کارگر و جوانان، زنان، دخترانش ندارند. **نام زن،** در شعور آزاد و بالغ هر کارگر کوهی از نفرت نسبت به جهان استثمار، بی حقوقی و ستمکشی زنان کارگر در سرمایه‌داری را پیش روی می‌آرد. بلیه‌ها و مصیبت هائی که سرمایه آفریده، می‌آفریند و بر سر زنان خراب می‌سازد. دهها میلیون زن ایرانی هر شبانه روز دو شیفت و گاه تمامی ۲۴ ساعت برای سرمایه کار می‌کنند و در ازاء آن هیچ ریالی، هیچ خورد، خوراک، پوشاک، حق، حقوقی به دست نمی‌آرند. با روزانه طولانی کار شاق خانگی نیروی کار سرمایه‌داری را کاملا رایگان پرورش می‌دهند، هزینه مهد کودک و دوره‌های پیشا دبستانی را از دوش سرمایه بر می‌دارند، طبقه سرمایه دار را از پرداخت مخارج نگهداری معلولان، بیماران، پیران معاف می‌کنند. زنان با این حجم سهمگین کار خانگی که بخشی از تقسیم کار سرمایه‌داری است، فرصتی طلائی برای طبقه سرمایه دار پدید می‌آرند تا مردان کارگر را به جای یک شیفت، دو شیفت، با مزد شبه رایگان آماج سفاکانه ترین فشار استثمار قرار دهند. براساس یک محاسبه ساده سرانگشتی مجموع ساعات کاری که فقط از همین طریق، سرمایه‌داری ایران، وحوش سرمایه دار و دولت سرمایه به مثابه کار بدون هیچ مزد، به عنوان جزئی از کل زمان کار اضافی طبقه کارگر در اختیار می‌گیرند سر به فلک می‌کشد. این کار پرداخت نشده دهها میلیارد ساعت در سال به سرمایه داران و دولتشان امکان می‌دهد تا نرخ استثمارهای موحش ۱۵۰۰ درصدی بر توده‌های کارگر تحمیل کنند. زنی که زیر آوار مخوف کل این سبعیت‌ها است چگونه می‌خواهد احساس انسان بودن، زن بودن، شخصیت داشتن کند؟!! در چنین جهنم وحشت و دهشتی چگونه می‌توان از زن، حقوق زنان، ستیز علیه آپارتاید وحشیانه جنسیتی حرف زد، اما در باره این بلیه دهشتناک اجتماعی، انسانی سکوت نمود؟!! شعار فراطبقاتی منحط «زن، زندگی،

آزادی» در قبال این فاجعه رعب انگیز انسانی دامنگیر زن ایرانی چه حرفی دارد؟؟!! پاسخ اظهر من الشمس است. رسالت این شعار آنست تا چشم ۳۰ میلیون زن و دختر کارگر ایرانی، چشم ۶۰ میلیون کارگر ایرانی را بر روی کل سبعیت‌ها و بربریت‌های سرمایه ببندد، از زنان بخواهد تا قدرت را از حاکمان وحشی روز سرمایه‌داری پس گیرند و به حاکمانی درنده تر و البته مدرن، سکولار، غرب آویز بسپارند تا عین همین فاجعه سهمگین حاضر را بر سرشان فرو ریزند. حجاب باید با تمامی نفرت آتش گیرد اما آنچه آتش گرفتنش عزت، اعتبار، شرف می‌آرد، آتش زدن سرمایه‌داری و استثمار، ستم، بربریت این نظام علیه زن است. کار خانگی زنان باید محو گردد و تا زمانی که محو نشده است حتما کار محاسبه شود، هر نوع وابستگی اقتصادی زن به همسر باید از میان برود، هر شکل اقتصادی کودکان به والدین باید پایان پذیرد. اگر بناست از زن، حقوق زنان و رفع تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی گوئیم باید وارد پیکار آگاه عملی برای تحقق فوری این خواست‌ها شویم، باید مبارزه برای تحمیل این خواستها بر بورژوازی را لحظه‌ای و سنگری از جنگ سراسری کارزار ضد سرمایه‌داری سازیم.

«زندگی» در شناخت زلال طبقاتی توده کارگر، زندگی رها شده از استثمار، کار مزدبگیری، سلطه سرمایه و اختاپوس هر دولت بالای سر است. چگونه می‌توان برده مزدی بود و احساس حداقل امنیت داشت؟!! کارگر بود و کابوس بیکاری، گرسنگی، فقر، بی خانمانی، غرق شدن در دریاها، طعمه ماهیان شدن، آماج کل توهین ها، تحقیرها، حیثیت سوزی‌ها را از خود دور ساخت؟! به بقای کمترین رفاه اعتماد پیدا کرد!، خود را دارای نازل ترین میزان عزت، شرف، حرمت، اعتبار انسانی دید؟!! چگونه می‌توان فروشنده نیروی کار بود و خود را انسان تلقی کرد؟!! فروش نیروی کار ساقط شدن از هر نوع حق دخالت در تعیین سرنوشت کار، زندگی خود است، انسان ساقط از چنین حقی چگونه می‌خواهد انسان دارای عزت و اعتبار و حرمت باشد؟!! زندگی انسانی در سرمایه‌داری صرفا زندگی آمیخته با جنگ مشتعل مدام علیه بنیاد هستی سرمایه‌داری است. برای ساختن هر دانه خردل این زندگی باید با سرمایه، سرمایه

داران و دولت این نظام جنگید. به جای مطالبه مزد، خواستار خارج سازی کل مایحتاج معیشتی، رفاهی، اجتماعی، درمانی، داروئی، آموزشی همه انسانها از سیطره داد و ستد کالائی، پولی سرمایه‌داری شد، باید در راستای تسلط بر سرنوشت کار، تولید زندگی تاخت. چه تولید شود و چه تولید نشود را پهنه دخالتگری خلاق و اعمال اراده آزاد هر انسان کرد. بورژوازی اپوزیسیون لفظ زندگی را در گمراه تار «زن، زندگی، آزادی» فریاد می‌زند، فقط برای اینکه راه پیکار توده کارگر به سوی زندگی انسانی را سد سازد.

«آزادی» برای کارگر آزاد شدن از هر قید ماوراء خود و هر اراده بالای سر خویش است. چگونه می‌توان شاهد سرمایه شدن مستمر محصول کار خود، رمزآمیزشدن و بتوارگی این محصول، خدا شدنش و استیلای قاهرانه حاصل کار خود بر کل هست و نیست خویش بود و در همان حال عربده آزاد بودن سر داد، از زندگی آزاد گفت!! آنچه بورژوازی آزادی می‌نامد برای کارگر حمام خون آزادی است و شعار «زن، زندگی، آزادی» همین روایت ارتجاعی ضد کارگری را فریاد می‌زند. «آزادی» در این شعار آزادی برده مزدی ماندن، آزادی تحمل استثمار سفاکانه سرمایه و تحویل کوهسار اضافه ارزش‌ها به سرمایه داران است. سرمایه‌داری جنایتکارانه ترین شکل اجبار، قهر، مجبور ساختن انسانها به سقوط از حق دخالت در تعیین سرنوشت کار و زندگی را آزادی جار می‌زند!!. «زن، زندگی، آزادی» جنجال این فریبکاری است. هر جرعه آزادی را تنها با کارزار رادیکال علیه سرمایه، با عروج به مثابه یک قدرت سراسری، شورائی، ضد سرمایه داری، با جنبشی شورائی و محل دخالتگری آگاه، خلاق، آزاد هر کارگر، می‌توان به دست آورد.

آخرین نکته اینکه حتما گفته خواهد شد ما مجاز نیستیم برای توده عاصی تصمیم بگیریم، جوانان، زنان، دختران خود، شعارها را ابداع کردند، همچنان که خود سوزاندن روسری، قیچی کردن گیسوها، آتش کشیدن حوزه‌های علمیه، در هم کوبیدن نهادهای سرکوب پلیسی، شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را شروع کردند و پیش

بردند، پاسخ این است که اولا: آنچه اینجا آمد تصمیم گیری برای هیچ کارگری، فردی، هیچ جوان کارگر نیست، سخن فردی است که خود را یکی از آحاد توده کارگر می‌داند و مثل هر کارگر دیگری حرفش را بر زبان می‌آرد، می‌نویسد. ثانیا: آتش زدن حجاب، مراکز قهر پلیسی، حوزه‌های علمیه، مراکز سرکوب فکری، شعار سرنگونی رژیم حاکم، مسلما ابتکار شجاعانه، جسارت آمیز و پرافتخار جوانان طبقه کارگر اعم از دختر یا پسر بود، حتی اگر نبود!!، حرف دلشان و طبقه خودشان بود، اما شعار زن، زندگی، آزادی، منشور مطالبات حداقلی و نوع اینها مطلقا چنین نبود و شأن نزولی عمیقا ارتجاعی ضد کارگری داشت. معترضان جوان پسر و دختر کارگر یا کلا کارگران نبودند که این شعارها را از تار و پود هستی اجتماعی، طبقاتی خویش تافتند، بر زبان آوردند، تریبون‌های رسمی بورژوازی اپوزیسیون بود که این وظیفه را بر دوش کشیدند. انتظار آن است که توده وسیع کارگر با سر آگاه، بیدار، شناخت کالبدشکافانه مارکسی آنچه را که علاج درد خویش است، ریشه واقعی، دردها، رنجها را، مطالبات عاجل روز و دورنمای زندگی آتی را بازکاود و فشار سهمگین بختک وار این شعارها بر شعور خود را دفع و رفع نماید. شعارهای رادیکال جایگزین این ترهات ارتجاعی به هیچ وجه رمزآمیز نیستند، رویکرد لغو کار مزدی، کارگران ضد سرمایه داری، آگاهان دلسوز و دردمند جنبش کارگری، سالها و دهه‌های متمادی است که این موضوعات و همه مسائل مبارزه طبقاتی کارگران را با آنان در میان می‌گذارند.

چرا توده کارگر، «زن، زندگی، آزادی» را جنبش خود ندید؟!

فروردین ۱۴۰۲

حدود شش ماه است که آوازه «انقلاب زن، زندگی، آزادی» مرزها را پشت سر نهاده !! اذهان جهانیان را تسخیر کرده است، چپ، راست، دموکرات، فاشیست، سینه چاک ملت واحد، دلباخته جامعه متکثر را به هم پیوند زده است. رخدادی که متناسب با پهناوری بامهایش، برف پرسشهای پیرامونی آن نیز انبوه است. در میان سؤالات شاید زنده ترین، پرسش آن باشد که چرا رخدادی با این ابعاد فراگیر جهانی، همراهی فعال توده وسیع طبقه کارگر ایران را به دنبال نیاورد؟!! طرح این سؤال برای دولت ها، دولتمردان سرمایه‌داری می‌تواند غیرقابل فهم باشد اما برای فعالان جنبش کارگری بسیار مهم و برای احزاب داعیه دار سرکردگی طبقه کارگر غیرقابل گریز است. اگر خیزش «زن، زندگی، آزادی» به گفته رسانه ها، دولتها، انستیتوها، احزاب، راه جدیدی پیش پای بشر گشود!! چرا در خانه خود، توده وسیع طبقه‌ای که جوانانش سلسله جنبان خیزش بودند را همراه نکرد ؟!! از کل جمعیت بالای ۵۰ میلیونی طبقه کارگر ایران چند میلیون به این خیزش با این بیرق معین روی آوردند، هیچ آمارگیری دقیقی انجام نگرفته است اما برای فهم ابعاد همجوشی، همرزمی توده‌های عاصی به شورش‌ها احتیاجی به پژوهش‌های آب بندی شده دانشگاهی نیست. خیزش آبان ۹۸ با گوشت و خون توده کارگر توفید. گرسنگی، بی سرپناهی، بی داروئی، بی درمانی، نفرین شدگان کارگر بود که سیل شد، به خیابانها ریخت، با پلیس و قوای قهر سرمایه درگیر شد، به مراکز قهر بورژوازی هجوم برد، وارد غولهای عظیم فروش کالا شد، حریم مالکیت را در هم کوبید، کوه کالاهای تلنبار در فروشگاهها را قطره ناپیدائی از اقیانوس پهناور کار پرداخت نشده خود دید، آنچه را یافت بیرون آورد تا سد جوع کودکان گرسنه، تن پوش خانواده برهنه، یخچال، فرش، مایحتاج اولیه زندگی، نوشت

افزار دانش آموزان عاجز از خرید دفتر و قلم، کفش خردسالان پابرهنه طبقه خود سازد. شورش آبان در تارو پود خود یک طغیان خودجوش کارگری بود، بیکاران، حاشیه نشینان، ویرانه خوابها، بیتوته کنندگان پشت بامها در آن شرکت داشتند، شورش دی ۹۶ نیز با پاره‌ای تفاوتها همین رنگ و جلا را داشت. در هر دو شورش، نیروی واقعی سلسله جنبان، فعالان کارگری، توده وسیع کارگران و نه فقط مفلوک ترین‌ها بودند، همه لایه‌های طبقه نقش بازی می‌کردند، خیزش‌ها مسلما فاقد استخوان بندی، پیوستگی، تنیدگی پرقوام بودند، هیچ نشانی از قدرت سراسری طبقاتی، سازمان یافته، شورائی ضد سرمایه‌داری نداشتند ولی طغیان هستی اجتماعی طبقه‌ای بودند که می‌توانستند چنین شوند و به چنان قدرتی ارتقاء یابند.

خیزش خیابانی ۶ ماهه اخیر نیز تموج عصیان نسل جوان همین طبقه بود، از همان هستی اجتماعی می‌جوشید، اما با شورش آبان، دی، برخی قیام ها، طغیانهای دیگر تفاوت داشت. تفاوتی که سنگ بنای پیوستن، جوشیدن توده وسیع کارگر به آن را می‌لرزاند. واقعیت‌ها را باید دید، آناتومی نمود و حاصل شناخت را نقد رادیکال، تغییرآفرین و مسلح کرد. عظیم ترین بخش کارگران ایران با مشاهده موج قهر نسل جوان، عین هستی خود را در عصیان، در معرض حمام خون وحوش حاکم سرمایه‌داری دید، اما جنبش این نسل را کارزار روتین طبقاتی خویش نیافت، فریاد این نسل را انفجار ابتدائی ترین، زلال ترین حقوق محض انسانی، موج قهرشان را تموج شط حیات، خروش قلبشان را گدازه‌های آتشفشان ضد ناحقی، طنین اعتراضشان را شعور سرکش حق خواهی، باورشان را مقدس، تاریکی گریزی آنان را شایسته تمام ارج گزاری دید، اما جنبش آنها را جنبش خود ندید. به خیابان رفت، همه جا حاضر شد تا سینه خود را سد راه اصابت گلوله‌های دشمن به قلبهای پاک جوانان سازد اما شورش این عاشقان شرزه حق و آزادی را آسیب پذیر، بی تفاوت نسبت به تمامی تجارب مهم کارزار تاریخی طبقه خود شناخت. به حمایت تا پای جان

از حقانیت آن پرداخت اما باز هم آن را جزء زنده انداموار مبارزه طبقاتی خود به حساب نیاورد. چرا؟ دلیل‌ها زیاد و هر کدام مهم بودند. آنها را بازکاویم.

۱ – همه چیز بر محور سقوط یک رژیم و عروج رژیمی دیگر می‌چرخید. مؤلفه‌ای که پاشنه آشیل خیزش بود و توده وسیع طبقه را جلب نمی‌نمود، کارگران از رژیم ستیزی توخالی ماوراء زمین زندگی و پیکار جاری خاطره خوبی، تجربه موفقی ندارند. رژیم ستیزی کارگران جزء لایتجزائی از روند همه جا ساری مبارزه آنها علیه سرمایه‌داری است. در هر کجا جز این شده، در کلیه رخدادهای بزرگ و کوچکی که طبقه کارگر به سمت تفکیک این دو جنگ رانده شده، کل جنگ را باخته است، تاریخ جنبش کارگری جهانی در دقایق و دوره‌های خود از یک سو شاهد تقابل راهبرد تفکیک و همجوشی این کارزارها و از سوی دیگر شکست منبعث از منفک سازیها است. تفکیک نه از بطن شرائط کار، پیکار، زندگی کارگران که از راهبردهای گمراهساز بورژوازی سرچشمه می‌گیرد و بر کارگران تحمیل می‌شود، تاریخا چنین شده است. در تابستان ۱۸۴۴ چند هزار کارگر آلمانی در ایالت شیلیسیا شورشی قهرآلود راه انداختند. به ماشین هائی که سرمایه داران خریده و باعث کاهش مزدها شده بود، یورش بردند. آنها را شکستند تا به تنزل مزد اعتراض کنند. شورش کارگران با سرکوب وسیع پلیس مواجه شد. «روگه» دوست مارکس، طغیان کارگران را فاقد اهمیت سیاسی خواند و در مقاله‌ای با عنوان « پادشاه پروس و اصلاحات اجتماعی» از بی تأثیری این گونه خیزش‌ها بر وضعیت روز آلمان گفت. مارکس پندار روگه را هدف نقد گرفت. او گفت: حضور کارگران انگلیسی در مبارزه سیاسی چشمگیر است اما علاج درد نیست. بحث بر سر تغییر بنیادی جامعه موجود است، توده کارگر باید خود را آماده تغییر کند. مبارزه سیاسی جزء جنگ ضد سرمایه‌داری وی شود. رفرمیسم در هر دو شکل مسالمت آمیز و سرنگونی طلب میلیتانتش شالوده این درهمرفتگی را ویران کرد. تغییر رژیم سیاسی را همه چیز و مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری را هیچ چیز کرد.

این حادثه رخ داد و جنبش کارگری تمامی عواقب شوم آن را تحمل کرد، اما شواهد حاکی است که حداقل برای طبقه کارگر ایران طاقت این تحمل به طاق خورده است، بحث آن نیست که کارگران تدارک کارزار ضد سرمایه‌داری داشتند!! یا با سر ضد کار مزدی به جامعه و جهان نگاه نمودند!! مسلما چنین نبود، در نازل ترین سطح هم نبود، حرف این است که توده کارگر از مجرد زنده باد، مرده باد، مرگ بر رژیم و سرنگونی طلبی توخالی خاطره خوبی در ذهن ندارد، حتی مجرد سرنگونی اختاپوس اسلامی هم رعد و برقی در سرای تیره زندگی اش راه نمی‌اندازد، وقتی صدای جوانان طبقه خود را از کف خیابانها، پشت بامها، راهرو متروها، شنید که فقط به تکرار مرده باد می‌پردازند، به جای اقبال، تاریخ این شکل رژیم ستیزی، تغییر حاکمیت را به یاد آورد، از گذشته خود آغاز نمود، مشروطه به او هیچ نداد، از عزل علا، قوام و زمامدار نمودن مصدق چیزی نصیب خود ندید. سرنگونی شاه را طلوع تابناک آزادی دید، برای تحققش با همه وجود در سطح چندین میلیونی جنگید، خواست «آزادی» را نگاه کند، خود را سر مزارش آن هم با زارترین، نزارترین، حالت‌ها دید. «یک بار خود را کنار آزادی یافتیم، آن هم روز خاکسپاری آزادی بود». ۴۴ سال «زندگی»!! زیر سیطره بختک اسلامی سرمایه را مرور نمود، ۴۴ سال بمباران ابتدائی ترین حقوق انسانی، حمام خون، طوفان گرسنگی، گورخوابی، تبعیض، تحقیر، مردن از بی داروئی، بلیه‌های دیگر که زبان از بیانش عاجز و قلم از ردیف نمودن عناوینش قاصر است. با کوله بار خاطرات تلخ تاریخ جامعه اش به سراغ گذشته همزنجیران در دنیا رفت. هر چه دید تاریک تر بود، سقوط بورژوازی اردوگاهی از شبه جزیره اختسک و کرانه اقیانوس آرام تا شرق و مرکز و سواحل جنوبی اروپا، فقط کاروانهای بیکاران گرسنه در جستجوی کار را زائید. از غرب به شرق پیچید. چشمش به افغانستان افتاد، افول نجیب الله، عروج «مجاهدین» خلافت طالبان که شهره هر کوی و برزن است. برگشت، خیره «بهار عربی» شد، سقوط مبارک و ظهور اخوان المسلمین، فرار «علی عبدالله» و جنگ خانمانسوز یمن، افول قذافی و آتشفشان هولوکاستهای پی در پی بعد از وی،

هفت سال جنگ بشرسوز سوریه، سقوط و عروجها در لبنان و حدیث دو جنگ دموکراسی زای پرآوازه امریکا در عراق!! با ۵ میلیون کودک سرطانی و بر باد رفتن کل زندگی دهها میلیون انسان، همه و همه را در ذهن کنار هم چید، یک بار دیگر به شعارهای سرنگونی طلبانه خشک و توخالی جوانانش گوش داد، نه فقط وسوسه نشد که در خود فرو رفت، به جای آنکه ترغیب گردد، غرق این پرسش شد که کارگران کدام کشور با مجرد عزل یک رژیم، نصب رژیمی دیگر، دردی از دردهای خود دوا کرده اند؟ که دلیلی برای اقبال ما از آزمودن آزموده‌ها باشد؟!!

۲ – بالاتر تصریح شد که توده کارگر، فعالان، شرکت کنندگان خیزش را جوانان طبقه خود دید، مرگ بر رژیم اسلامی، سوزاندن حجاب اجباری، ضدیت با احکام دینی، نفرت علیه قصاص، سنگسار، آپارتاید جنسیتی را استقبال کرد، اما اینها را فقط جزئی از دنیای فلاکت ها، بدبختی‌های غیرقابل تحمل خود یافت. مزدهای حقیری که هر روز حقیرتر می‌شوند، سفره‌های بدون نانی که هر روز خالی تر از روز پیش می‌گردند، کودکان بیماری که آماج بیماریهای کشنده‌اند و هیچ پولی برای پرداخت هزینه درمانشان در بساط نیست. بیکاری، گرسنگی فرزند، بی داروئی همسر، نداشتن اجاره بهای کومه مسکونی، اقساط بدهکاریها، شهریه تحصیلی فرزندان، بهای هر روز در حال افزایش برق و آب و گاز، سیر صعودی بدون مهار قیمت مایحتاج اولیه، لیست طولانی این بدبختی‌ها در خیزش جوانان، شعارها و خواستهایشان غائب بود. توده وسیع کارگر این غیبت را با حیرت کاوید، برایش مفهوم بود اما قابل فهم بودن واقعیت‌ها کمک مؤثری به قبول یا رد آنها نمی‌کند. قابل فهم دید به این دلیل که سوزندان حجاب، مرگ بر اصل ولایت فقیه، سرنگونی فوری رژیم حاکم اسلامی بورژوازی، محو آپارتاید جنسیتی، لغو هر حکم شریعت، آزادی کامل پوشش و رفتار، سازمان دادن هر اعتراض، بیان هر نظر، پالودن ننگ قصاص، سنگسار، ارث، حضانت اسلامی فرزند از ساحت زندگی را حق بدون هیچ شک جوانانش می‌دید، اما چشم پوشی از کوه سیه روزیهای غیرقابل تحمل تر را نوعی بی تفاوتی آزار دهنده نسبت به

بدبختیهای دامنگیر کل طبقه تلقی کرد. با خود گفت: حماسه آفرینان خیابانها درد خود را درد اما زنجیره طاعونهای مستولی بر تار و پود حیات کل توده‌های طبقه را درد نمی‌بینند، آماج اعتراض و قهر نمی‌گیرند!!

۳ – حیرتها افزایش یافت وقتی «شعار زن، زندگی، آزادی» همه جا را تسخیر کرد!! اکثریت کارگران با شنیدن این شعار، بر فاصله خود با خیزش افزودند. دیگر فقط سخن از عدم تطابق فحوای خیزش با جانخراش ترین و فراگیرترین دردهای آنان نبود، شعار «زن، زندگی، آزادی» بازگوی شفاف و عریان هیچ دردی، درد هیچ لایه طبقه کارگر، حتی دردهای همان نسل جوان در حال طغیان هم نبود. کارگران شیفته مفاهیم و سینه چاک الفاظ نیستند. آنها می‌خواهند بدانند پشت مفهوم «زن» کدام کوه مسائل مادی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی خوابیده است، واژه «زندگی»، چه روایتی از معاش، نیاز، سلامتی، امنیت، درمان آدمها دارد و با مسکنت، گورخوابی، اجاره نشینی پشت بامی، صعود سرطانی قیمت مایحتاج غذائی چه می‌کند؟ «آزادی» از کدامین فرهنگستان سر برآورده و برای آهنین ترین زنجیرهای اسارت، برای حبس نفس گیر نسل بعد از نسل فروشندگان نیروی کار در سیاهچالهای گرسنگی و نداری چه نسخه‌ای دارد؟!! کارگران نه فقط اهل رقص با سمفونی مفاهیم نیستند که برقضا بدترین خاطره‌ها را از شیرین ترین و رؤیائی ترین آنها دارند. زیر بیرق هر کدام این مفهوم ها، زیر درفش دموکراسی، حقوق بشر، مدنیت، میلیون، میلیون با قهر اقتصادی سیاسی، پلیسی، نظامی سرمایه قتل عام شده اند، با قهر فرهنگی سرمایه شستشوی مغزی و مهندسی شعور گردیده اند. توده کارگر با این تجارب تلخ و پرشرنگ، موزیک «زن، زندگی، آزادی» را نه آهنگ وصل که آژیر فرار دید. دیگر فقط سخن از تزلزل همپیوندی نبود، حداقل باورها هم شروع به ریزش کرد و این تازه اول کار بود. هشیارتر خیره روند رخدادها گردید، بهت زده و عاجز از باور دید که شعار «زن، زندگی، آزادی» ورد زبان رضا پهلوی، پمپئو، نتانیاهو، بایدن، شولتس، وایمرز، فرح دیبا، مکرون و تمامی قداره بندان جنگ افروز، بشریت کش دنیای سرمایه‌داری است.

آخرین قطره‌های اعتمادش تبخیر شد، احساس کرد نسل جوانش راهی آزمون تجربه‌ای است که می‌تواند از آنچه بر سر خودش، در سال ۵۷ رفته است، جانگزاتر و هولناک تر باشد.

۴ – در گیر و دار این واکاویها، ارتفاعات خطرها را هم نگاه کرد. هفتصد کشته، چند صد چشم از دست داده، صدها معلول، دهها هزار اسیر شکنجه گاهها، خانه گردیهای فاشیستی، موجهای نوین سرکوب، طغیان مجدد بیکاری و بیکارسازی، مسموم سازی سراسری خردسالان، آتشفشان فشارهای جدید، همه اینها بدون باز بودن روزنه‌ای به پیروزی، نه فقط برای احترازش از ملحق شدن به خیزش خیابانی کفاف می‌داد، که اساس پرسش چرا نپیوستن را هم زیر و رو می‌کرد. سؤال این می‌شد که چرا باید پیوست؟ سؤالی که با تراکم فشرده پاسخها مواجه بود. تجربه سرنگونی طلبی بدون چشم انداز، اختلاف سطح میان خواستهای واقعی که نسل جوان فریاد می‌زد و جهان بدبختی ها، فلاکت‌ها که زندگی توده وسیع را در خود می‌پیچید، مشاهده رد پای سوداگران قدرت و سود که اگر چه مورد انزجار عاصیان بودند، اما خطر مصادره جنبش جوانان توسط آنان وجود داشت. کوه هزینه‌های غیرقابل تحمل در کنار روزنه‌های مسدود به سوی پیروزی های، همه و همه پاسخ‌های ردیف شده پرفریاد سؤال بالا را تعیین می‌کردند.

۵ – از یاد نبریم که کارگران اساساً سنگر اعتراض و میدان جنگ خود را جائی می‌بینند که در آن قادر به اعمال قدرت هستند. جائی که در عین حال آوردگاه واقعی آنها برای تحمیل خواست‌ها و انتظارات بر دشمن رویارو است. این میدان نه خیابان که چرخه کار و تولید است، خیابان برای کارگران امتداد مستقیم این سنگر است. امتدادی که می‌تواند طبقاتی و ضد سرمایه‌داری یا بالعکس تجسم مصادره جنبش کارگری توسط اپوزیسیونهای بورژوازی باشد. در روزهای خیزش خیابانی، مبارزه توده کارگری هیچ کدام این دو وضع را نداشت.

۶ – توده کارگر ایران در فروریزی توهم خود نسبت به «رهبران» و مدعیان منجیگری پیشرفت چشمگیر داشته است. با همه اینها نباید نقش توهم بخشی از کارگران به «قدرت اعجاز رهبران»!! را در مورد عدم اقبال از خیزش جوانان نادیده گرفت. اتکاء به خود نسل جوان با آنکه پاشنه آشیل فقدان استقلال رادیکال طبقاتی سرمایه ستیز را با خود داشت، به هر حال یک نقطه قوت پردرخشش بود، اما برای بخش عقب مانده کارگران نوعی کاستی به حساب می‌آمد!! فراموش نکنیم که بورژوازی تاریخا، در هر لباس، راست یا چپ، به توده کارگر القاء کرده است که هیچ جنبش فاقد نقش بازی قهرمانانه، مدبرانه رهبران به پیروزی نمی‌رسد. در همان روزهای شروع شورش خیابانی، تمامی غولهای رسانه‌ای فارسی زبان، بیش از همه «بی بی سی»، روضه غیبت رهبری می‌خواندند به گونه‌ای هیستریک در جستجوی ساختن رهبر برای معترضان بودند!. جمعیت چشمگیری از توده کارگر با توهمات دیرینه خود به معجزه گری رهبران و تقویت مدام این توهمات توسط اپوزیسیونهای بورژوازی، اتکاء به خود جوانان، عبورشان از رهبرآویزی را نه نقطه قوت که حلقه سست و شکست زای خیزش می‌دیدند و در همین راستا آن را جدی و شایسته پیوستن نمی‌یافتند!!

۷ – با همه توضیحاتی که آمد، سؤالی مهم تر باقی است. این که بسیار خوب!، کارگران به دلائل موجه از همدوشی با خیزش خیابانی دوری جستند. این هم مفروض است که سطح حاضر شناخت، تدارک، آگاهی، نمایش قدرت طبقاتی آنان اجازه میدان داریهای بزرگ را نمی‌داد. در وضعیتی زمینگیر، فاقد استخوانبندی ضد سرمایه داری، از عهده نقش بازی رادیکال طبقاتی بر نمی‌آمدند، کل این محاسبات را مهر تأیید می‌کوبیم و می‌پرسیم چرا اعتصابات ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ در سال را تعطیل کردند؟ آنها در همان شش ماه پیش از شعله ورشدن خیزش خیابانی به طور میانگین هر ماه صد، تا ۱۳۰ اعتصاب را سازمان می‌دادند و با سرمایه داران، دولت سرمایه‌داری وارد مصاف می‌شدند، چرا با مرگ «ژینا» و مشاهده خیزش خیابانی نسل جدید، پرونده

این اعتصابات را بستند؟!! این پرسشی مهم در باره رخدادی است که عادی نبود، پرسشی که رمزآمیز کردنش هم کمکی به یافتن پاسخ درست آن نمی‌کند، باید همه چیز را زمینی دید و کاوید، شواهد می‌گویند که کارزار اعتصاب پشت سر اعتصاب، اعتراضات، حتی خیزشهای طراز دهه نود کارگران از مدتها پیش، به بن بست رسیده بود. جنبش کارگری ایران به رغم تمامی تمایزات رادیکال خود با عظیم ترین بخش جنبش کارگری دنیا، به شکل خرد کننده‌ای به دور خود می‌پیچید. دهه ها، تعطیل چرخه تولید در چهاردیواری مراکز کار، اجتماع در مقابل نهادهای قدرت رژیم، اعتراضات پراکنده خیابانی، اعتصاب سراسری حمل و نقل، راه بندانها، انسداد خطوط مواصلاتی سرمایه داری، شورش‌های گسترده هر ساله، همه این اینها را آزموده بود، موفقیتی در کارنامه پیکار نمی‌دید. به گونه‌ای خودپو، احساس شکست می‌کرد، روند جاری جنبش خود را در بن بست می‌یافت، زیر فشار این وضعیت می‌فرسود، همزمان افقی برای تغییر وضع پیش روی نمی‌دید. آمادگی گسست از گذشته و شروع دور جدیدی از پیکار با رویکردی رادیکال را در خود نمی‌یافت. شالوده کارش بر همیشه کارگر دیدن، همیشه کارگر ماندن، همواره و همه جا فروشنده نیروی کار بودن، با بهای نیروی کار ارتزاق کردن استوار بود، دروازه اعتماد، امید، راه حل، طریق نجاتش بر همین پاشنه می‌چرخید، بن بستی سهمگین که فقط تضعیف می‌نمود، تحلیل می‌برد، فرسایش می‌زائید و در مخرب ترین میزان اثرگذاری خود قرار گرفته بود. اینها شعارپردازی نیست، قلمفرسائی نیست، واقعیت حال و وصف روزگاری است که طبقه کارگر ایران و جنبش روز این طبقه تجربه می‌نمود و همین حالا می‌نماید. جنبش کارگری با این وضعیت، شاهد خیزش خیابانی نسل جوان خود گردید، شعار «زن، زندگی، آزادی» را گوش داد، غوغای آکنده از رعد و برق اپوزیسیونهای راست و چپ خارج کشور را مشاهده کرد، همنوائی میان آنها با پیام‌های هر روزه و هر ساعته بایدن ها، مکرون ها، شولتس ها، سوناک ها، وایمرزها را نیز تعمق نمود. داستان تمام نبود، سرنوشت جوانانش چه می‌شد؟، خیزش بدون چشم انداز آنها بر کدامین ساحل لنگر

می‌انداخت؟. اگر این شورش با دنیای جسارت، شجاعت، امید، فداکاری و آرزوها توسط اپوزیسیون‌های فرصت طلب سوداگر قدرت مصادره شود چه پیش خواهد آمد؟ اگر با قهر رژیم حاکم در هم کوبیده شود چه تاوان‌های عظیمی از راه خواهد رسید؟ خطر جنگ افروزی قطب‌ها و قدرتها چه می‌شود؟ برای آنانی که فقط در سودای تسخیر قدرتند، هیچ کدام اینها واجد موضوعیت نیستند، اما کارگران به طور خودپو، خود را مجبور به همه این حساب و کتاب‌ها می‌دیدند. برای لحظه‌ای فکر کنیم که از درون این محاسبات تیره سرسام آور چه بیرون می‌آمد؟ چه می‌توانست بیرون آید؟ اگر کارگران و جنبش جاری آنان را با شرحی که بالاتر آمد، در سطحی از آرایش قوا که توصیف شد، زیر فشار کل این مهمیزها، طوفان ها، رعب و هراس‌ها مجسم سازیم، به نظر می‌رسد تعطیل اعتصابات، پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار، تمرکز هوش و حواس بر فرجام خیزش خیابانی بدون پیوستن به آن، امری معمول بود. احتراز توده کارگر از پیوستن به جنبش خیابانی جوانان نشان محافظه کاری، انفعال نبود، به یقین گواه تصمیم گیری رادیکال و سرمایه ستیز طبقاتی نمی‌توانست باشد، اما پیشرفتی در درس آموزی خودجوش طبقاتی از رخدادها را حکایت می‌کرد، آیا این تأییدی برعملکرد جنبش کارگری ایران در این شش ماه است!!. برعکس، تصویر واقعی واکنش ویژه جنبش در شرائطی است که زیر آوار زمینگیریها، فروماندگیها، رفرمیسم زدگیها، قادر به هیچ میداندارى مستقل ضد سرمایه‌داری نشد. نکته قابل تصریح در این گذر آنست که جنبش کارگری به رغم حمل کل این ضعف ها، فتورها، باز هم آنچه انجام داد از آنچه منجیانش نسخه پیچی می‌کردند، پخته تر بود. کارگران از ناجیان جلو بودند، حداقل در این سطح که به استقبال آزمون مجدد شکست ۵۷ نرفتند.

۸ – باز هم یک سؤال باقی می‌ماند. فرض بر این گذاریم که استدلالها حتی در مورد احتراز کارگران از ادامه اعتصابات پیشین درست باشد، تکلیف درهمرفتگی مبارزه با اساس گرسنگی، فلاکت و مرگ ناشی از گرسنگی چه می‌شود؟! اعتصاب یک گزینه دلخواه نیست که اگر شرائط مناسب و اوضاع مقتضی بود انجام گیرد، جبر زنده ماندن

کارگران و کودکان آنان است. لایه یا لایه هائی از طبقه کارگر دست به اعتصاب می‌زنند زیرا فشار فقر و نداری و قلت مزد، حتی بقا را برایشان غیرممکن ساخته است. چرا این کارگران، مبارزات عادی خود را ادامه ندادند؟ در مقابل این پرسش باید، چند نکته را تعمق کرد. اول: اعتصاب برآیند توافق، همرزمی، همپیوندی کل کارگران، حداقل در وسعت یک کارخانه یا یک مرکز کار است. مجرد اجبار عده‌ای کارگر به اعتراض، لزوما به شروع اعتصاب نمی‌انجامد. ثانیا: بانیان و سلسله جنبانان اعتصاب‌ها لزوما فقیرترین‌ها نیستند، مبارزترین، پیشروترین، چاره گرترینها هستند. غیبت اینها ضربه سنگینی بر پیکر مبارزات است و حضور و غیاب یا فعال و منفعل بودنشان نقشی مهم در کثرت و قلت اعتصابها بازی می‌کند. ثالثا: و این مهم است که توده وسیع کارگر اگر چه خیزش خیابانی نسل جوان را جنبش واقعی خود ندید اما بار کل مصیبت ها، سرکوب ها، کشتارها، کور شدن ها، مصدوم گردیدنها، زندان افتادن ها، شکنجه شدنهایش را به تمام و کمال تحمل کرد. چند ده هزار زندانی خیزش همگی افراد خانواده‌های کارگران بودند، هزاران مصدوم راهی بیمارستانها یا محکوم به درمان مخفی درون پستوها از همین طبقه می‌آمدند. توده وسیع کارگر بود که هزینه کل این رخدادها را می‌پرداخت. باید مقابل تمامی زندانها صف اعتراض تشکیل دهد، کنار مجروحان باشد، حفاظ جان و امنیت جوانانش گردد، معترض حکم اعدام عزیزانش شود، در گورستان‌ها مشغول تشییع جنازه کشتگانش باشد و صدها درد بدون درمان دیگر که کل اینها بر بند، بند زندگی توده کارگر از جمله مبارزاتش، اعتصاباتش تأثیر فاحش می‌گذاشت.

۹ – به گفته عربها «ثم ماذا؟» (بعدش چه؟) جنبش کارگری در وضعی که هست و تصویر شد قرار است چه خاکی به سر خود بیزد؟ درس آموزی خودجوش، تجربه اندوزی خودپو، اجتناب از رژیم ستیزی توخالی، فرار از مصادره شدن توسط اپوزیسیونهای راست و چپ بورژوازی، درک افتراق مبارزه طبقاتی خود با گمراهه «زن، زندگی، آزادی»، اینها هیچ کدام بی اهمیت نیستند، اما کدامین خراش را بر بن

بست کوه آسا، فرساینده پیش روی طبقه اش وارد می‌کنند، کدام روزنه برون رفت از برهوت تار فروماندگی، سردرگمی، تشتت و به دور خود چرخیدن را پیش پایش می‌آرد؟ معضل جنبش کارگری سهمگین تر از آنست که این سطح از درس آموزی‌ها و تجارب خودپوی طبقاتی بتواند زادراه برداشتن گامی برای چالش آن باشد. کل آنچه تشریح شد حتی نقطه قوتها در اساس گواه موقعیت مستأصل، مدفون جنبش کارگری است. این جنبش اسیر یک بن بست تاریخی است. جنس این بن بست، خارج بودن از ریل پیکار طبقاتی رادیکال ضد سرمایه‌داری است. بن بستی که موریانه وار قدرت مبارزه طبقه کارگر را می‌جود، سوهان وار می‌کاهد، از درون می‌پوساند، از برون می‌فرساید، نفوذ ارگانیک مسموم ترین آموزش‌های سرمایه‌داری در شعور، شناخت و پراکسیس پیکار توده‌های کارگر است. در اینجا زیست می‌کند، نشو و نما می‌نماید، نفیر می‌کشد، دستور می‌دهد که: کارگر هستی!، قرار است همیشه کارگر مانی!، ماندگاری سرمایه‌داری را مقدر دان! بر بلندای این باور، ناحقها را حق، کشتار آزادی را تلألو آزادی پندار!، شدت بیشتر گرسنگی، فقر، فلاکت، بی دارو و درمانی را امری طبیعی، در غیر این صورت عارضه بی لیاقتی چند دولتمرد بشناس! راه علاج را در کار بیشتر بین!، اگر طاقتت طاق شد خواستارعزل چند سیاستمدار و نصب چند مدیر لایق سرمایه‌داری باش! سرمایه‌داری حلال مشکلات است، همه حاجات را به بارگاه قدرت و تدبیر نظام بسپار! دولت، قانون، حقوق، پارلمان، نهادهای متنوع قدرت سرمایه، دموکراسی، حقوق بشر، قوه قضائیه، همگی برای اجابت همین حاجات به وجود آمده اند!! حق شکایت، اعتراض، برپائی اتحادیه، سندیکا، انجمنهای مدنی، دیوانهای دادرسی، عزل و نصب دولت‌ها داری!!

بن بستی که سرمایه سر راه پیکار رادیکال طبقاتی و ضد سرمایه‌داری کارگران کشیده است، باورها، خرافه ها، توهمات بالا است. جنبش کارگری بدون باز کردن این قفل، در هم کوبیدن این بن بست قادر به خروج از وضع موجودش نیست. این عظیم ترین فاجعه انسانی تاریخ عصر است و کلید رفع و محو آن در دستان توانای خود کارگران

قرار دارد. طبقه کارگر باید شالوده مبارزه برای ادامه زندگی در چهارچوب استمرار حاکمیت سرمایه‌داری را بر هم ریزد، این به معنای سر دادن شعار مرده باد سرمایه‌داری و زنده باد سوسیالیسم نیست!! متضمن این معناست که راه واقعی پیکار ضد سرمایه‌داری پیش گیرد، نقشی که از اواخر قرن نوزدهم تا امروز از یاد برده و ایفا ننموده است. باید مطالبات روزمره، نوع سازمانیابی، روایت شناخت، تعبیر قدرت، معنای اعمال قدرت، چشم انداز پیروزی، درک خود از سرمایه ستیزی، تشخیص خویش از محو سرمایه داری، همه اینها را بازآموزی طبقاتی، مارکسی، ضد کار مزدی کند. باید تقدس مبارزه برای مزد را در هم بشکند، مزدبگیری را طاعون زندگی بیند، خواستار تسلط بر سرنوشت کار و تولید گردد. عزیمت از کارگر این و آن کارخانه یا هر مرکز کار بودن را کنار بگذارند، در هیأت یک طبقه ظاهر شود، طبقه‌ای از جامعه موجود که تار و پود هستی این جامعه قفل پولادین فقر، فلاکت، بی سرپناهی، بیماری، بی داروئی و سایر سیه روزیهای او است. توده کارگر چاره‌ای ندارد جز آنکه به جای بهای نیروی کار یا کم و زیاد نمودن این بها، خواستار خارج شدن معاش، درمان، آموزش، رفاه خود از سیطره داد و ستد سرمایه‌داری شود. این افراشتن بیرق سوسیالیسم نیست، بازکردن یک روزنه روشن مبارزه ضد سرمایه‌داری است، باید به جای آویختن به قانون و حقوق ممهور به مهر حاکمیت بردگی مزدی به قدرت طبقه خود رجوع کند، سازمانیابی شورائی سراسری ضد کار مزدی طبقه اش را دستور کار نماید. به جای استغاثه از دولت برای گرفتن این «حق»!! و آن «آزادی»!! که در بهترین حالت باز هم نماد عریان همه ناحقی‌ها و سلب آزادیها است، قدرت سازمان یافته شورائی طبقه اش را وارد میدان کند، بورژوازی را مجبور به قبول خواستها و محکوم به عقب نشینی از سنگر توحش خود سازد. هیچ کدام اینها اتوپی نیست، ملموس ترین، حیاتی ترین کارکردهای قابل تحقق هستند. این رابطه سرمایه، نظام سرمایه داری، سازمانهای در هم تنیده شستشوی مغزی سرمایه و سپس رفرمیسم راست و چپ همجوش و همپیوند سرمایه‌داری است که بر انجام آنها مهر ناممکنی

می‌کوبد. طبقه کارگر ایران باید قفل این ناممکن انگاری‌ها را در هم بشکنند، باید در سنگر راستین توفانی جنگ ضد سرمایه‌داری مستقر گردد. در غیر این صورت در انتظار دهشتناک ترین روزها و سقوط به باتلاق بدترین تباهی‌ها باشد.

زلزله در بانکها، مرکز زلزله کجاست؟

فروردین ۱۴۰۲

با مروری شتابناک در شاخص تجارت جهانی سرمایه‌داری در گذشته‌های دور، اما فقط به قصد تمرکز بر روی ارقام دهه‌های اخیر شروع می‌کنیم. ایندکس عام داد و ستدها در سال ۱۸۰۰ یک و چهار دهم بوده است. این رقم تا سال ۱۹۰۰ یعنی در طول ۱۰۰ سال ۲۹ برابر شده است و بر مرز ۴۰ و دو دهم لنگر انداخته است. شاخص مذکور در سال ۱۹۳۰، چند سال پیش از شروع جنگ امپریالیستی دوم، به ۸۲ و هفت دهم رسیده است. جنگ نه فقط بساط گسترش اقتصادی را متوقف ساخت که شیرازه آن را درهم کوبید. با پایان جنگ دوران تازه‌ای از رشد تاریخا بی سابقه و انفجارآمیز سرمایه‌داری شروع شد. سال ۱۹۵۰ شاهد عروج ایندکس بازرگانی بین المللی به ۱۰۰ بودیم، داده اخیر در ۱۹۶۰ از دوبرابر عبور کرد، ۱۰ سال بعد مجدداً یک رشد شتابان دو برابری را پشت سر نهاد و در ۱۹۷۰ تا بالای ۴۷۶ پیش تاخت. این شاخص در سال ۲۰۰۰ میلادی با رشدی ۵۴ برابری نسبت به سال ۱۹۰۰ قله ۲۱۶۷ را فتح کرد. این ارقام را به خاطر بسپاریم و منحنی تغییرات را دنبال کنیم. مؤسسه آماری، پژوهشی «Ekonomi fakta» آنچه را در ۱۹۵۰ به عنوان سال پایه و ایندکس ۱۰۰ اعلام کرده بود در سال ۲۰۲۲ با رقم ۴۳۳۱،۶ گزارش می‌کند. داده‌ها تکان دهنده اند. شاخص تجارت جهانی سرمایه‌داری در دوره‌های مورد اشاره، طی ۱۰۰ سال اول از ۱،۴ به ۴۰،۲ افزایش می‌یابد، در ۱۰۰ سال منتهی به ۲۰۰۰ نیز از ۲۱۶۶،۶ عبور نمی‌کند اما در ۲۲ سال اخیر، در فاصله میان ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۲ مرز ۴۳۳۱ را پشت سر می‌گذارد.

به رویه دیگری از فرایند بالا، در برهه زمانی کوتاه تری از تاریخ سرمایه‌داری نگاه کنیم. از هنگام نطفه بندی این شکل تولید و دوران موسوم به «انباشت بدوی» تا

تمامی پیچ و خم‌های گسترش مانوفاکتوری، همکاری، ظهور صنعت بزرگ ماشینی، انقلابات عظیم و پی درپی صنعتی، تا سال ۱۹۶۰ میلادی که چندین قرن ادامه و استمرار داشته است حجم کل آنچه «تولید ناخالص سالانه جهانی» نام دارد نهایتا به رقم ۱۰۸۸۱ میلیارد دلار امریکا افزایش می‌یابد. این رقم در پایان دهه مذکور به ۱۸۰۴۹میلیارد، در شروع دهه ۹۰ سده پیش به ۳۵۸۷۴ میلیارد دلار می‌رسد. سال نخست هزاره سوم پشت مرز ۴۸۲۲۲ میلیارد دلار می‌ماند و قادر به عبور نمی‌شود. بیست سال بعد در ۲۰۲۱ اوج می‌گیرد و سقف ۸۶۶۵۳ میلیارد دلار را شکاف می‌زند. هر دو روند واقعیتی را پیش چشم می‌آرند که قبول آنها از پیش، حتی بدون رؤیت هیچ داده و رقم برای هر فردی مفروض است. اینکه سرمایه‌داری هر چه از نقطه پیدایش خود فاصله گرفته و به زمان حال نزدیکتر شده است، ابعاد گسترش خود را غول آساتر و کهکشانی تر کرده است. هدف از آوردن داده‌ها یا استناد به آنها نه بازگوئی این فرض متقن که فقط مقایسه‌ای ساده و سرانگشتی میان گذشته‌های دور تا اواسط نیمه دوم قرن بیستم در یک سو و شروع دهه هفتاد آن قرن تا امروز در سوی دیگر است. **توجه کنیم که در فاصله میان ۲۰۰۰ تا امروز، سرمایه‌داری سه بحران کوبنده و سراسری، بحران شروع هزاره سوم، بحران غول پیکر و کم بدیل ۲۰۰۸، بحران همزمان با پاندمی کرونا را تحمل کرده است، با همه این ها، باز هم در طول ۲۰ سال اخیر به لحاظ حجم تولید ناخالص سالانه جهانی دو برابر کل فاصله میان قرن چهاردهم تا بیستم و از جهت حجم تجارت بین المللی، به گونه‌ای بارز بیش از دو برابر همان دوره چندین سده، رشد هیولائی داشته است!!**

توسعه سرمایه‌داری مقدم بر هر چیز توسعه پیش ریز سرمایه یا سیر تصاعدی «سرمایه الحاقی» سالانه است. روند گسترش تولید ناخالص یا حجم تجارت جهانی، درهمان حال که حدیث انکشاف همه تبعات فرایند بسط سرمایه‌داری است، گزارش

افزایش حیرت زای سرمایه‌ای است که سال بعد از سال وارد پروسه تولید، گردش و کل پویه دورپیمائی سرمایه می‌گردد. آمارها در این زمینه دقیق نیستند. بر اساس آخرین سند منتشره «کردیت سویس» درسال ۲۰۲۲، ارزش کل دارائیهای موجود کشورها پس از کسر حدود یکصد تریلیون دلار بدهکاری آنها بالغ بر چهارصد و شصت و سه تریلیون و پانصد و شصت و هفت میلیارد دلار (463 567 000 000 000) بوده است. «گروه بوستون» بر رشد بالای ۱۰٪ ارزش این دارائیها در طول سال اخیر تأکید نموده است. ارزش دقیق کل سرمایه در گردش جهان را نمی‌دانیم، اما برخی داده‌ها در این گذر می‌توانند ملاط تصویری کم یا بیش قابل قبول باشند. در سالهای پایانی هزاره دوم میلادی، زمانی که ارزش کل تجارت سالانه جهانی از ۳ تریلیون دلار تجاوز نمی‌نمود، ارزش سرمایه درگردش دنیا مرز ۱۰۰ تریلیون دلار را پشت سر نهاد. رقم نخست (ارزش داد و ستدهای بین المللی) در سال ۲۰۲۲ بر اساس بسیاری گزارشها، تا ۲۹ تریلیون دلار بالا رفته و به مرز ۱۰ برابر آغاز قرن رسیده است. اگر میزان سرمایه در گردش جهان به طور تقریب با همین شتاب افزایش یافته باشد، اکنون شاهد تراکم بیش از ۱۰۰۰ تریلیون دلار سرمایه در دنیا می‌باشیم.

نکته اساسی آنست که حجم افسانه‌ای سرمایه بالا همان گونه که فقط طی سال اخیر بیش از ۱۰٪ بالیده است، بدون انقطاع نیاز به افزایش ارزش دارد. درغیر این صورت موضوعیت سرمایه بودن را از دست می‌دهد. رقم ۱۰۰۰ تریلیون مستقل از آنکه در چرخه تولید به سر برد، در حوزه گردش ایفای نقش کند، سرمایه بانکی، اوراق سهام شرکتها در بازار بورس، زمین، ساختمان، تأسیسات پایه‌ای یا هر حالت دیگر داشته باشد، باید سهم خود را از اضافه ارزش سالانه کل دریافت دارد. چند نکته در این گذر حائز اهمیت است. هر ریال تولید و تحقق ارزش جدید نیازمند عبور سرمایه از فرایند سامان پذیری است، اما زادگاه و محل پیدایش ارزش ها، فقط حوزه تولید و کمانه ایفای نقش کار مولد است. کل کار حاضر در پروسه دورپیمائی، اعم از مولد یا اشکال

عدیده کار غیرمولد، نیاز سامانیابی ارزشهای نوین و بازتولید ارزش‌های پیشین هستند، اما فقط در حلقه خاص تولید، محل تبدیل پول به سرمایه مولد با دو جزء ثابت و متغیر است که ارزش‌های نوین آفریده می‌شود.

بخش ثابت سرمایه فقط ارزش موجودش را به کالای جدید منتقل می‌کند و هیچ ریالی ارزش جدید نمی‌آفریند، هر چه تولید و بر ارزش‌های پیشین افزوده می‌شود صرفا کار جدید یا زمان کار زنده‌ای است که کارگر انجام می‌دهد و به کار مرده سابق ملحق می‌گردد. به بیان دیگر منشأ کل اضافه ارزش‌ها اعم از سود، بهره زمین، اجاره بها، بهره بانکی، همه و همه بخش متغیر سرمایه یا همان کار زنده توده‌های وسیع کارگر است. پس برای پیگیری سرنوشت سرمایه و تکلیف ارزش افزائی و سودآوری آن باید نقش این بخش سرمایه و رابط اش با بخش دیگر یا کل سرمایه را کاوید. این سرشت شیوه تولید سرمایه‌داری است که تمامی دستاوردهای دانش، پژوهش، تکنیک و مدرنیزاسیون صنعت را اهرم ارتقاء بارآوری کار می‌کند. ماشین‌ها و سیستم‌های الکترونیکی اسرار آمیز پیچیده هر دوره، به رغم همه نوآوری و نقش بازی حیرت زای خود هیچ ارزش تازه‌ای نمی‌آفرینند، قدرت اعجاز آنها این است که به نیروی کار زنده امکان می‌دهند تا در زمان هر چه کمتر کالاهای هر چه انبوه تری تولید کند. بانی فوران بارآوری کار می‌شوند. در همین راستا باعث بالارفتن حجم و مقدار اضافه ارزش‌ها می‌گردند.

افزایش بالا اما زیر فشار روند سرشتی و درون جوش دیگر سرمایه به سمت خنثی، توقف و بحران آفرینی می‌تازد. سیر صعودی بارآوری کار معنایش آنست که کارگر در زمانی کوتاهتر حجم سهمگین تری کالا می‌آفریند، برای تولید مقدار معینی محصول، مقدار کار زنده کمتری لازم می‌شود. کارگرانی کمتر حجم انبوه تری مواد خام و ماشین آلات یا کلا سرمایه ثابت را به کار می‌اندازند، نسبت دو جزء سرمایه به سوی تغییر می‌رود. جزء متغیر کمتر و جزء ثابت عظیم تر می‌شود. این روند که خود، قانون قهری سرمایه‌داری است، روند افزایش اضافه ارزش توسط کار بارآورتر را به چالش

می‌گیرد، نرخ سود را به ورطه افت می‌افکند، این افت را از کمی بودن به حالت مطلق در می‌آورد، سرمایه را به وضعی می‌راند که از آن به «پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید ارزش اضافی» یاد می‌کنیم. وضعی که مبین طغیان بحران است. بحث ما این جا به هیچ وجه توضیح بحران و موضوعات پیوسته آن نیست، قرار است مرکز وقوع زلزله بانکی روز را اشاره کنیم.

سرمایه‌داری برای چالش بحرانها که گریزناپذیر این شیوه تولیدند، اهرم ها، راهکارها، مکانیسم‌های چاره ساز درونی دارد. در طول تاریخ، این اهرم‌ها را کارسازتر هم کرده است. آنچه امروز دولت ها، بازار بورس و سیستم بانکی نه در شکل مشتی نهاد برنامه ریزی، سیاستگذاری، اجرائی، بلکه به مثابه سرمایه آگاه، قادر، تصمیم گیرنده، سیاستگذار، برای مقابله با طوفان بحرانها انجام می‌دهند در قیاس با آغاز قرن بیستم حتی اواسط آن سده، دهها بار تعیین کننده تر و چاره گرتر است. رقمی که در طول همین چند دهه اخیر دولتها با استفاده از قدرت قهر اقتصادی، سیاستگذاری خود از کار پرداخت شده طبقه کارگر سلاخی و سرمایه یا سود سرمایه داران ساخته‌اند تا بحرانها را به چالش کشند، با هیچ تکنولوژوی ماوراء مدرن کامپیوتری قابل احصاء نیست، فقط این را می‌دانیم که این دولتها در همین لحظه فعلی در حال سیاستگذاری برای بازگردانی ۱۰۰ تریلیون دلار مزدهای دریافتی کارگران به کار اضافی یا سود سرمایه داران هستند. بازار بورس نیز در یک چشم به هم زدن هیولائی ترین پالایش‌ها را در کل سرمایه جهانی انجام می‌دهد، ریال به ریال پس اندازهای احتمالی کارگران دنیا و حجم عظیمی از سرمایه‌های متعلق به پائین ترین لایه طبقه سرمایه دار جهان را به نفع تراستها و غولهای عظیم الجثه صنعتی، مالی می‌پالاید و از حجم سرمایه کل می‌کاهد. همین بازار بورس و سیستم بانکی کمک می‌کنند تا حجم نسبتا چشمگیری از سرمایه جهانی موقعیت «سرمایه مجازی» احراز کند. سرمایه‌ای که با ایفای نقش به مثابه جزئی از سرمایه غول‌های صنعتی، مالی، نیاز این هیولاها به پیش ریز حجم هرچه نجومی تر سرمایه را پاسخ می‌گوید و همزمان با تن دادن به

نرخ سودی پائین، پویه افت نرخ سود عمومی مستولی را کند می‌سازد. عملکردهائی که در برایند مشترک خود نقش مهمی در چالش بحران ایفاء می‌کنند. نکته مهم و پایه‌ای در این رابطه آنست که کل چاره گری ها، راهبردها، سیاست گذاریها، برنامه ریزی‌ها و نقشه عملهای سرمایه‌داری در عرصه مقابله با کاهش نرخ سود و چالش بحران نهایتا، سرشکن ساختن بار بحران‌ها بر سینه معاش، رفاه، درمان، آموزش توده‌های کارگر یا کاستن از حجم کار با اجرت به نفع کار بدون هیچ اجرت است.

سرمایه‌داری با بحران زائی به دنیا آمد، از آن روز تا امروز کل فقر، فلاکت، ادبار این بحران‌ها را بر دوش توده‌های کارگر انداخته است. در کنار افزایش شدت استثمار، وخامت مشدد شرائط کار، از رخدادهای تاریخی معین مانند انقلابات بهت انگیز تکنولوژیک، صدور کالا و سیاستهای مستعمراتی، صدور سرمایه و گشایش حوزه‌های نوین انباشت، گسترش سرمایه‌داری به اقصی نقاط عالم، استثمار وحشیانه نیروی کار ماوراء ارزان چند میلیارد سکنه زمین، کاهش متوسط ترکیب آلی سرمایه کل به یمن همین صدور بی مهار سرمایه و پیش ریزش در حوزه‌های با ترکیب نازل، بعلاوه کل اهرمهای کارسازی که قبلا اشاره شد، آری با استمداد از همه اینها، خود را از مهلکه بحرانها بیرون آورده است. همزمان و همامیز ابعاد عظمت، کوبندگی، ویرانسازی و زلزله گون شدن بحران را هم را به اوج برده است. فرایندی که به نوبه خود و زیر فشار همان تناقضات سرشتی انفجارآمیز سرمایه‌داری ظرفیت سرمایه برای به کارگیری، اعمال، انکشاف، افزایش و ثمربخشی مکانیسم‌های چالش بحران را دچار افت فاحش کرده و به ورطه تناقض مرگبار انداخته است. نمود عینی عریان این واقعیت را در بحران ۲۰۰۸ شاهد بودیم. سرمایه جهانی با بسیج فوری و سراسری کل زرادخانه‌های فکری، چاره گری، علمی، کل قدرت دولتی، نهادهای بین المللی، مؤسسات معجزه گر برنامه ریزی و سیاستگذاری، در کوتاه ترین زمان تریلیون‌ها دلار معیشت، رفاه، درمان، آموزش و امکانات اولیه زیستی میلیاردها انسان را سلاخی و به حساب سرمایه داران واریز کرد. بحران ظاهرا عقب نشست اما فقط حالت سونامی وار خود را تعدیل

نمود و همچنان در شریان هستی سرمایه توفید. بر اساس آمارها تولید ناخالص جهانی در فاصله ۲۰۰۸ تا ۲۰۲۱ حدود ۲۳ تریلیون دلار افزایش داشته است. از این رقم بالغ بر ۱۴ تریلیون دلار فقط خاص سرمایه اجتماعی چین و ۲ تریلیون دلار مربوط به رشد سرمایه اجتماعی هند بوده است. اگر این دو رقم را از ۲۳ تریلیون کسر کنیم، ۷ تریلیون دلار باقی می‌ماند که مبین افزایش میزان تولید ناخالص داخلی همه کشورهای دیگر از جمله ایالات متحده و اتحادیه اروپا در طول ۱۴ سال است. دو قاره‌ای که حجم سرمایه در گردش آنها از ۵۰۰ تریلیون دلار افزون است. این داده‌ها در کنار آنچه پیش تر آوردیم، بیش از حد تکان دهنده و هشدارآمیزند. عصاره سخن آنست که حجم ۱۰۰۰ تریلیون دلاری سرمایه جهانی باید به سود سالانه‌ای حدود ۸۶ تریلیون دلار و نرخ سودی در مرز ۸،۵٪ تن دهد!! از یاد نبریم که شدت استثمار نیروی کار و نرخ اضافه ارزشها در همه جای جهان به اوج رفته و انفجاری شده است اما نرخ سودها با شتابی فزاینده روند افت پیموده است. روندی چنان بحران زا که سرمایه‌داری را تاریخا به ورطه‌ای ویژه سوق داده است. ورطه‌ای فاقد ظرفیت خروج از بحران، موقعیتی که در آن سرمایه برای بقای خود فقط یک راه پیش رو دارد. اینکه بی امان سهم کار لازم طبقه کارگر را به سمت نازلترین مقدار راند و کفه کار اضافی را هر چه سنگین تر سازد.

سرمایه‌داری تاریخا این مسیر را پیموده است، از دهه هفتاد سده پیش به این طرف بر حدت، شدت، شتاب آن به شکل بهت انگیزی افزوده است. هر سال که می‌گذرد این شدت و شتاب رعب انگیزتر می‌گردد. همه داده‌ها از انفجاری شدن سرمایه‌داری و بحرانهایش حکایت دارند. اما نکته اساسی تر نه نفس انفجاری تر شدن بحرانها یا حتی بحران خیزی سرمایه‌داری بلکه کاهش تاریخا بی سابقه ظرفیت سرمایه جهانی برای انکشاف، ارتقاء و اعمال اهرمهای چالش بحران است. رخداد افزایش سرطانی قیمت‌ها در سراسر جهان و به گونه‌ای فاحش تر در اروپا و امریکا از قعر همین وضعیت سر بیرون آورده است. در این مورد بحثی جداگانه لازم است. خیلی کوتاه فقط بر چند

نکته انگشت می‌گذاریم. مقدم بر هر چیز، خلاف آنچه تاریخا اتفاق افتاده است، سرمایه‌داری باید و می‌بایست از همان آغاز به سمت کاهش مداوم قیمت‌ها پیش رود!! افزایش پرشتاب و غیرقابل مهار بارآوری کار که ذاتی این نظام و یگانه هدف کلیه انقلابات صنعتی، تکنولوژیک بوده و هست، علی الاصول باید چنین روندی احراز می‌نمود!. بارآوری افزون تر کار یعنی کاهش زمان کار اجتماعا لازم متبلور در هر واحد کالا، فرایندی که معنای زمینی غیرقابل تفسیرش ارزان شدن کالاها است اما آنچه عموما، از آغاز و از شروع قرن بیستم به طور اخص، در شکل فاحش رخ داده است، رویه متضاد این روند است. قیمت‌ها به ویژه از مقطع زمانی مورد تأکید بدون استثناء روند صعودی داشته است. رخدادی که به نوبه خود گریزناپذیر است. سرچشمه افزایش قیمت‌ها سیر مستمر، فزاینده و گاه سرطانی بالارفتن ترکیب ارگانیک سرمایه است. دقیقا همان شاخصی که عامل و بانی گرایش رو به تنزل نرخ سود و طغیان بحران‌ها است.

قیمت‌ها تحت سیطره رقابت سرمایه‌ها در قلمروهای مختلف، در بازارهای داخلی و جهانی سرمایه داری، با دخالت عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد، اما کارکرد این اهرمها و عاملها قهرا باید بر ساحل کار اجتماعا لازم موجود در کل کالاها لنگر اندازد. سرمایه داران در پویه تشکیل قیمت‌های تولیدی، قیمت‌های بازار، سود مورد انتظارشان را فقط برای حجم سرمایه به کار رفته در تولید کالا تقریر نمی‌کنند، آنها سود سرمایه حاضر در فرایند آفرینش این محصولات اعم از ثابت و متغیر، گردشی یا استوار را می‌خواهند. فرایند تشکیل قیمت‌های بازار، تولیدی و سرانجام تعیین نرخ سود عمومی، با فشار همه عوامل دخیل و اثرگذار این روند، مانند رقابت، عرضه، تقاضا با رجوع به مؤلفه اخیر یا همان زمان کار اجتماعا لازم نهفته در کل کالاها، به فرجام می‌رسد. این بدان معنی است که سود کل سرمایه استوار حاضر در فرایند تولید نیز مطابق با نرخ سود عمومی در قیمت تولیدی هر محصول وارد می‌شود. ریشه «تورم» اینجا است. چیزی که اقتصاد سیاسی و اقتصاددانان سرمایه‌داری تاریخا آن را از

دسترش شعور کارگران دور کرده اند. یک بار دیگر تصریح کنیم که سرمایه‌داری به عنوان شیوه تولید قافله سالار حیرت انگیزترین انقلابات صنعتی، تکنیکی، علمی، افزایش بارآوری کار و به کارگیرنده کل اینها برای سود کهکشانی و خودافزائی نامتناهی، باید مستمراً قیمتها را به سمت کاهش می‌راند، اما حاصل تناقضات قهری انفجارآمیز این نظام آن است که همین بارآوری افزون تر کار، عامل فوران قیمتها است. سیر صعودی ترکیب آلی سرمایه به صورت اخص در کشورهای پیشرفته، به همان سیاق که نیروی محرک پویه افت نرخ سود، قانون شدن این افت و بروز سونامی بحرانها است. سلسله جنبان صعود حاد قیمت‌ها نیز هست. این فرایند در برهه کنونی تاریخ تکامل سرمایه‌داری به نقطه انفجار نزدیک شده است. این به معنای نابودی سرمایه‌داری نیست. محو این نظام بدون عروج سازمان یافته، آگاه، سراسری، شورائی، ضد کار مزدی جنبش کارگری ممکن نیست، اما حتی غیبت و کمای این جنبش نیز نمی‌تواند سرمایه‌داری را از غلطیدن به ورطه آتشفشان بحرانها نجات دهد.

پاندمی کرونا در فاصله میان ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۱ اگر نه در شکل عامل درون زای موجد طغیان بحران، اما با کاراکتر عنصری بیرونی و حائز همان ظرفیت یا قدرت توفش، کل سرمایه جهانی را دچار بحران کرد. در طول دو سال، پروسه پیش ریز سرمایه از گسترش معمول باز ماند، میزان «تولید ناخالص داخلی جهانی» از افزایش جاری باز ایستاد، پسرفت پاندمی در پایان ۲۰۲۱ سرآغاز تقلای طبقه سرمایه دار و دولت‌های سرمایه‌داری برای از سرگیری هر چه نیرومندتر پروسه انباشت شد. این امر اتفاق افتاد و سهمگین پیش رفت، دولت ها، انستیتوها، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از فرایند تبدیل نرخ‌های **منفی** به نرخ‌های **مثبت رشد** ۴ تا ۱۵ درصدی گفتند، داده هائی که کم یا بیش واقعیت داشتند، اما این بازیابی و رشد، زیر مهمیز همان متوسط ترکیب آلی بالای سرمایه، قادر به احراز نرخ سود دلخواه نبود، نرخ اضافه ارزش‌ها مثل همیشه جهشی بالید اما نرخ سودها در پس بن بست کوبنده تناسب میان حجم انباشت با حجم ارزش اضافی ها، به ویژه نرخهای این دو، قادر به تکان مطلوب باب

طبع سرمایه نگردید در چنین وضعی سرمایه چاره‌ای ندید جز آنکه فرایند تشکیل قیمت‌ها و نرخ سودها را عرصه چالش افت نرخ سود کند. این روند ماهها پیش از شروع حمله روسیه به اوکراین آغاز شد اما جنگ فرصتی طلائی برای دولت ها، طبقه سرمایه دار و بازار جهانی سرمایه‌داری پدید آورد تا آنچه را که سرمایه از درون و در پویه تشکیل قیمتها و نرخ سودها انجام می‌دهد، با دستاویز «شرائط خاص جنگی» تکمیل کنند. فردای شروع جنگ قیمت‌ها سیر صعودی هیستریک گرفت. چنین وانمود و القاء گردید که گویا اوکراین تنها و تنها مرکز تولید کل محصولات دنیای سرمایه‌داری بوده است!! و گویا این یگانه منبع و یکتا سرچشمه آفرینش کل تولیدات در عرض چند ساعت زیر فشار گلوله بارانهای ارتش روس نه فقط قادر به تولید هیچ قوطی کبریتی نیست که هر چه در طول سالیان متمادی تولید و به سراسر جهان صادر کرده است نیز در انبارها تباه و از خواص مصرفی ساقط شده اند!! سرمایه داران و دولت‌ها بر طبل طلوع چنین شرائطی کوبیدند تا با یک تیر دو هدف زنند. در یک جا با افزایش بهت آور بهای کالاها بخش مهمی از کار پرداخت شده طبقه کارگر جهانی را به کار پرداخت نشده تبدیل کنند و از این طریق به چالش افت نرخ سود و بستن سد درمقابل بحران پردازند. در سوی دیگر بورژوازی رقیب یا رژیم روز روسیه را نه فقط دشمن دموکراسی امریکائی!! بلکه باعث و بانی کل قحطی‌ها و مرگ و میر ناشی از گرسنگی، بی داروئی و همه فاجعه‌های انسانی معرفی نمایند.

زلزله در بانک ها

بانک معروف «سیلیکون ولی» شانزدهمین بانک بزرگ ایالات متحده، تراست مالی غول پیکری است که بیش از هر چیز و به طور اخص در عرصه تکنولوژی اطلاعاتی، فن آوری ها، صنعت رایانه‌ای فعال است. به سرمایه گذاریهای بزرگ دست می‌زند و داد و ستدهای تجاری عظیم را برنامه ریزی می‌کند. با شروع پاندمی کرونا و سرازیری سیل کمک‌های دولتی به حساب سرمایه داران از خزانه معاش سلاخی شده میلیاردها کارگر جهان در یک سو و نیل سازمان کار سرمایه‌داری به بهره گیری هر چه کم

هزینه تر از نیروی کار طبقه کارگر بین المللی در هفت پستوی خانه‌ها به عنوان یک خیز طلائی ارزان سازی هزینه تولید، این غول مالی فرصت یافت که دامنه فعالیتهایش را به شکلی چشمگیر توسعه دهد. حجم سرمایه خود را در عرض مدتی کوتاه تا ۲۰۹ میلیارد دلار بالا برد، به پرداخت وامهای طویال المدت با بهره‌های نازل پرداخت. از این طریق خیل کثیر مشتریان پیش ریز سرمایه در همان حوزه فن آوری و تکنولوژی رایانه‌ای را به سوی خود جلب نمود. سرمایه داران فراوانی از این بانک وام گرفتند و وام دریافتی را سرمایه خود ساختند. با استفاده از شرائط خاص اعطائی کووید ۱۹ و رونق طلائی بازار این قلمرو انباشت، سودهای نجومی کسب کردند. این سرمایه داران در همان حال بخشی از سرمایه مازاد خود را به صورت سپرده در اختیار «سیلیکون ولی» قرار دادند تا در ازای آن سود تضمین شده مطلوبی به چنگ آرند. ارزش این حجم بزرگ سپرده‌ها خیلی زود از مرز ۱۷۴ میلیارد دلار گذشت. بانک با کوه سرمایه ناشی از سودها و سپرده‌ها علاوه بر پرداخت وام ها، شروع به خرید اوراق قرضه دولتی از خزانه‌داری امریکا کرد. اوراق بهاداری که دولت ایالات متحده از طریق خزانه‌داری به فروش می‌رساند تا کسری بودجه ۲۰ تریلیون دلاری خود را ترمیم کند. سیلیکون ولی در شرائطی اقدام به خرید این اوراق قرضه نمود که نرخ بهره بانکی در امریکا صفر بود. این را داشته باشیم و به آنچه بالاتر گفتیم باز گردیم. روند افزایش قیمتها به مثابه دستاورد گریزناپذیر سیر صعودی متوسط ترکیب آلی سرمایه، در بازه زمانی بعد از عقب نشینی پاندمی کووید، به پیدایش وضعیتی خاص انجامید. قیمت‌ها دیگر هیچ جائی برای بالا رفتن نداشتند، تأثیرات کوبنده و مخرب آنها بر بهای تمام شده تولیدات در هر دو بخش تولید وسائل تولید و تولید وسائل مصرف، تنزل دهشتناک باقی مانده کار پرداخت شده کارگران و افت موحش توانائی خرید آنان، همه و همه پروسه تولید و سامان پذیری سرمایه جهانی را به سمت اختلال راند. در چنین وضعی فدرال رزرو امریکا و متعاقب آن همه بانک‌های مرکزی دنیا شروع به افزایش فاحش بهره وامها کردند. همزمان اینجا و آنجا نرخ سود سپرده‌ها را بالا بردند.

دولت‌ها در مقام سرمایه تصمیم گیرنده، ذیشعور، سیاستگذار، آگاه و برنامه ریز از درون نهادهای بانکی به این کار دست زدند چرا؟ به این توضیح مارکس توجه کنیم. «اگر بهره برابر صفر شود، سرمایه دار صنعتی یا تاجر خود را همسان کسی می‌بیند که با سرمایه شخصی خود کار می‌کند، کل سود متوسط را نصیب خود می‌سازد، سرمایه، استقراضی باشد یا صنعتی فقط آنگاه سرمایه است که سود یا اضافه ارزش آرد، در این میان هر چه نرخ بهره به صفر نزدیکتر شود، به همان میزان سرمایه استقراضی بیشتر حالت سرمایه شخصی سرمایه دار صنعتی را پیدا می‌کند.» (کاپیتال، جلد سوم، فصل بیست و سوم) بهره، سود، اجاره، کل آنچه در نظام سرمایه‌داری به شکل ارزش‌های جدید یا ارزش مازاد سرمایه و دارائی پیشین نصیب هر سرمایه دار یا هر بخش طبقه سرمایه دار می‌شود، همگی اجزاء ارزش اضافی تولید شده توسط توده‌های کارگر هستند. در این میان بهره نقشی از همه لحاظ فتیشیستی و جادوگر دارد. بهره مثل سود سرمایه صنعتی، تجاری از درون چرخه تولید زائیده می‌شود. سهمی از اضافه ارزش تولید شده در این چرخه است اما چنین القاء می‌کند که گویا رگ و ریشه دیگر دارد!! گویا پول است که پول آفریده یا سرمایه است که فی نفسه، مستقیم، بی نیاز از ورود به چرخه تولید، دور از استثمار نیروی کار و تصاحب کار پرداخت نشده طبقه کارگر، بدون هیچ کدام این‌ها سود به بار آورده است!! بر همین پایه تقسیم اضافه ارزش به بهره و سود فقط یک تقسیم کمی نیست، یک تقسیم کاملا کیفی هم هست. اگر سود، برملا و عریان خود را محصول چرخه تولید معرفی می‌کند بهره سرسخت و مُصر به مالکیت می‌آویزد و خود را مولود ملکیت می‌خواند!! رمزآمیزی بهره در همین نقابی است که بر چهره می‌زند و به یمن همین فتیشیسم به مالک سرمایه استقراضی، به بانک‌ها امکان می‌دهد تا بی نیاز از تحمل مرارت چرخ خوردن در هزینه سرمایه گذاری و محاسبات پیچیده کمانه تولید یا گردش و با صرف رجوع به نرخ سود مستولی، نرخی را برای خود اعلام و تنفید کند. فدرال رزرو و بانکهای مرکزی با مشاهده حجم کهکشانی سرمایه در گردش، حجم

اضافه ارزش‌های تولید شده، حدت خطر پیشی جستن نرخ انباشت از نرخ اضافه ارزش، به بن بست رسیدن افزایش قیمتها، چشم انداز توفیدن بحران، یگانه چاره کار را در این دیدند که رشد حجم و ارزش سرمایه در گردش را تا حد ممکن کاهش دهند، روند افزایش قیمت‌ها هم آماج چالش قرار گیرد. بالا بردن نرخ بهره بانکی شگردی بود که بانکهای مرکزی در اختیار داشتند، اما این کار در نظام سرمایه‌داری معنای زمینی بسیار مهمی دارد، جلوگیری از فوران حجم سرمایه در گردش یا فزونی قیمت‌ها ظاهر ماجرا است. آنچه در عمق و عمل اتفاق می‌افتد آن است که دولت‌ها به مثابه تشخص حکومتی سرمایه جهانی و قائم مقام هوشمند کل طبقه سرمایه دار دنیا دست به کار چالش حتی المقدور پویه افت نرخ سود و مقابله با طوفانی شدن بحران می‌گردند. این کار را بانکهای مرکزی به عنوان بخشی از ساختار قدرت سرمایه انجام می‌دهند. با افزایش نرخ بهره عملا سهم سود بخشی از طبقه سرمایه دار را به نفع کل طبقه و به بیان دقیق تر به نفع ماندگاری سرمایه‌داری تقلیل می‌دهند، این بخش را در شکل افزایش سهم بهره از کل اضافه ارزش ها، وثیقه بحران زدائی از چرخه تولید و ارزش افزائی سرمایه کل می‌سازند. آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که پائین ترین لایه طبقه سرمایه دار به دلیل افزایش نرخ بهره مجبور می‌شود سهم افزون تری از اضافه ارزش‌های خود را تسلیم بانکها کند، در همین راستا چه بسا خیل سرمایه داران این قشر، ورشکست شوند و پروانه سرمایه دار بودنشان ملغی گردد. موجودی بخش هائی از همین لایه سرمایه داران هم، توسط بازار بورس به ورطه پالایش می‌افتد، اما مراسم قربانی و پالایش به طور معمول در این حد متوقف نمی‌گردد. به طور معمول بانک‌های بزرگ را نیز در خود می‌بلعد، بانکهائی که بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را به همین سرمایه داران وام داده‌اند یا به یمن سپرده‌های این جماعت تأمین و نجومی نموده اند. این فقط در مورد لایه پائینی سرمایه داران است اما مقدم بر اینها و بسیار پیش از هر سرمایه دار کوچک یا متوسط، بخشی از طبقه کارگر است که به خاطر خرید خانه مسکونی، وسائل مورد نیاز زندگی، هزینه‌های انبوه

درمان، بدهکار بانکها است، این کارگران که شمارشان معمولا کم هم نیست، زبون و عاجز از پرداخت بهره‌های سنگین، هر چه دارند به حراج می‌گذارند و دار و ندارشان درو می‌گردد.

بانکهای «سیلیکون ولی» و سیگناتور نیز راه دیگری نداشتند جز آنکه قربانی بقای نظام متبوع خویش شوند. روایت اقتصاد سیاسی و سیر صوری ماجرا آنست که اولی کوه سپرده‌های مشتریان و سهم عظیم دارائی خود را به خرید اوراق قرضه دولتی از خزانه‌داری ایالات متحده اختصاص داد و این در شرائطی بود که نرخ بهره بانکی در امریکا حول محور صفر می‌چرخید، زمان گذشت، «تورم» بیداد کرد. فدرال رزرو وارد میدان گردید، بانک مرکزی ایالات متحده، نرخ بهره را از صفر به ۱، کمی بعد به ۲ و بالاتر، ماههای بعدتر به ۳ افزایش داد. روند رو به فزون بهره‌ها باز هم ادامه یافت و شتاب گرفت، به ۴٪ و بیشتر رسید و بالاخره تا نزدیک ۵٪ پیش تاخت. تصمیم فدرال رزرو در فرایند اجرا، بخش بسیار چشمگیری از ارزش اوراق قرضه دولتی خریداری شده توسط سیلیکون ولی را ذوب کرد و نابود ساخت. شانزدهمین غول مالی امریکا در یک چشم به هم زدن با مصوبه یک نهاد نیرومند دولتی به ورطه سقوط افتاد، مشتریان سراسیمه به فکر نجات سپرده‌ها و خروج دارائی‌های خود از بانک افتادند، دولت وارد صحنه مصاف شد، اما کار از کار گذشته و همه چیز «نوشداروی بعد مرگ سهراب» گردید!! اقتصاد سیاسی و نظریه پردازان بورژوازی نوع همین روایت‌ها را با تغییر و تبدیل‌ها و آرایش و ویرایش‌های ویژه در مورد سیگناتور و کردیت سویس هم بر قلم یا زبان می‌آرند، داستانهائی که گزارش نمای بیرونی رخدادها هم هستند اما همزمان مصداق جمله معروف مارکس نیز می‌باشند. اینکه «اگر ظاهر و باطن پدیده‌ها عین هم بود، آنگاه علم مقوله‌ای بی معنا می‌شد» اقتصاد سیاسی، عالمان اقتصاد سرمایه‌داری و شعور بورژوازی کارشان نه کاوش واقعیت‌ها که تحریف، مسخ و باژگونه گوئی آنها است. آنچه در مورد هر چند غول بانکی دنیا از سیلیکون ولی و سیگناتور گرفته تا کردیت سویس اتفاق افتاده است، عریان و صریح، حدیث حادثه‌ای فراتر از

سیر صوری رخدادها است. حقیقت این است که چرخه تولید سرمایه‌داری قادر به چرخش نیست، حجم هزار تریلیون دلاری سرمایه تلنبار در دنیا، تشنه سود برای بقا است. هر چه زمان گذشته است متوسط ترکیب آلی سرمایه در سطح جهانی به گونه انفجارآفرینی بالا رفته است. جزء ثابت این حجم غول پیکر سرمایه سر به آسمان کشیده و جزء متغیرش به طور نسبی به گونه فاحش افت کرده است. نرخ اضافه ارزش‌ها به اوج رفته و نرخ سودها تنزل کرده است. اقیانوس متلاطم اضافه اررزش‌ها کفاف آبیاری سلسله جبال‌های دهشت انگیز سرمایه را نمی‌دهد. نرخ انباشت مستمرا در حال پیشگیری از نرخ تولید اضافه ارزش است. بحران بدون انقطاع در چرخه تولید سرمایه‌داری می‌چرخد اما این بحران از مجاری گوناگون و با مکانیسم‌ها و ساز و کارهای متنوع به خانه ویران میلیاردها کارگر سرازیر می‌گردد. سرمایه‌داری در آستانه انفجاری تاریخی است. انفجاری که هیچ نشانی از احتضار فرجامین این نظام ندارد، حکم مرگ سرمایه‌داری را فقط و هزاران بار فقط قدرت سازمان یافته شورائی سراسری توده عظیم طبقه کارگر با دخالتگری آگاه، آزاد، برابر، توانا و خلاق آحاد این توده صادر می‌کند و لباس اجرا می‌پوشاند. این جنبش و این قدرت عجالتا در میدان نیست اما غیبت صغرای این قدرت به هیچ وجه مانع انفجار نظام بردگی مزدی نمی‌باشد، انفجار اتفاق می‌افتد اما سرمایه‌داری کل بار آن را بر زندگی کارگران سرشکن می‌سازد. این طبقه کارگر هر کشور و جنبش کارگری جهانی است که می‌تواند و باید تکلیف خود را با بود و بقای سرمایه‌داری مشخص سازد.

«منشور آزادی، رفاه، برابری» یا برنامه انقلاب بورژوا سکولار دموکراتیک؟!

اردیبهشت ۱۴۰۲

فرق بارز آنچه زیر نام «منشور آزادی، رفاه، برابری» انتشار یافته است با منشور ۲۰ امضاء، میثاق سلطنت طلبی موسوم به «مهسا»، بیانیه «همگامی» جمعیت لیبرال راست و چپ، پلاتفرم مشروطه خواهان یا خیل کثیر منشورهای در حال زاد و ولد، فقط یک چیز است. دومی‌ها یا بازگوی آرزوهای مدفون بورژوازی معزول سلطنت طلب هستند یا حدیث بازگشت به اصل چپ خلقی و همپیوندی مجددش با عموزادگان لیبرال راست، در پی پایان جنگ سرد و سقوط اردوگاه شوروی سابق می‌باشند. اما امضاء کنندگان منشور اخیر ظاهرا ابوابجمعی هیچ کدام این دو جماعت نیستند. آنها وراث وفادار «انقلاب بورژوا دموکراتیک طراز نوین»!! و صد البته با پیرایش ضدامپریالیستی و آرایش سکولار مدرنیستی می‌باشند. بانیان تنظیم منشور سوای آرایش و پیرایش مورد اشاره در هویت پیشین آشنای خود، یک گام قابل تأمل رو به جلو نیز برداشته اند. بی یا با ریا، بارقه هائی از حاصل سالیان متمادی نقد رادیکال رویکرد لغو کار مزدی و کارگران ضد سرمایه داری، بر رفرمیسم سرمایه آویز مستولی بر جنبش کارگری را تن داده اند، شاید هم خواسته‌اند زیب و زیور دموکراسی خواهی سکولار «ضد نئولیبرالی» و اصلاح طلبانه خویش بنمایند. «تعیین حداقل دستمزد ماهانهٔ کارگران براساس ثروتی که آنان در طول سال برای جامعه تولید کرده‌اند و اختصاص مقدار هرچه بیشتری از این ثروت به ارتقای سطح زندگی و رفاه کل مزدبگیران»، رایگان سازی بهداشت، دارو، درمان، آموزش، پرداخت بهای واقعی نیروی کار خانگی زنان تا پیش از الغاء کامل و فرجامین این نوع کار، از جمله این تأثیرپذیریها، هر چند متناقض، مشوب و مسخ آگین است. منشورنویسان در

فرمولبندی این موارد با کمال تأسف، آگاه، یا ناآگاه، نقطه عزیمت رادیکال طبقاتی یا جوهر سرمایه ستیز مورد تأکید رویکرد لغو کار مزدی را نقض نموده و قبض روح سرمایه آویز کرده اند، به سراغ متن مالامال از پراکنده بافیهای متناقض فریب آمیز و گمراه کننده منشور رویم.

۱– متن در شروع القاء می‌کند که دنبال رژیم ستیزی توخالی آویزان به دموکراسی طلبی فراطبقاتی و فاقد بنمایه کارگری و ضد سرمایه‌داری نیست. اما «دم خروس» درجا، از «لای عبا» بیرون می‌زند، مشت‌ها وا و «قسم‌های غلیظ حضرت عباس» رسوائی زا می‌شوند. به مطلع منشور نگاه کنید. «**بی‌تردید، بسیاری از مصائب و معضلات گریبانگیر جامعهٔ کنونیِ ایران ناشی از حکومت جمهوری اسلامی است. --- تبعیض جنسیتی و نابرابری حقوقیِ زن و مرد؛ پایمال‌کردن حقوق کودکان؛ سرکوب آزادی‌های سیاسی از جمله آزادی بیان، عقیده، مطبوعات و رسانه‌ها، تشکل، اعتصاب، تحصن، تجمع، راه‌پیمایی؛ سانسور کتاب، نشریه، فیلم، تئاتر، موسیقی و سایر عرصه‌های هنر، علم، و ادبیات؛ ترویج خرافات؛ تفتیش عقیده؛ تخصیص بودجه‌های نجومی به امور امنیتی، انتظامی، و نظامی و تشکیل نیروهای سازمان‌یافتهٔ حقوق و مواجب بگیرِ لباس شخصی برای سرکوب اعتراض‌های مردم، پایمال‌کردن حقوق شهروندانِ متساوی‌الحقوق و تقسیم آنها به شهروندان درجه یک، دو، و...، تقسیم جامعه به «خواص» و «عوام»، محدودیت آزادی عقیده؛ دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و تلاش برای برپایی حکومت دینی در این کشورها از طریق «صدور انقلاب»، دشمن تراشی، و جنگ افروزی، ... و در یک کلام تبدیل زندگی انسان‌ها به جهنمی آکنده از استبداد و بی‌حقوقی، رنج و عذاب، ناامیدی، مرگ و نیستی از جملهٔ این مصائب و معضلات است**» (نقل به اختصار)

دوستان نویسنده متن می‌خواستند برائت خود از سرنگونی طلبی توخالی و پای بندی خویش به قبول نقش سرمایه‌داری در ساقط سازی کارگران ازحقوق اولیه انسانی را به اثبات رسانند!!، اما نکته، نکته آنچه در متن همین برائت جوئی بر قلم می‌آرند، نقیض ادعای آنان است!! تبعیض جنسیتی و نابرابری حقوق زن و مرد، پایمال کردن حقوق کودکان، سرکوب آزادیهای سیاسی از جمله آزادی بیان، عقیده ... ترویج خرافات، تخصیص بودجه‌های کهکشانی به امور امنیتی، نظامی، پلیسی برای سرکوب اعتراض توده‌های عاصی، سلاخی حقوق شهروندان، تقسیم انسانها به افراد دارای درجات مختلف اجتماعی، دخالت در امور داخلی کشورها، تلاش برای برپائی حکومت‌های همساز با خود در جوامع مختلف، جنگ افروزی، تبدیل زندگی بشر به جهنمی آکنده از فقر، فلاکت، بی خانمانی، ذلت، هیچ کدام ابداع انحصاری جمهوری اسلامی نیستند، همگی از عمق هستی سرمایه‌داری می‌جوشند، تولید غیرقابل تعطیل چرخه تولید و نظم سرمایه‌داری می‌باشند، از جوهر وجود سرمایه قابل تفکیک نیستند. درون زاد و درون پوی این اختاپوس هستند، منشورنویسان اصرار دارند که «**بی‌تردید این مصائب و معضلات ناشی از وجود جمهوری اسلامی است**» (نقل به اختصار) اگر آنها می‌گفتند: رژیم اسلامی این توحش ها، درندگی ها، بشرستیزی‌های **سرشتی سرمایه‌داری** را در **نامتناهی ترین ابعاد، مخوف ترین مقیاس** بر هست و نیست توده کارگر تحمیل کرده و می‌کند یا هر جمله مشابه دیگر، بدون شک گزاره درستی از واقعیت بود، اما حرف آنان این نیست. رویه معکوس آن است، سنگ بنای گفتمان را بر دور ساختن هرچه بیشتر سرمایه‌داری از دسترس توجه و شناخت توده‌های کارگر استوار می‌کنند و ضمن این چشم بندی عمدی یا سهوی، اعلام می‌دارند که سرچشمه واقعی تمامی مصیبت ها، فاجعه‌ها و سیه روزی‌های حی و حاضر آوار بر زندگی دهها میلیون کارگر، یکجا به دینی بودن دولت، به وجود رژیم درنده اسلامی قفل است. چکامه‌ای که حرف دل کل بورژوازی معزول از حکومت و چشم انتظار عروج به عرش قدرت است. همه با هم، همنوا، همساز در یک سمفونی واحد می‌خوانند که توفان فقر،

سونامی گرسنگی، طغیان بیکاری، فلاکت و بی خانمانی، آپارتاید وحشیانه جنسیتی، کار کودکان یا حمام خون‌های زنجیروار معترضان ربطی به هستی و حاکمیت سرمایه‌داری ندارد!! اگر جمهوری اسلامی سقوط کند، مشکلات «همه انسان‌های این مرز و بوم»!! به طرفه العینی «با هم» حل خواهد شد!! این، سوای شستشوی مغزی توده کارگر تعبیر دیگری ندارد.

کدامین جامعه روز جهان سرمایه‌داری مالامال از تبعیضات بشرستیزانه جنسیتی نیست؟!! این کدام سرمایه‌داری ناشناخته در پشت کدام کوه قاف تاریخ است که انسانها در آن تقسیم شده نیستند!!، خواص و عوام ندارند!! کودکانش از حقوق انسانی برخوردارند؟!! سهم عظیمی از حاصل کار و استثمار کارگرانش هزینه برپائی و گسترش زرادخانه‌های نظامی، پلیسی، امنیتی نمی‌شود!! سرکوب آزادیهای سیاسی توده کارگر دستور کار دولتها نیست!! حقوق اولیه انسانی کارگران تضمین است!! بازار مهندسی افکار و معماری شعور انسانها تعطیل شده است!! اینکه جمهوری اسلامی یکی از درنده ترین، جنگ افروزترین، کارگرکش ترین، فاسدترین و زن ستیزترین رژیم‌های تاریخ سرمایه‌داری است و در سلاخی کودکان، راه اندازی حمام خون، امحاء آزادی ها، ساقط کردن استثمارشوندگان کارگر از نازلترین حقوق انسانی، شستشوی مغزی رعب آور انسان ها، نسل کشی‌های مستمر، انسداد انفجارآمیز مجاری حیات آدمها، زایش سونامی فساد، دزدی، تباهی و تحمیل فاشیستی تمامی اینها بر محکومان دوزخ سرمایه، دست همه دولتها را از پشت بسته است، **جای هیچ شکی نیست.** اما بحث بر سر این نمی‌باشد، سخن از تصویر باژگونه فریب آمیزی است که از سرمایه، نظام سرمایه داری، حکومت، دولت، ساختار نظم سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی سرمایه، به چرخه شعور و ذهن کارگران منتقل می‌گردد.

رژیمهای روز همگی، بدون استثنا رژیم سرمایه‌اند و آن می‌کنند که سرمایه می‌خواهد، این کار را در شرائط متفاوت، در جوامع مختلف، بخشهای متنوع دنیا یا قطب‌های متمایز سرمایه جهانی، به شکلهای رنگارنگ، با ساز و کارهای جوراجور

انجام می‌دهند. تمامی تمایزات اقتصادی ممالک، میزان سهم طبقه سرمایه دار یا سرمایه اجتماعی کشورها از اضافه ارزشهای حاصل استثمار توده‌های کارگر دنیا، ظرفیت بورژوازی هر کشور برای عقب نشینی در مقابل خواست‌های معیشتی، رفاهی، حقوقی، اجتماعی کارگران، همه را سرمایه تعیین می‌کند. جدا کردن حکومتها و کارنامه آنها از سرمایه داری، القاء این دروغ به مغز توده‌های کارگر است که گویا ریشه فقر، آپارتاید جنسیتی، گرسنگی، آلودگی‌های مرگ آفرین زیست محیطی، کار کودکان و سایر سیه روزی‌های مستولی دیگر، نه در وجود سرمایه که در عقب ماندگی و بی شعوری چند دولتمرد است!! این کار مستقل از آنکه آگاهانه و نقشه مند یا از سر جهل صورت گیرد، تیشه به ریشه جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است. تزریق این سموم به شعور کارگران تا همین امروز سیاه ترین فاجعه‌ها را بار آورده است. جمعیت وسیعی از نفرین شدگان این دوزخ گند و خون و وحشت، بسیار زمخت و آشکار، در مقابل کالبدشکافی‌های رادیکال مارکسی سرمایه، باد به غبغب می‌اندازند که «سرمایه‌داری خوب هم داریم»!! «این نظام اساسا بد نیست!!، نوع نفتی، رانتی، اسلامی آن بد، فلاکت آور و گرسنه پرور است»!! «زندگی مرفه تر کارگر اروپائی به خاطر صنعت پیشرفته تر، تکنیک مدرن تر، شایسته سالاری‌ها و بارآوری عظیم کار است، عکس تمامی اینها نیز در مورد ما کارگران ایران مصداق دارد»!! «کار ما ارزش زا نیست»!!، «صنعت ما بسیار بنجل و مونتاژ است»!!، «به همین خاطر مزد ما پائین است»!!! «بنیاد همه بدبختی‌ها در وجود مشتی آخوند دزد و فاسد رانت خوار و حاکمان بیسواد است!! اگر این وحوش جای خود را به نخبگان درس خوانده دانشگاهی، سکولار، کثرت گرا بسپارند، مزدها به اوج می‌رود!! رفاه طغیان می‌کند!! سراسر این دوزخ، بهشت می‌گردد»!!

بورژوازی در همه جناح بندی ها، رویکردها، سنگربندیهای ایدئولوژیک، الگوپردازی‌ها و تعلقات قطبی خود، صد سال و چند دهه است که این کاشته‌های ایدئولوژیک، فکری، سرمایه، در شعور توده کارگر را آبیاری، داشت و برداشت کرده است،

منشورنویسان نیز همین کار را می‌کنند، روز روشن تمامی تلاش خویش را به کار می‌گیرند تا بیان کاملا درست حقایق در مورد خرافه پروری، آزادی کشی، حق ستیزی، سفاکی، فساد، تباهی آفرینی، آپارتاید جنسیتی، نژادی، عقیدتی، کودک آزاری یا اشکال عدیده سبعیت‌های دیگر جمهوری اسلامی را دستاویز استتار ریشه‌های واقعی این تباهی ها، بربریت‌ها و بشرستیزی‌ها در نظام سرمایه‌داری سازند. اما سرمایه خود، جدا از نوع دولتش، مستقل از دموکراتیک، فاشیست، لیبرال، محافظه کار، دینی، لائیک، راست یا چپ بودن الگوی نظم اجتماعی اش، جدا از تمامی این حالت‌ها و پارادیم ها، زرادخانه بمب‌های وارونه پردازی، مسخ، جادو و جنبل بازی، خرافه پروری و شیادی است. سرمایه‌داری اساسا با شاخص پلید جادوگری، افسون، سحر وارد تاریخ زندگی بشر شده است. با پهن کردن بساط شستشوی شعور انسان، پایه‌های عام گسترش خود را مستقر ساخته است، تولید خرافه به رمزآمیزترین سیاق، جادو نمودن بشر به اسرارآمیزترین شکل، جزء لایتجزای پویه حیات، انباشت، ارزش آفرینی، بازتولید و دورچرخی سرمایه است. خرید نیروی کار نقطه آغاز هستی سرمایه‌داری است و این شیوه تولید در همین حلقه بدوی انباشت و زایش، همین خرید نیروی کار را «خرید کار» القاء می‌کند!!، شالوده هستی خود را بر بمباران شعور انسان استوار می‌سازد، معبر نمو و مسیر بالیدنش را با ملاط باژگونه پنداری، وارونه انگاری، جهل، جعل، مسخ، معماری می‌نماید، افکار پاسدار خودافزائی و بقای خود را دانش زندگی بشر جار می‌زند!!، ایدئولوژی فرارسته از منویات و نیازهای ماندگاری خود را، اصول، مرام، اندیشه مستولی بر دنیا می‌سازد، وجود واقعی طبقات را انکار و از چشم ها، فکرها می‌دزدد، افسون سیاه «ملت» را سلاح سنگ سازی ذهن، هستی، کارزار کارگر می‌کند. مبارزه گریزناپذیر طبقاتی توده کارگر را در کوره‌های سحر، جهل، فسون، ذوب می‌نماید و در قالبهای متنوع رفرمیسم راست، چپ، میلیتانت، مسالمت آمیز، بازطراحی و بازآفرینی می‌کند. دولت خود را دولت همگان!!، استثمار فرساینده، کاهنده، هلاکت افرین طبقه کارگر را خلق ثروت

ملی!! سرمایه سازی حاصل این استثمار را عمران طلائی جهان ویران!!، ارتش جنگ افروز بشریت کش خود را نیروی رهائی انسان!! نظم طاعونی بازتولیدش را قانون، حقوق و مدنیت متعالی انسانی!!، بمباران جنایت آمیز حق را پاسداری حقوق!! کشتار آزادی‌ها را منشور آزادی!! می‌خواند و این خوانش را شعور کارگر می سازد.

سرمایه، که خود شیره جان و حاصل مستقیم استثمار کارگر است، یگانه قدرت فائق، قاهر، مسلط، حاکم، فعال مایشاء، مستولی بر جهان هستی و تنها نیروی تام الاختیار تعیین سرنوشت بیش از ۶ میلیارد نفوس کارگر سکنه کره خاکی است. با این قدرت ماوراء بشری افسانه ای، به ۲۶ سرمایه دار طراز اول دنیا حق یقینی بلامنازع می‌دهد که به اندازه کل دار و ندار ۴ میلیارد نفر از نفرین شدگان ساکن زمین، سرمایه اندوزند، به این وحوش، حق می‌دهد که محصول کار و ارزش‌های آفریده نسلهای متوالی طبقه کارگر دنیا را سرمایه شخصی خود سازند. به «جف بیزوس» سرمایه دار مالک آمازون حق متقن بدون چون و چرا می‌بخشد که فقط یک صدم از دارائیهایش بیشتر از کل تولید ناخالص سالانه کشور ۱۱۰ میلیونی اتیوپی باشد. سرمایه چنین است، جامعه ایران هم بخشی از جهنم سوزان سرمایه‌داری است، جمهوری اسلامی نیز یکی از درنده ترین، سفاک ترین، فاسدترین، هارترین، انسان ستیزترین دولتهای این نظام است. هیچ دولتی را نمی‌توان از سرمایه و نظام سرمایه‌داری جدا نمود، دولت‌ها سرمایه تشخص یافته در ساختار نظم سیاسی، حقوقی مدنی هستند، رژیم هار اسلامی نیز سرمایه متعین در همین استخوانبندی سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی سرمایه‌داری است اما این رژیم در همان حال بربریت ها، سبعیت ها، حمام خون آفرینی‌ها و ساز و کارهای بشرستیزی خاص خود را دارد. یک نکته را به هیچ وجه و مطلقا فراموش نکنیم. کل این تمایزات باز هم نیازهای مبرم سرمایه و ساز و برگ ماندگاری سرمایه‌داری هستند. چیزی که منشور مصرانه می‌کوشد از انظار کارگران پنهان سازد.

۲– نویسندگان منشور با روایتی تمام عیار رفرمیستی و سرمایه آویز از مبارزه طبقاتی، به کارگران می‌آموزند که هر چه در این ۴۵ سال، بر سر آن‌ها رفته است، اساسا از ذات بد جمهوری اسلامی، سرشت ناپاک شریعت، مدنیت گریزی، سکولاریسم ستیزی و خرافه پرستی حاکمان دینمدار ناشی گردیده است، بنا بر این باید همدست و یکصدا فقط بر طبل سرنگونی این رژیم کوبید. سرچشمه بدبختی ها، گرسنگی ها، آپارتاید جنسیتی، آلودگی‌های زیست محیطی، ذلت ها، حقارتها، حمام خون ها، نه در وجود سرمایه، نه در قدرت سیاسی سرمایه‌داری با تعین ویژه جمهوری اسلامی که در رژیم اسلامی متشکل از مشتی دولتمرد جاهل، دزد، فاسد، سنت گرا، تمدن گریز، شرور، سفاک و راهزن است. باید این رژیم را ساقط ساخت و پیداست که برای پیروزی در این کار، باید دست به کار انقلاب شد. انقلابی که هیولای حاکم را از اریکه قدرت به زیر کشد، دولت جدیدی را بر جایش بنشاند، دولتی دموکراتیک، مدرن، سکولار، منزه از فساد، دزدی، خرافه پرستی که حقوق کل شهروندان را پاس دارد!! به تمامی آحاد جامعه آزادی بدون هیچ قید و شرط عطا کند!! در زندگی شخصی انسانها دخالت ننماید!! تبعیضات جنسیتی را از میان بردارد، به آلودگیهای زیست محیطی پایان بخشد، قانون قصاص، سنگسار، حجاب اجباری، دیه شرعی را ملغی سازد، دین را از دولت و آموزش و پرورش جدا کند، تسلط کامل زنان بر بدن خود را تضمین نماید، به کارگران مزد مکفی، به کشاورزان حقابه مناسب آب و زمین، به بی سوادان علم، به بیکاران کار، به بی خانمانها مسکن، به مناطق ویران آبادانی، به نواحی محروم آب و برق و بیمارستان بدهد، در امور داخلی دولت‌ها مداخله ننماید، پای بند حقوق بشر باشد، بحران آفرینی نکند، برابری حقوق ملیت‌ها را محترم بشمارد، نابرابری‌های عقیدتی، قومی، نژادی را از میان بردارد. در یک کلام به زبان آشنای احزاب اردوگاهی فاز «انقلاب بورژوا دموکراتیک» وفادار به مدرنیسم، سکولاریسم، را به تمام و کمال لباس اجرا پوشاند!!. آنچه منشورنویسان دانسته، ندانسته، با هر اراده، نیت یا افق تنظیم نموده و تسلیم شبکه‌های اینترنتی نموده‌اند همین است و البته تکمله معلوم

الهویه‌ای هم دارد. انقلاب بورژوا دموکراتیک طراز نوین، مدرن، سکولار، فراطبقاتی، ماوراء زمینی آنان قرار است پس از سرنگونی رژیم دینی حاکم، هموارساز راه مبارزه توده‌های کارگر علیه سرمایه‌داری گردد!! اینکه چرا دوستان نویسنده و بانی تنظیم منشور با سماجت زایدالوصفی سعی در استتار پیشینه و هویت این شکل منشورپردازی‌ها یا «برنامه حداقل، حداکثر» نویسی‌های اردوگاهی نموده اند، خیلی معلوم نیست. آنها می‌توانستند از همان آغاز این را اعلام دارند و تکلیف همه را با حرف‌های خویش روشن سازند، این کار را نکرده اند، شاید نگران آن بوده‌اند که آماج تهمت‌های بی پایه «کمونیست بودن» قرار گیرند!! اهمیتی ندارد، آنچه بسیار مهم، اساسی، حیاتی است پاسخ هائی است که باید به سؤالات زیر دهند.

اول: ما در ایران شروع دوره قاجار زندگی نمی‌کنیم، ساکنان سیه روز و نفرین شده جهنم سراسر متلاطم، مخوف، سوزان سرمایه‌داری هستیم. کل جمعیت این دوزخ، نه آن گونه که شما می‌پندارید، **خواص و عوام!!**، «طبقه متوسط»!! که فقط سرمایه دار یا کارگرند. در نقطه، نقطه این جهنم مبارزه طبقاتی جاری و گاه توفانی است. طبقه کارگر با وزن جمعیتی بالای ۷۰ درصد، **در طول هر سال**، بالغ بر **۱۸۰۰ میلیارد دلار** اضافه ارزش خالص تحویل صاحبان سرمایه و دولت سرمایه‌داری می‌دهد، توده‌های این طبقه خود در قبال این کوهسار عظیم تولید که یکراست سرمایه وحوش سرمایه دار می‌گردد، برای کل معاش، دارو، درمان، آموزش، ایاب و ذهاب، مسکن، آب، برق، گاز، کل مایحتاج بازتولید نیروی کار خویش و زنده نگه داشتن ارتش بردگان مزدی آتی سرمایه، در بهترین حالت حدود ۶۰ میلیارد دلار، با محاسبه‌ای سخاوتمندانه و خوشبینانه ۸۰ میلیارد دلار، با فرض دور از ذهن خیال آمیز ۱۰۰ میلیارد دلار دریافت می‌کنند، رقمی که با تمامی وهم آمیز و محال بودنش به یک دلار از ۱۹ دلار ارزش‌های آفریده سال آنها هم نمی‌رسد!! طبقه کارگر محکوم به تحمل نرخ استثماری چنین رعب انگیز است، همیشه و همه جا اسیر طاعون فقر، توفان گرسنگی، سونامی فلاکت، بی بهداشتی، بی داروئی، آلودگی‌های زیست

محیطی، آپارتاید طغیان آلود جنسیتی و تمامی بلیه‌های دیگر است، هر صدای اعتراضش گلوله باران می‌گردد، هر خواست معیشتی، هر مطالبه رفاهی، هر انتظار اجتماعی او با سرب داغ، شکنجه و تیرباران پاسخ می‌گیرد. نکته تعیین کننده، محل تمرکز و تعیین تکلیف آنست که کل این مصیبت ها، فاجعه ها، درندگی ها، تهاجمات فاشیستی، تطاول‌های تاتاریستی، فقط توسط سرمایه، دولت پاسدار نظم و ماندگاری سرمایه داری، پلیس و ارتش و پاسدار و لباس شخصی و روحانی و نیروی سرکوب فیزیکی، فکری سرمایه، ساختار نظم و سیستم قضائی سرمایه بر سر توده‌های کارگر آوار و بر تار و پود هستی آنها تحمیل می‌شود. این همان نکته بسیار تعیین کننده‌ای است که بانیان تنظیم منشور، فهمیده یا نفهمیده و به زعم ما چه بسا نفهمیده، آن را از دسترس شعور توده کارگر خارج می‌کنند!! در اینجا راهزنان حجاز، مهاجمان تاتار، قوم هون، لشکر چنگیز، سپاه تیمور، قبیله قریش، طایفه بنی اسد، بر جامعه حکم نمی‌رانند، طبقه سرمایه دار، دولت سرمایه و نظام بردگی مزدی است که بند، بند سرنوشت کار، تولید، زندگی دهها میلیون کارگر را تعیین می‌کنند. دولتمردان در هر لباس با هر اندیشه، ایدئولوژی، آئین، شریعت یا الگوی حکومتی، همگی سرمایه دار، سرمایه تشخص یافته، عوامل برنامه ریزی، اجرا، اعمال نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی، اخلاقی، اجتماعی سرمایه اند. قصاص، سنگسار، تعزیر، دیه شرعی، حجاب اجباری، امر به معروف و نهی از منکر، آپارتاید جنسیتی اسلامی، ولایت فقیه، استبداد مطلقه دینی، کور کردن چشم، بریدن دست و بینی و پا، گسیل خیل کثیر کودکان روی میدان مین ها، برای هموارسازی راه هجوم ارتشها، مثله نمودن اندام، اعدام، تمامی اشکال سبعیت، بربریت و جنایتی که در طول این ۴۵ سال توسط حکام دینی اعمال شده است، همگی در خدمت دفاع از کیان سرمایه بوده است. تمامی اینها ملزومات مبرم چرخه بازتولید و ارزش افزائی سرمایه، نیاز ماندگاری سرمایه‌داری و کارکرد متعارف یا نامتعارف قدرت سیاسی سرمایه برای رفع خطر جنبش کارگری از سر موجودیت نظام بردگی مزدی است. هیچ چیز عوام فریبانه تر و گمراه کننده تر از

آن نیست که جمهوری اسلامی را با تمامی تعینات بشرستیزانه اختاپوسی که دارد و داشته است، از هستی اجتماعی، طبقاتی اش، از واقعیت زمخت زمینی آن به مثابه سرمایه دولت شده در هیأت و الگوی خاص خودش جدا کنیم. این تفکیک اساسا و عملا کار نمایندگان فکری سیاه دل سرمایه در کارگاههای سلاخی شعور توده‌های کارگر است. نویسندگان منشور باید بدانند که دانسته یا ندانسته شریک فعال جماعت مذکور در ایفای این نقش شده اند. مبارزه علیه رژیم اختاپوسی اسلامی حاکم جدا از کارزار رادیکال ضد سرمایه‌داری نسخه پیچیده شده اپوزیسیون‌های رسوای سوداگر سود و قدرت بورژوازی است و تنها هدفش تبدیل طبقه کارگر به عمله کوکی بدون اراده و مزد تسویه حسابهای درونی طبقه سرمایه دار، عمله عزل یک رژیم و نصب رژیم دیگر سرمایه یا جایگزینی یک الگوی نظم سرمایه‌داری با الگوی دیگر نظام بردگی مزدی است. منشورنویسان نیز آگاه یا جاهل عین همین راه را پیش گرفته‌اند و در همین راستا گام بر می‌دارند. آنها فاش و آشکار مبارزه با رژیم و سرمایه‌داری را از هم تفکیک می‌کنند، برای هر کدام فاز ویژه‌ای قائل می‌گردند، به توده کارگر می‌گویند که الان وقت جنگ ضد سرمایه‌داری نیست، ریشه همه بدبختی‌ها فقط در وجود هیولای نفرت بار جمهوری اسلامی است. باید این رژیم را به زیر کشید و بعد از آن است که می‌توان به سراغ سرمایه‌داری رفت!!! گمراهه چندش آوری که حدود یک قرن جنبش کارگری جهانی را در کلاف خود پیچیده است و تأثیری از همه لحاظ تباه کننده و ویرانگر بر سرنوشت مبارزه طبقاتی کارگران دنیا داشته است.

دوم: فحوا و جوهر سخن دوستان آنست که با سرنگونی جمهوری اسلامی لیست خواسته‌ها و انتظاراتشان محقق خواهد شد!! چگونه؟ از درون کدام فرایند؟، با رجوع به کدامین توازن قوا؟ کدام آرایش طبقاتی؟ کدام آلترناتیو مشخص حکومتی؟ نقش بازی کدام طبقه اجتماعی؟، میداندارى کدامین جنبش با کدام قدرت سازمان یافته طبقاتی برای تحقق این خواست ها، و زنجیره طویلی از پرسش‌های دیگر که کل آنها به شکل بسیار رمزآمیزی بدون جواب مانده اند. آنچه در این میان با بیشترین وضوح مشهود

است فقط تناقض گوئی، آشفته فکری، مبهم بافی و گمراه کنندگی است. آیا قرار است کارگران در جنگ علیه جمهوری اسلامی و برای سرنگونی این رژیم، یکایک مطالبات لیست شده شما را لباس تحقق پوشانند؟؟ اگر جواب آری است، توده کارگر برای برداشتن هر گام موفق در این راه، نیازمند سازماندهی شورائی قدرت مستقل طبقه خویش است. اگر کارگران بناست چنین کنند و از زیج شناخت شما هم، ظرفیت و شایستگی این میدانداری را دارند، چرا به زنجیر پوسیده انقلاب ماوراء ارتجاعی بورژوا دموکراتیک طراز کهنه صدها بار شکست خورده منحط شما آویزان گردند؟!! به جای این کار، همین مبارزه روز، کارزار حاضر خود علیه استثمار، آپارتاید جنسیتی، دیکتاتوری، کودک آزاری، زن کشی، سلب آزادیها، آلودگی‌های زیست محیطی، همین پیکار همه جا و همیشه جاری برای معیشت و رفاه، آموزش، درمان، مسکن، حقوق اولیه انسانی را میدان سازمانیابی سراسری، شورائی، ضد سرمایه‌داری قدرت طبقه خود می‌سازند. با این قدرت همزمان و همامیز علیه سرمایه‌داری و دولتش می‌جنگند، به میزان وسع و توان خود دشمن را عقب می‌رانند، خواست‌های خویش را تحمیل می‌کنند و به سوی سرنگونی رژیم و نابودی سرمایه‌داری پیش می‌روند، چرا به جای این کار به دار پوسیده رژیم ستیزی توخالی فراطبقاتی شما آویزند و کل قدرت طبقاتی خود را «بُراق» معراج یک بخش ارتجاع بورژوازی به اریکه حکومت بر جای بخش دیگر سازند؟؟!!

حالت دیگر محتمل در پروژه «آزادی، رفاه، برابری»!! آکنده از تناقض و وارونه پردازی شما این است که خواستار جایگزینی جمهوری اسلامی با رژیمی هستید که پس از استقرار، لیست مطالبات منشورتان را جامه عمل پوشاند. در این صورت می‌پرسیم این بدیل حکومتی کدام است؟ چه مشخصاتی دارد؟، نماینده کدام طبقه اجتماعی است؟ دولت ۳۰٪ سرمایه داران است یا بناست کارگران خود دولتی تشکیل دهند، بالای سر خود قرار دهند، از آن بخواهند تا نظام بردگی مزدی را به گونه‌ای عادلانه، دموکراتیک، حقوق بشری، سکولار، بر آنها تحمیل نماید!!، در همان حال به

استغاثه‌های آنان هم گوش دهد و از شدت فقر، فلاکت، آوارگی و بدبختیهایشان بکاهد؟!! اگر هیچ کدام این‌ها نیست پس این آلترناتیو جدید الولاده حکومتی چه صیغه‌ای است؟ از درون کدامین نظریه پردازی‌ها روئیده است؟ محصول کدام آزمون مشخص تاریخی است؟ آیا ترکیبی از بن بلاها، هوشی مین ها، کیم ایل سونگ ها، ناصرها، قذافی ها، نهروها، کاستروها، تیتوها، مندلاهای قرن بیست و یکم در هیئت‌های آراسته سکولار، مدرن، دموکرات، غربگرا، متعهد، کارگر دوست، عدالتخواه، متمایل به گشایش راه گذار سوسیالیستی، منزه از خرافه گرائی، دینمداری، دیکتاتوری است؟؟!! از همه اینها بگذریم همان گونه که بالاتر هم اشاره شد اساسا قرار است این خواست‌ها را دولت آتی اجرا کند؟، بر رژیم اختاپوسی حاکم روز تحمیل شود؟، کارگران با قدرت خود محقق سازند؟، زیر بیرق دموکراسی خواهی و سکولاریسم بورژوازی به چنگ آرند؟ «باید قبای ژنده خود را به کجای این شب تیره بیاویزند»؟!! و انبوهی از سؤالات دیگر که در آشفته بازار مالامال از تناقض و تاریکی و گمراهه این منشور هیچ جوابی برای هیچ کدامشان یافت نمی‌شود.

۳ – منشور بر آنست که با تحقق لیست خواست‌های خود راه مبارزه ضد سرمایه‌داری جنبش کارگری ایران را تسطیح می‌کند!! این همان دروغ زشتی است که سوسیال دموکراسی در چهره‌های مختلف انترناسیونال دومی، بلشویستی، اردوگاهی، خلقی، «ضد امپریالیستی»، از سال‌های پایانی قرن نوزدهم، در سراسر سده بیستم تا امروز تحویل توده کارگر دنیا داده است. با همین فریب، جنبش کارگری جهانی را به فاجعه بارترین شکل ممکن در برهوت اصلاح طلبی میلیتانت یا مسالمت آمیز سرگردان و از سنگر کارزار طبقاتی ضد سرمایه‌داری خارج ساخته است. راه سوسیالیسم از دموکراسی می‌گذرد!! انقلاب دموکراتیک زیر بیرق رهبری پرولتاریا تنها معبر تاختن به سوی سوسیالیسم است!! باید اول دیکتاتوری را از میان برداشت بعد درفش پیکار ضد سرمایه‌داری افراشت!! و زنجیره طویلی از تئوری بافی‌های مسموم آکنده از خرافه و جهل و دروغ و فریب که طبقه کارگر بین آلمللی زیر آوار آن به وضعیت رعب انگیز

کنونی سقوط کرده است. از گنداب رژیم ستیزی توخالی دموکراتیک، رفاه طلبی سندیکالیستی سرمایه مدار، انقلاب دموکراتیک ضد مذهبی، کمپین جدائی دین از دولت، آپارتاید جنسیتی ستیزی سرمایه آویز، کثرت گرائی مسیحائی، پلورالیسم جوئی لیبرال، جنبش جلیقه زردی، نهضت نود و نه درصدی یا نوع این‌ها نه فقط هیچ روزنه‌ای بر روی کارزار رادیکال طبقاتی ضد سرمایه‌داری باز نمی‌شود که انفصال کارگران از ریل ستیز علیه بردگی مزدی ژرف تر، وحشتناک تر و انفجارآمیزتر می‌گردد. رفرمیسم هیچ گاه، در هیچ شکلش به هیچ وجه، ضدیت با سرمایه در زهدان نمی‌پرورد، دموکراسی طلبی میلیتانت، سرمایه ستیزی رادیکال مارکسی نمی‌زاید. بچه موش هر چه فربه تر شود آماده شیر شدن نمی‌شود. اگر بنا بود اصلاح دموکراتیک یا سوسیال دموکراتیک نظام بردگی مزدی هموارساز راه محو سرمایه‌داری شود، ممالک اسکاندیناوی می‌بایستی یک قرن پیش از کمونیسم هم فراتر می‌رفتند!! این فقط و فقط جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری توده وسیع کارگر است که باردار زایش و عروج یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی است. برای اینکه کارگران آحاد اثرگذار، فعال، چاره ساز و راهگشای چنین جنبشی شوند باید هر گام از مبارزات روزمره و هر لحظه از جدال جاری خود را ضد سرمایه‌داری سازند. باید جنگ دستمزد را با مبارزه بر سر تعیین سرنوشت کار سالانه جایگزین کنند، جدال برای بهبود معاش و رفاه بیشتر را به کارزار خارج سازی کل معاش، دارو و درمان و مسکن و آب و برق و همه مایحتاج زندگی انسانی از سیطره داد و ستد کالائی پولی، نظام سرمایه‌داری ارتقاء دهند، کارزار محو کار خانگی، محو پایه‌های مادی هر نوع مردسالاری، نابرابری حقوقی زن و مرد، وابستگی اقتصادی زن به همسر یا اولاد به والدین را بر جای آپارتاید جنسیتی ستیزی سرمایه آویز بنشانند. باید عزیمت از همیشه کارگر بودن، همیشه کارگر ماندن را کنار بگذارند، میدان روز جنگ را عوض کنند، بر سر تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی وارد کارزار گردند. فقط از درون چنین جنبشی است که یک قدرت کارگری سازمان یافته شورائی عروج می‌کند، میداندار می‌شود، دولت

سرمایه را سرنگون و آماده جامعه گردانی شورائی سوسیالیستی متشکل از همه آحاد کارگران می‌گردد. توده‌های کارگر ایران هیچ راه دیگری ندارند. باید هر شکل آویختن به منشورپردازی‌های رفرمیستی سرمایه محور را کنار بگذارند و راه واقعی پیکار ضد سرمایه‌داری پیش گیرند. حرف آخر اینکه منشور «آزادی، رفاه، برابری» که مصداق کامل «کوسه و ریش پهن» است اگر چه از لحاظ ماهیت ارتجاعی و سرمایه آویزی خود از تمامی اسلاف قرن بیستمی خود مرتجعانه تر و گمراه کننده تر است اما بسیار بعید است بتواند کارگرانی را بفریبد. برنامه‌های حداقل و حداکثر احزاب خلقی چپ، انقلابات دموکراتیک طراز کهنه و نو در دوره‌ای از تاریخ خورند ذهن کارگران شدند که هنوز بخش هائی از دنیا راه انکشاف سرمایه‌داری را می‌رفتند، نشخوار آن حرف‌ها در عصری که سرمایه هیچ قطره آب آشامیدنی کارگران را از حداکثر آلودگیهای سودجویانه شرارت آمیز و هیچ جرعه هوای تنفسی آنها را از سموم مهلک سوداندوزی کهکشانی خود در امان نگذاشته است بسیار بعید است جائی در فضای فکر، زندگی و پیکار هیچ کارگر دارای حداقل عقل طبقاتی باز کند. غلطیدن جنبش کارگری بین المللی به باتلاق این راه حل پردازی‌ها و راهبردها از همان روز نخست و در همان تاریکی زار وحشت استیلای فئودالیسم بر بسیاری جوامع نیز فاجعه‌ای سهمگین بوده است. سخن از آن در شرائط روز دنیا، شرائطی که سرمایه جهانی برای هر دور بازتولید و هر لحظه بقای جنایت آمیزش محتاج عظیم ترین لشکرکشی به سفره خالی صدها بار سلاخی شده کارگران است، فقط هذیان ناشی از فسیل شدگی و عقب ماندگی است.

اردوگاه دموکراسی از تقدس «زن، زندگی، آزادی» تا اخوت با رژیم اسلامی

تیر ۱۴۰۲

اگر توده وسیع طبقه کارگر ایران، جنبش موسوم به «زن، زندگی، آزادی» را همگن کارزار جاری خود ندید، اما اردوگاه دموکراسی از کاخ سفید تا باکینگهام، از الیزه تا بوندستاگ، از کنیسه تا دربار تبعیدی دموکراسی پناه رضاخانی همراه با عشاق سینه چاک بومی چپ یا راست این اردوگاه، در ستایش و به عرش بردن آن، هیچ کم نگذاشتند. شب و روز از تمامی تریبونها در باره قدرت اعجازش گفتند، مدال فصل تازه تاریخ زندگی بشر بر سینه اش آویختند، پایان بخش تمامی معضلات حال و آتی زندگی انسان قلمدادش کردند. از آن تاریخ تا امروز حتی چند ماه نگذشته است. همه چیز معکوس شده است، رژیمی که در دائره المعارف اردوگاه پرآوازه دموکراسی ام الفساد ارض و عصر بود، اینک شاهین ترازوی ثبات عالم گردیده است، گفتگوی فعال با آن، نیاز مبرم و محتوم صلح جهانی شده است و داد و ستد با قداره بندان آدمخوار هولوکاست پرورش کلید اول و آخر مشکلات جهان روز ارزیابی می‌شود!! آتش مشتعل حمایت از «زن، زندگی، آزادی» جایش را یکسره تسلیم گلستان تعامل و تبادل با فاشیسم درنده اسلامی در حال قتل عام و کفن و دفن آن «خیزش عظیم و پرآوازه رهائی انسان»!! ساخته است. در سوی دیگر ماجرا، رژیم اسلامی نیز که از روز سیاه ظهورش تا همین الان نمایش «غرب ستیزی» و «ضدیت با امریکا» را عظیم ترین و پرهزینه ترین زرادخانه شستشوی مغزی توده‌های کارگر و باروی آهنین فناناپذیر سهم خواهی ها، زیادت طلبی ها، بحران آفرینی‌های خود می‌دید در یک چشم به هم زدن از بلژیک تا بحرین، از ریاض تا پاریس، از قاهره تا عمان و از واشنگتن تا ابوظبی بیرق همزیستی افراشته است و فعال مایشاء فروش سهام صلح در دنیا شده است!!

چرا؟ چه رخ داده؟ چه شده که سکانداران سفینه قدرت اردوگاه بین المللی دموکراسی، این مشعلداران ارجگزار شکوه و عظمت «زن، زندگی، آزادی» ناگهان از بلندای کاخ سفید به دولت مطیع خود در آلبانی، دستور می‌دهند که اوامر مطاع جمهوری اسلامی را به احسن وجه لباس اجرا پوشانند و اردوگاه مجاهدین تحت حراست دموکراسی، حقوق بشر!! کذائی خود را آماج وحشیانه ترین و بربرمنشانه ترین حملات هیستریک پلیسی قرار دهند. چه شده است که وارثان جمهوری پنجم، قلعه بانان قدیمی دموکراسی، لشکر جرار پلیس فرانسه را مأمور سرکوب اعتراض یک اپوزیسیون رژیم اسلامی و فراریان هولوکاست دهه ۶۰ این رژیم می‌کنند؟!! در بلژیک تروریست زندانی طراح کشتار هزاران انسان را با تعظیم و تکریم تمام از زندان آزاد و تحویل وحوش حاکم اسلامی سرمایه می‌دهند!! در آلمان تدارک تعطیل تظاهرات اپوزیسیون جمهوری اسلامی می‌بینند، در سوئد این قله رفیع تابش دموکراسی در حال زمینه سازی برای آزاد ساختن یکی از مخوف ترین، تبهکارترین عاملان حمام خون سال ۶۷ دولت اسلامی هستند!! نوشته کوتاه حاضر ظرف پاسخ مشروح به این پرسش‌ها نیست، هیچ رغبتی به تحلیل پردازی‌های مریخی دانشگاهی، مکتبی، ایدئولوژیک، هم ندارد، هدف از تهیه اش، صرفا در میان نهادن ساده ترین، کوتاه ترین، ملموس ترین جواب‌ها به سؤالات بالا با توده‌های وسیع طبقه کارگر ایران است. این پاسخ‌ها عبارتند از:

۱ – چین با شتاب بهت انگیزی تبدیل به یکی از دو قطب غول پیکر سرمایه جهانی شده است. در زمانی که امریکا نرخ رشد سالانه ۲ درصدی را فتح الفتوح می‌دید، بورژوازی چین نرخ رشد زیر ۱۴٪ را زنگ خطری جدی برای تحقق اهداف خود می‌خواند. موازنه تجاری این کشور با دنیا در فاصله ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۱ از حدود ۱۵۵ میلیارد به ۶۷۷ میلیارد دلار افزایش یافته است. در همین بازه زمانی دست اندازی سرمایه‌های چینی به حوزه‌های تازه انباشت، امریکا را دچار وحشت کرده است، حجم صادرات چین به اتحادیه اروپا از ۶ میلیارد دلار در ۲۰۰۹، به بالای ۱۰۰ میلیارد دلار

در ۲۰۲۰ رسیده است. این ارقام صرفا سرمایه گذاری مستقیم صنعتی را در بر می‌گیرد، حجم صادرات کالا سرمایه‌های چینی به اروپا به عنوان نیاز قهری چرخه بازتولید سرمایه‌داری قاره، عظیم تر و افسانه‌ای تر است. چین در این چند دهه، بیش از نصف تجارت خارجی امریکای لاتین را به خود اختصاص داده است، نقش اول را در صدور سرمایه احراز کرده است. میزان سرمایه گذاریهایش در امریکا از حجم سرمایه‌های امریکائی پیش ریز شده در چین بالاتر رفته است. در خاورمیانه، نقطه‌ای که تاریخا متلاطم ترین کانون تقابل بلوک بندی‌ها بوده است با سرمایه گذاریهای بسیار غول آسا نقشی حیرت آور پیدا کرده است. حجم داد و ستدهای اقتصادی اش با امارات سالانه ٪۳۰ رشد داشته است، ارتش امارات جنگنده‌های چینی را زیور زرادخانه‌های تسلیحاتی خود ساخته و ٪۸ نفت مورد نیاز کشور چین را تأمین می‌کند. ارزش مبادلات تجاری عربستان با چین از امارات هم افزون تر گردیده است. عراق سومین شریک خاورمیانه‌ای پکن هر سال ۴۰ میلیارد دلار با غولهای صنعتی، مالی و دولت چین داد و ستد دارد. ترکیه سطح مبادلات اقتصادی خود با چینی‌ها را از ۳۵ میلیارد دلار بالاتر برده است، عمان تا ۳۲ میلیارد دلار افزایش داده است. جمهوری اسلامی که زمانی خریدار بی رقیب کالاهای چینی خوانده می‌شد اینک رتبه ششم را بعد از اسرائیل در حال از دست هشتن است. ارقام بالا را با حجم معاملات امریکا و ممالک منطقه قیاس کنیم، عروج شتابان یکی و بازندگی روزافزون دیگری به اندازه کافی ملموس است.

۲ – جنگ اوکراین به باتلاق بلعنده قدرت رقابت، تسلیحات و تسویه حساب‌های بین المللی بلوک بندیهای سرمایه‌داری تبدیل شده است. بورژوازی امریکا و متفقین جهانی آن در طول دهه‌های متمادی بخش مهمی از حاصل کار و استثمار طبقه کارگر جهانی را صرف جنگ افروزی، تجاوزگری و حادثه آفرینی کردند تا قطب شرقی سرمایه بین المللی زیر نام «اردوگاه سوسیالیسم»!! را از پای در آورند و ساقط سازند. آنها در شروع دهه ۹۰ سده بیستم موفق گردیدند اما این موفقیت را نه نقطه پایان

تهاجمات، لشکرکشی ها، توسعه طلبیهای خود که فقط آستانه شروع تجاوزگری، جنگ افروزی و میدانداری‌های امپریالیستی تازه خود ساختند. به گسترش بدون هیچ مهار ناتو پرداختند، تمامی جمهوری‌های آسیائی «اتحاد شوروی» سابق را عرصه هر نوع سرمایه گذاری، فعالیت‌های مخوف مافیائی، سیاسی، اطلاعاتی، کودتاگری و دسیسه پردازی‌های نظامی، پلیسی نمودند، در هر کجای منطقه کانون مشتعل آشوب برپا کردند، همه این کارها را انجام دادند و تمامی این سناریوها را ساز کردند تا فاش، گستاخ، بدون نیاز به هیچ پوشش به همه جهانیان و مقدم بر همه، به حاکمان روسیه اعلام دارند که رویش هیچ قطب جدید قدرت را در هیچ کجای دنیا بر نمی‌تابند، جهان موجود بناست جهان تک قطبی در سیطره قدرت بلامنازع امریکا باشد. بورژوازی ایالات متحده، کل دولت‌های متحد این اختاپوس، کل اردوگاه دموکراسی، در این راستا پیش تاختند، شتابناک جلو رفتند، هر روز بر حجم فاجعه آفرینی‌های خویش افزودند، بسیاری جاها شکست خوردند، در اوکراین، این آخرین، تعیین کننده ترین و مین گذاری شده ترین قلمرو تحمل بورژوازی تسلیم روس، دست به کار بیشترین آتش افروزی‌ها شدند، تمامی طول و عرض گورستان فاشیسم در این کشور را نبش قبر نمودند، درنده ترین وحوش نازیست، فاشیست هیتلری را از اعماق گورها بیرون آوردند، یکایک باندها، مافیاها و گروههای آنها را «نفخت فیه من روحی» کردند، به همه تجهیزات، سلاحها، تکنیکها، مجهز ساختند، آماده اجرای «انقلابات»!! نارنجی و زرد و بنفش نمودند. در چنین وضعی بود که حاکمان سرمایه‌داری مقهور روس هم که تا آن وقت بنا را بر تمکین، سازش، باج دهی، تسلیم حوزه‌های انباشت داخلی به تراستهای غول پیکر امریکائی، اروپائی به امید گرفتن امتیاز، تمدید قوا، تدارک قدرت رقابت، احراز توان سهم خواهی قرار داده بودند، شروع به واکنش نمودند. در مقابل تهاجم نامحدود ناتو زبان به اعتراض گشودند، از نصب پرشمار کلاهکها در کشورهای عضو سابق پیمان منحل شده ورشو شکایت کردند، به خلف وعده‌های مستمر در پاسداشت سهام سود و قدرت و حاکمیت میان قطبها معترض

شدند. از بسیاری نارضائیهای مهم درون طبقاتی دیگر گفتند، گفته هائی که رقبا را خوش نیامد، طوفان قهر آنها را برانگیخت، به ورطه آشفتگی انداخت، بسیار خشن و قاهر، آن را نقض پای بندی به اصول مطاع جهان تک قطبی خواندند. مستمسکی موجه، متقن برای گسترش فزاینده تهاجمات یافتند و عملا بر شتاب این هجومها، حمله ها، کودتاگریها، توسعه طلبی‌ها افزودند. کشمکش‌ها هر روز حادتر و پرخروش تر شد، در نقطه، نقطه بلوک بندی شرقی پیشین دنیای سرمایه داری، موسوم به «اردوگاه» توده عظیم بذر باد کاشتند، بذرهائی که به جای باد طوفان روئیدند و بالاخره جنگ نیمه جهانی اوکراین را مشتعل ساختند.

۳ - سیمای بلوک بندی جدید چنین شد. ظهور قطبی نیرومندتر از اردوگاه سابق که در پهنه اقتصادی رقابتگرتر، در عرصه نظامی شمار کلاهکهای هسته‌ای یکی از چند قدرت اتمی اش با کل کلاهکهای هسته‌ای امریکا، اروپا برابری می‌کند. هدف غائی سناریوآفرینی ها، حفظ جهان تک قطبی با قیمومت امریکا بود، اما کارنامه ایالات متحده و متفقین، خلاف این را زائید. سرمایه‌داری اروپا بیش از پیش در چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی چین منحل گردید، قدرت رقابت تراست‌های امریکائی در مقابل چین فرو ریخت. بورژوازی امریکا که زمانی پاسخ هر تخطی هر دولت در هر قاره را با کودتا، جنگهای نوع کره، ویتنام، بالکان، خلیج، عراق می‌داد، حتی از عهده دفع بحران آفرینی منزوی ترین رژیم تاریخ سرمایه داری، از مقابله با رژیم اسلامی عاجز ماند، به آل سعود، نهیان، صباح، ثانی، خلیفه نشان داد که یارای چالش موشک بارانهای آرامکو توسط سپاه پاسداران را ندارد، قادر به ساقط ساختن رژیم اسد نیست، ظرفیت اضمحلال سپاه قدس، فاطمیون، حزب الله، حشدالشعبی یا زنجیره طویل نیروهای مشابه را در خود نمی‌بیند، تحریم هایش پایه‌های حاکمیت رژیم اسلامی را نلرزانده است، از عهده بازپس گیری جزایر مورد دعوا در خلیج برنیامده است مداخله اش در جنگ یمن بی حاصل بوده است، حتی میانجی موفقی برای حل مناقشات جاری منطقه نمی‌باشد، به لحاظ اقتصادی داد و ستدهایش در قیاس با چین خسارت

زا است، سود شراکت با چینی‌ها در هر عرصه صنعت و تجارت، هر بخش چرخه ارزش افزائی سرمایه، چندین بار افزونتر و سهل الحصول تر است. بر متن چنین وضعی، طبیعی بود که «آل»های کرانه خلیج، مدار سیر قمروار بر گرد خورشید فرتوت را ترک گویند، به سودآوری کهکشانی تر سرمایه‌های خود اندیشند، شریک اقتصادی مطمئن تر جستجو کنند. شریکی «لامذهب»!! که به طرفه العینی «انماالمؤمنون اخوه» را جایگزین فتوای غضب آلود تکفیر، قتال، تحریم، غزوه بعد از غزوه و صدور حکم اشداء علی الکفار بنماید!!، دست وزیران رژیم اسلامی و آتشزنان کنسولگری را در دستان دراز وزرای حجاز بگذارد، خاندان شاهی سعود را ولو کوتاه مدت دلخوش خلاصی از مخمصه جنگ یمن و موشک باران آرامکو سازد، سفرای ولایت فقیه را راهی کاخ قدرت «وارثان فرعون» کند!!، سفارت خانه‌های مخروبه متروک را پرخروش سازد، امرای هراسناک عرب اسلامی را از نیاز وحشت آلود به طواف کعبه یهود خلاصی بخشد و مهر مزدوری امریکا را هم از سیمای سجودآگین آنها بتراشد.

۴ - به سراغ جمهوری اسلامی رویم. جمع صادرات سالانه نفتی و غیرنفتی رژیم که در پایان دوره اول ریاست جمهوری روحانی، از ۱۰۴ میلیارد دلار بالاتر بود، بر اساس همه گزارش‌ها زیر فشار تحریم‌های کوبنده دولت ترامپ با ٪۶۰ سقوط، در سال ۱۳۹۹ تا ۴۱ درصد کاهش یافت. در همین سال صندوق بین المللی پول هم ضمن تأکید بر وضع وخیم اقتصادی سرمایه‌داری ایران افت کوبنده حجم ذخیره ارزی کشور را از ۱۲۲ میلیارد دلار به ۱۳ میلیارد دلار موجودی در دسترس و ۶۷ میلیارد دلار ذخیره مسدود گزارش داد. سقوط زلزله وار ارزش واردات کشور از ۵۲ میلیارد دلار در ۱۳۹۴ به کمتر از ۳۹ میلیون دلار در سال ۱۴۰۰ در خوشبینانه ترین حالت کاهش ۲۵ درصدی کل تولیدات را در پی داشت. تحریم‌ها و دور زدن آنها بهای تمام شده کالاها در هر حوزه صنعت را بسیار شتابناک بالا می‌برد و به همان میزان سودآوری آنها را کاهش، توان رقابت تولید کنندگان را تنزل می‌داد. اتاق بازرگانی تهران، پژوهشگران دانشگاهی، شماری از اقتصاددانان رژیم اسلامی از فوران بهای تولید

پاره‌ای محصولات تا ۸ برابر و بیشتر در طول فقط چند سال سخن رانده اند. این افزایش در حوزه معدن، خودروسازی، فلزات اساسی، برق، نفت و گاز از همه جا بیشتر و گاه بر ساحل ۱۰ برابر لنگر انداخته است. تصور اینکه چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی یک کشور در یک بازه زمانی چند ساله شاهد فوران بهای تولید تا این سطح باشد، سوای فاجعه فروپاشی نام دیگری برایش نیست. سرمایه‌داری ایران به دلائل واضح از جمله مکان خاص خود در تقسیم کار جهانی سرمایه، میانگین پائین بارآوری کار اجتماعی، قدرت رقابت نازل در بازار بین المللی، قادر به حصول سهم دلخواه، در چرخه توزیع اضافه ارزش‌های جهانی نیست، از میان حوزه‌های متنوع اقتصاد ایران، بخش نفت، گاز، پتروشیمی، موقعیت انحصاری متفاوتی دارند، از ظرفیت تعیین کننده‌ای در پمپاژ و سرازیرسازی ارزش‌ها به چرخه واگرد سرمایه اجتماعی کشور برخوردارند، تولیدات پتروشیمی و نفت سوای این، نقش سترگی در تأمین و تضمین ارز مورد نیاز فرایند واگرد سرمایه‌ها و جایگاه بارزی در حل و فصل مشکلات چرخه سامان پذیری جهانی سرمایه‌داری ایران ایفا می‌کنند. توضیح واضحات است که سرمایه در فرایند بازتولید نیازمند حجم سهمگینی سرمایه پولی در کنار سرمایه مولد صنعتی است. (سوء تعبیر نشود، این سرمایه پولی نیاز حتمی چرخه بازتولید است و ربطی به سرمایه مالی، بانکی، اوراق بهادار و ... ندارد) نسبت ارزشی این دو جزء حیاتی سرمایه اجتماعی و اینکه کدام یک بیشتر یا کمتر هستند موضوع بحث حاضر ما نیست نکته مهم آنست که جزء پولی مورد نیاز چرخه بازتولید سرمایه‌داری در قلمرو تجارت خارجی در هر کجای جهان باید در شکل ارزهای معتبر بین المللی و مقدم بر همه، دلار باشد. پروتکل اقتصادی جبری و نانوشته‌ای که به نوبه خود یکی از مهمترین دلائل اهمیت و اعتبار نقش دلار در چرخه مبادلات اقتصادی بین المللی نیز هست. صادرات نفت و پتروشیمی هم دو منبع اساسی سرشار تأمین این دلارها هستند. نکته کلیدی دیگر آنست که تحریم‌های امریکا و در تکمیل آن تحریم‌های سراسری و بین المللی، بیش از همه چیز و قبل از هر چیز، همین شریان مهم تأمین

منابع پولی مورد نیاز چرخه ارزش افزائی و سامان پذیری سرمایه‌داری ایران را آماج هجوم سهمگین خود گرفته است. رژیم اسلامی از لحاظ کشف، ایجاد، به کارگیری و گسترش روزافزون ساز و کارهای تعیین کننده دور زدن تحریم‌ها به تمامی تلاش‌ها دست یازیده است، گرانبهاترین موفقیت‌ها را به دست آورده است، بیشترین خلاقیت‌ها را به نمایش گذاشته است، اما هر مقدار این کشفیات، برنامه ریزی ها، سرمایه گذاری ها، زیر ضربات کوبنده تحریمها با هزینه‌های کهکشانی غیرقابل تحمل مواجه شده است. افزایش طغیان آمیز هزینه تولید محصولات در ایران تا حد معینی عوارض گریزناپذیر توفش بحران سرمایه در سراسر جهان است، در این تردیدی نیست، اما همزمان در سطح وسیع و بالائی محصول همین تهاجمات توفانی تحریمها است. همه شواهد فریاد می‌زنند که رژیم در چالش تحریم‌ها تا جائی که به دور زدن آنها، عبور از سدها و بن بست‌ها مربوط است، موفق پیش تاخته است، معضل بنیادی آنست که این کار سنگین ترین هزینه‌ها را داشته و بهای تولید محصولات را به شکل رعب انگیزی بالا برده است.

۵ – یک واکنش مهم جمهوری اسلامی به محاصره سراسری اقتصادی یا تخاصمات و فشارهای خرد کننده دیگر امریکا کوبیدن هرچه پرصداتر بر طبل انرژی هسته‌ای و تاختن برای عروج به عنوان یک قدرت ذینفوذ اتمی بوده است. اگر ایالات متحده و شرکایش غائله هسته‌ای را به سلاحی برای مجبور ساختن ایران به تمکین در مقابل نظم نسخه پیچی جهانی خویش تبدیل نموده اند، جمهوری اسلامی نیز چندین دهه است که از همین غائله و اهرم برای امتیازگیری‌ها و باج خواهیها از دولت‌های غربی و بیشتر از همه امریکا سود جسته است. با خروج ترامپ از برجام، ابعاد تلاش رژیم برای استفاده از این ابزار به نفع خود ده چندان شد. غنی سازی سه درصدی تا بالای ۸۰٪ پیش تاخت. بر شمار سانتریفوژها هر چه کثیرتر افزوده شد، مراکز اتمی جدید تأسیس گردید. باروهای حراست مؤسسات غنی سازی به تمامی استحکامات و ساز و برگ‌ها تجهیز شدند. از ورود بازرسان سازمان انرژی اتمی به مراکز هسته‌ای سخت

جلوگیری به عمل آمد. دوربین‌های مراقبت و دستگاههای ثبت رخدادها، تغییرات، فعالیت‌ها از کار افتادند و خیلی فعالیت‌های دیگر دستور کار شدند یا لباس اجرا پوشیدند. لحن گفتگوها تغییر کرد. غنی سازی ۹۸ درصدی و ۱۰۰ درصدی با حجم بالا جای مهمی در گفت و شنودها احراز نمود، اگر تا چندی قبل سخن از فاصله‌های زمانی یکساله تا لحظه تولید بمب اتمی آن هم فقط یک بمب بود، حال همه از حضور مجهز، موفق، منسجم جمهوری اسلامی در آستانه تولید فوری نه یک بمب که چندین بمب سخن به زبان آوردند، رسانه‌های سراسری دولت‌های غربی و در رأس همه آنها امریکا از قول منابع گوناگون با نقل از تمامی متخصصان، دولتمردان، انستیتوها جنجال‌ها راه انداختند که خطر تسلیح ایران به چند بمب هسته‌ای جدی، فوری، حتمی است. قابل تعمق است که رژیم اسلامی بورژوازی این بار نه فقط هیچ کدام این گزارش ها، خبرها را نفی نمی‌کرد و نقد نمی‌نمود که فقط و فقط قصد بمب سازی را تکذیب می‌کرد.

۶ – همه مؤلفه ها، ملاط ها، مواد، مصالح بالا را کنار هم چینیم و به بنای حاصل معماری آنها خیره شویم، چه چیز را خواهیم دید. به نظرم چنین بنائی به وضوح، منادی استیلای وضعیتی با این مشخصات در خاورمیانه و دنیا خواهد بود.

<u>یکم:</u> امریکا از همه لحاظ محتاج معامله و بده، بستان با جمهوری اسلامی است. چرا؟ برای اینکه می‌داند، می‌بیند که ماجراجوئیهای بحران زای هسته‌ای رژیم ایران تا جائی پیش رفته است که برای وحوش حاکم اسرائیل قابل تحمل نیست، درهمرفتگی روزافزون اقتصادی جمهوری اسلامی با قطب رقیب، به ویژه همپیوندی‌های فزاینده، نظامی، اطلاعاتی، تکنیکی این رژیم با روسیه مسلح به ۵۹۷۷ کلاهک هسته‌ای و دارای بالاترین، مجهزترین قدرت اتمی دنیای حاضر را نیز خطری بسیار موحش برای خود می‌یابد. آستانه تحمل حکام درنده جنگ افروز اسرائیل در مقابل بحران آفرینی‌ها و زلزله پروریهای فاشیسم وحشی حاکم ایران را در حال فروریزی فرجامین می‌بیند، لحظه به لحظه، نگران واکنش طوفان زای اولی و اشتعال جنگی جدید در خاورمیانه

است، جنگی که به سود امریکا نیست و موقعیت متزلزل روزش در منطقه را باز هم فروپاشیده تر و متلاشی تر خواهد کرد. این جنگ قطعا به زیان چین نیز هست، هر دو از وقوعش ضرر فاحش خواهند دید، برای هیچ کدام از دولتهای عرب منطقه نیز حائز نفعی نیست، اما برای رژیم ایران مصداق «آب چه یک کله، چه صد کله» است. از منظر جنگ افروزان اسرائیلی نه آژیر زیان که نوید سود است. امریکا واقف است که موقعیت بالیده و برتر اقتصادی چین توازن قوای منطقه را دستخوش تغییر اساسی کرده است، هژمونی یک سال پیش اسرائیل در خلیج و آسیای غربی و شمال افریقا نیز دستخوش تزلزل گردیده است. آنچه اتفاق افتاده است، برای رژیم اسلامی بورژوازی نقش دستیابی به کارت‌های مؤثر بازی در تاریکی زار شکست و ناکامی داشته است. **در دل تمامی این تلاطمات سهمگین باردار ناهموارترین و هولناکترین رخدادها، حاکمان هولوکاست آفرین اسرائیل حرف اول را می‌زنند، حاکمانی که مطیع هیچ اراده و قدرتی نیستند، آنهایند که برای همه، برای کل اردوگاه دموکراسی تصمیم می‌گیرند** و در شرائط روز، مشتعل شدن بحرانها را به سود خود می‌یابند. کل اینها به امریکا می‌گوید که باید مانع وقوع جنگ جدید شد برای این کار باید دست به تحمل هزینه‌ها زد، باید برای جلوگیری از شعله ور شدن جنگی دیگر در کنار جنگ جاری اوکراین، در کنار همآمیزی و ادغام فزاینده جمهوری اسلامی با قطب رقیب، در کنار عروج اقتصادی سرکش چین، در پیچ و خم و متن همه این واقعیت‌ها و رویدادهای بیش از حد تهدید آمیز چاره اندیشی کرد، راه چاره جوئی نیز از مماشات با جمهوری اسلامی، بر سر مسائل هسته ای، تحریم‌ها و سایر موضوعات می‌گذرد، باید تقلا نمود تا رژیم از غنی سازی هیستریک ۱۰۰ درصدی و ۹۰ درصدی دست بردارد، برای این کار باید حتما امتیازهای مؤثر و بزرگ داد.

دوم: رژیم هار اسلامی نیز برای جلوگیری از خطر حتمی فروپاشی اقتصادی، برای مقابله با مخاطرات بسیار سهمگین شورشهای سرکش کارگران عاصی گرسنه و آواره و

فاقد هر میزان حداقل معیشتی، برای تحکیم حتی المقدور پایه‌های حاکمیت سبعانه و جنایتکارانه خود، برای تداوم باز هم سبعانه تر سرکوب ها، حمام خون‌ها و بربریت‌ها نیازمند قبول هزینه است، باید غرامت پردازد و تنها ذخیره مهمی که برای پرداختن غرامت در اختیار دارد، درحال حاضر تعطیل چرخه غنی سازیهای افراطی، تقلیل محسوس موشک پرانیها، حزب الله سازی ها، فاطمیون پروری ها، ارسال کشتی، کشتی محموله موشکی به یمن و مانند اینها است. دقیقا همان غرامت هائی که احتیاج مبرم، امریکا، دولت‌های اروپائی، آل سعود، همه آل‌های خلیج، حتی چین، ترکیه و همانندان است. جمهوری اسلامی آماده پرداخت این تاوان‌ها است. کاری که در گذشته، در ماجرای ایران – کنترا، افغانستان، موارد دیگر، به مناسبت‌های مختلف انجام داده است و این بار با توجه به نیازهای بسیار عظیم تر، آماده است تا در سطحی وسیع تر و حجمی سنگین تر انجام دهد.

سوم: دور ویژه این داد و ستدها از مدت‌ها پیش آغاز شده است. مثل همیشه امیران عمان هستند که افتخار مسؤلیت!! مذاکرات و بده، بستان‌های میان کفتاران زشت شیارکار دلمه‌های خون و سود و قدرت و حکومت و توحش را نصیب خود ساخته اند!!. تا همین الان اخبار مربوط به آزاد سازی یا در آستانه آزاد شدن میلیاردها دلار طلب از دولت عراق، احتمال آزاد نمودن ۷ میلیارد دلار دارائی بلوکه شده در کره جنوبی مورد تأیید رسانه‌های رسمی بین المللی قرار گرفته است. آزادی پرطمطراق اسدی متهم در حال انجام یکی از وحشیانه ترین بمب گذاریها در بلژیک بر اساس خواست وحوش حاکم اسلامی سرمایه از دستاوردهای دیگر بده و بستانها است. دستور صریح کاخ سفید به دولت آلبانی برای سازماندهی یک هجوم وحشیانه پلیسی به مقر آوارگان «مجاهد» و قلع و قمع چند هزار عضو سازمانی که به رغم کارنامه تاریک سالهای اخیرش، بخشی از اپوزیسیون تبعیدی جمهوری اسلامی است، راه افتادن سیل گفت و شنودها برای بازگشائی پرونده جلاد تبهکار شریک در هولوکاست سال ۶۷ رژیم اسلامی، موسوم به حمید نوری، از مجریان قتل عام هفت هزار زندانی

سیاسی، معترف مفتخر به اجرای دستورات هیأت مرگ و فتوای پیرموبد هولوکاست پرداز سرمایه (خمینی) در زمره خطوط ریز و درشت لیست داد و ستدها است. فراموش نکنیم که وکالت حمید نوری را وزیر سابق دادگستری یکی از دولتهای سوسیال دموکرات سوئد بر دوش دارد. او چهره مورد تأیید سوسیال دموکراسی، عضو مهم سیستم حقوقی سوئد است، ورودش به پرونده عملا در دل احزاب راست نیز قند آب نموده است. تصریح کنم که «استقلال سیستم حقوقی» در اردوگاه دموکراسی مصداق همان افسانه معروف « زنجیر عدالت کسری» است. بحث بر سر مستقل بودن و نبودن از دولتها نیست، حکومتها خود سرمایه متعین در ساختار نظم سیاسی، اجتماعی هستند. سیستم حقوقی هر کشور از جمله زلال ترین، پرآوازه ترین ترین آنها، سیستم حقوقی سوئد، سوئیس، فرانسه سوای سرمایه تشخص یافته در ساختار حقوق و قضاوت چیز دیگری نیستند. اگر کسی منکر احتمال وقوع این حادثه است که روزی رسانه‌های سوئد از خبر تبرئه نوری در دادگاهها، پوزش سیستم حقوقی کشور از مجری مباهی کشتار هزاران انسان آزاده، آزادیخواه، بی گناه، پر گردد، در اشتباه محض به سر می‌برد. در سرمایه‌داری هر سبعیت، بربریت، جنایتی حتما ممکن است. آنان که منکر این حقیقتند از سرمایه هیچ نمی‌دانند. به اصل بحث باز گردیم، در یک کلام هر دو سوی ماجرا سخت نیازمند امتیاز گرفتن و بده و بستان هستند، مجبورند که چنین کنند و آمادگی کامل برای داد و ستدهای گریزناپدیر دارند. یک نکته نیز نیازمند اضافه کردن است. رژیم اسلامی در ترکیب روز خود، در قیاس با تمامی دوره‌های دیگر، دارای یکدست ترین و همگن ترین ترکیب‌ها است. مؤلفه‌ای که به نوبه خود کار معامله، بده و بستان را هر چه ممکن تر، آسان تر و کم هزینه تر می‌سازد.

۷ – از مقدمه چندین صفحه‌ای وارد متن چند سطری شویم. متنی که از لحاظ حجم حرف برای گفتن، نامحدود است اما کل حرف‌ها در چند سطر قابل تلخیص است. روی سخن مثل همیشه با توده همزنجیر کارگر است. معضل دامنگیر ما مطلقا

همسوئی، هم قطبی بودن یا نبودن جمهوری اسلامی با غرب، امریکا یا چین، روسیه و بریکس نیست، از این هم بالاتر، معضل ما بر خلاف انگاره‌های توخالی گمراهساز، خود رژیم اسلامی نیز نیست. معضل بنیادی شیوه تولید، مناسبات اقتصادی، اجتماعی و کل نظامی است که امروز توسط جمهوری اسلامی، دیروز وحوش هار سلطنت طلب و فردا چه بسا یک رژیم درنده راست یا چپ دیگر ممهور به مهر دموکرات، لیبرال، دینی، سکولار، سوسیال دموکرات، حتی «کمونیست» نمایندگی شده و نمایندگی گردد. مشکل ما وجود سرمایه‌داری است. با همه اینها معضل سهمگین تری نیز وجود دارد. این مشکل همان واقعیت حی و حاضر، خود ما، طبقه ما، جنبش ما، چند و چون مبارزه روز طبقاتی ما است. جنبش و طبقه ما است که در پس یک بن بست کوه آسای فاجعه زای تاریخی می‌چرخیم، می‌فرسائیم، ما علیه بنیاد هستی سرمایه‌داری مبارزه نمی‌کنیم، بیرق پیکار ضد سرمایه‌داری به دست نداریم، اگر هم بر دوش می‌کشیم دروغین و فریبناک است. نقطه عزیمت ما در اعتراضات، اعتصابات، شورش ها، تاختن در مسیر خلاصی از بردگی مزدی، گذاشتن سنگی بر روی سنگ در این راستا نیست، بالعکس هر نفس کشیدنمان اعلام سوگند مؤکد به همیشه کارگر ماندن، همیشه برده مزدی ماندن، در مدار ماندگاری سرمایه‌داری چرخیدن است. رژیم ستیزی ها، سرنگونی طلبی ها، «زن، زندگی، آزادی»های ما نیز از همین قماش است. صدر و ذیل انتظار، چشمداشت یا افق حیات ما درخواست از سرمایه داران و دولت سرمایه برای لقمه‌ای نان، کسب آزادی برای برده مزدی ماندن، حق فروشنده نیروی کار ماندن و زیستن است. نوع مبارزات ما تا امروز به رغم شکل‌های مختلفش، بیرق‌های متفاوتش، سنگرگیری‌های متمایزش، قهرآمیز یا مسالمت جویانه بودنش، رعد و برق سرنگونی طلبانه یا خشونت پرهیز بودنش، به رغم تمامی این تفاوت ها، نهایتا بر ساحل انتظار تغییر رژیم‌ها و در بالاترین سطح تغییر الگوهای نظام بردگی مزدی لنگر انداخته است. این مبارزه از همان آغاز چرخش در کژراهه، فرسودن در گمراهه و تاختن برای تحمل شکست‌ها بوده است. شکست هائی که زنجیروار اتفاق

افتاده است و آوارهای کوه آسای آن عملا میلیاردها توده همزنجیر ما را زیر فشار خود خفته ساخته است. باید از گمراهه‌ها و گمراهه رفتن‌ها بیرون آمد، از آویختن به امامزاده دروغین و بی اعجاز دموکراسی دست برداشت، میدان کارزار را عوض کرد، خیمه و خرگاه جنگ را به سنگر واقعی پیکار ضد سرمایه‌داری منتقل نمود. حرف طبقه و جنبش ما در جهان حاضر بسیار صریح، شفاف، ساده، ملموس و مفهوم است. ما خواستار تسلط کامل بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود هستیم، خواهان محو فرجامین هر نوع دولت بالای سر هستیم. می‌خواهیم خود به عنوان یک طبقه با دخالتگری آزاد، آگاه، برابر، خلاق، اندیشنده همه آحاد، از درون ساختار قدرت شورائی خود در باره چه تولید کنیم، نکنیم، چه میزان تولید نمائیم، چگونگی اختصاص حاصل کار به معاش، رفاه، آموزش، سلامتی، درمان، محو آلودگیهای زیست محیطی، از جای کندن ریشه‌های اقتصادی، اجتماعی آپارتاید جنایتکارانه جنسیتی، بازتولید همه امور زندگی اجتماعی، شورائی تصمیم بگیریم و تصمیمات را به اجرا بگذاریم. جنبش روز ما باید در همه عرصه‌ها تجلی عینی و اندیشیده این جهتگیری باشد، باید اعتصابات متشتت درون مراکز کار را با مبارزه سراسری یک طبقه علیه طبقه دیگر، پیکار طبقه کارگر علیه نظام بردگی مزدی جایگزین نمود، در مبارزه برای مزد افزونتر خواستار اختصاص سهم هرچه عظیم تر حاصل کار و تولید به زندگی، رفاه، بهداشت، درمان، آموزش، استراحت، تعالی فکری، فرهنگی، اخلاقی خود شویم. به سرنگونی طلبی دموکراسی خواهانه فریبکارانه پایان بخشیم و طبل پیکار برای محو هر دولت بالای سر را به صدا در آوریم، پیمودن این راه با همه سنگلاخی بودنش میلیون‌ها بار از ماندن، فرسودن، تباه شدن در پس بن بست کوه آسای موجود و ناله دموکراسی سر دادن آسان تر و موفقیت آمیزتر است. باید راه افتاد، دست به هم داد، یک قدرت سراسری شورائی ضد سرمایه‌داری شد، تسلط کامل شورائی بر سرنوشت کار و تولید و زندگی، محو هر نوع دولت بالای سر، همساز نمودن بند، بند مبارزات روز با ارتقاء این

مبارزات به یک جنبش سازمان یافته شورائی سرمایه ستیز کاری است که باید چراغ راهمان گردد. هیچ راه دیگری نیست.

جنبش لغو کار مزدی در مسیر انقلاب اجتماعی ایران

۷ شهریور ۱۴۰۲

بخش اول: سخنرانی در «کلاب هاوس پراکسیس انقلاب اجتماعی»

موضوع گفت و شنود جمعی امروز ما «جنبش لغو کار مزدی در مسیر انقلاب اجتماعی ایران» است. از هر بخش، هر عضو، هر هوادار نیروهای چپ یا هر کارگر آویزان به طیف چپ بپرسی که رویکرد ضد سرمایه‌داری و لغو کار مزدی چه می‌گوید، پاسخ همگون و همساز همگی این است: چندتا آدم که مثل صوفیان خانقاه نشین دور هم می‌نشینند و یاهوی «کار مزدی لغو باید گردد» سر می‌دهند!!! در باره این جنبش کلا و پراکسیس حی و حاضر رویکرد لغو کار مزدی بحث خواهم کرد اما اول بر روی همین تلقی سخت جان و خصومت آمیز از این رویکرد درنگ کنم. هیچ کارگر دارای حداقل انصاف طبقاتی و انسانی قادر به انکار این حقیقت نیست که فعالان این رویکرد به میزان وسع، امکان و کثرت خود اگر نه بیشتر از پرغوغاترین فعالان دیگر، یقینا نه کمتر، برای حضور فعال، اثرگذار و البته رادیکال در اجتماعات، اعتراضات و رخدادهای جاری کارگری تلاش می‌کنند. کدام تظاهرات کارگری بوده است که این افراد برای کمک ممکن به کارساز بودنش اهمال نموده باشند، کدام گردهمائی بازنشستگان بوده که این رفقا برای حضور در آن برای متقاعد نمودن افراد به شرکت در آن تلاش نکرده باشند، کدام گروه، حزب، اتحاد، کانون جنجال آگین بیشتر از کارگران ضد سرمایه داری، لغو کار مزدی به مسائل روزمره جنبش کارگری پرداخته اند؟ کدام نیرو، جماعت در نقد عملکردهای نادرست شکست آمیز و طرح جایگزین رادیکال برای گمراهه رفتن ها، به اندازه این رویکرد گفته و نوشته و سینه چاک داده است؟ کدام گروه و حزب برای متکی ساختن راهبردها، راه حلها، راهکارها، نقدهای طبقاتی خود به تجارب زنده تاریخی جنبش کارگری، به اندازه این رویکرد اهتمام کرده است. فقط به سایت‌های سیما، علیه سرمایه و کانال‌های دیگر این جهتگیری نگاه کنید. آنان که

کوشیده و می‌کوشند رویکرد لغو کار مزدی را جمع چند نفری یاهوگوی «کارمزدی لغو باید گردد» معرفی کنند، همه اینها را می‌دانند، اما اولا بنا ندارند آن گویند که واقعیت زندگی، کار، پیکار عده‌ای کارگر است. چیزی را بر زبان می‌آرند که حکم ایدئولوژی و فتوای رهبر است. ثانیا هیچ تصویری از پراکسیس ضد سرمایه‌داری در ذهن ندارند، طلسم کفرش می‌پندارند و از آن فرار می‌کنند. این نکته را همین جا تمام کنم با این امید که تکفیرکنندگان دریابند که با کار خود فقط بدترین ضربات را به جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر نمی‌زنند، خود را هم از هر میزان اعتبار ساقط می‌سازند.

به سراغ بحث می‌روم و با نگاهی به وضع ۱۷۰ سال پیش جنبش کارگری اروپا شروع می‌کنم. روزهائی که کارگران پاریس به مجلس سرمایه یورش بردند، فریاد زدند: دوره طبقه سرمایه دار تمام شده، عصر آنان است. کمتر از دو دهه بعد برپائی انترناسیونال را کلید زدند، در همان گام اول، سرمایه داران قاره را در یکی از مهمترین سنگرها خلع سلاح کردند. حربه مجبورسازی توده کارگر به اعتصاب شکنی از دست آنها گرفتند. وقتی کارگران برنزکار پاریس در مقابل وحوش سرمایه دار نیازمند کمک شدند، همسنگران اروپائی آنها درنگ نکردند. همین همپیوندی را در اعتصاب بخش ساختمان، در خیزش کارگران معدن شارل روا به نمایش نهادند. سرمایه داران قاره غرق در وحشت دیدند که با کارگران ساختمانی فرانسه و معدن بلژیک رو به رو نیستند. با بین الملل ضد سرمایه‌داری مواجه هستند. قرن نوزدهم این گونه ورق خورد، این روند اما متوقف شد، پرولتاریا از پیگیری انقلاب اجتماعی ضد بردگی مزدی باز ماند، بورژوازی اپوزیسیون در دو جبهه همگن، با دو آرایش متفاوت سایه خود را بر سر این جنبش سنگین کرد. یک جا برای کارگران نسخه پارلمان پیچید، آنها را دخیل بند سوسیال دموکراسی نمود، سندیکالیست کرد، در جبهه دیگر، بیرق توسعه سرمایه‌داری غیریونکری، حزب آویزی، رژیم ستیزی خارج از مدار پیکار ضد کار مزدی، انقلاب دموکراتیک کهنه، نو، «ضد امپریالیستی»، ملی، خلقی، ضد دیکتاتوری،

مستقل، ملی، به عنوان ساز و برگهای ضروری سوسیالیسم افراشت. اپوزیسیونهای سوسیال دموکرات و لنینیست چنین کردند. چرا جنبش کارگری قادر به تداوم پیکار ضد بردگی مزدی نشد، پرسشی است که باید به آن پاسخ داد.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است. جدال کارگر با سرمایه، کارزاری در کل تار و پود این رابطه است. سرمایه کار توده کارگر را به صورت کار اضافی از دستش خارج می‌سازد، جنایتی که موج مبارزه طبقه کارگر در حوزه معاش، امکانات اجتماعی را به دنبال می‌آورد. سرمایه برای استقرار پایه‌های قدرتش، سیاست، قانون، قراردادهای حقوقی، مدنی، دولت وضع می‌کند. این امر، جنگ علیه قانون، قرارداد، نظم اجتماعی، رژیم حاکم را می‌زاید. سرمایه به قول مارکس نقطه شروع و ختم جامعه حاضر است. مبارزه طبقه کارگر در برابر این هیولا هم مبارزه‌ای علیه کل این فرارسته‌ها است. اگر در همه این میدانها سرمایه‌داری را زیر تعرض نگیرد، جنبش طبقاتی ضد سرمایه‌داری نخواهد داشت. این جنبش شکل نخواهد گرفت، مراحل نطفه بندی، قوام و بلوغ خود را طی نخواهد کرد. آماده نابودی سرمایه‌داری و تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود نیز نخواهد شد. همان گونه که توده کارگر روسیه در سالیان دراز پیش از وقوع اکتبر این تدارک و آمادگی را پیدا ننمود و زیر فشار این فقدان، انقلابش را باخت، شکست خورد، قادر به تشخیص شکست خوردن خود هم نشد، ماجرا را با رجوع به دوره‌های گذشته تاریخ، تعمق کنیم.

به فرایند بالیدن بورژوازی تا ارتقاء به طبقه مسلط و تفاوتش با طبقه کارگر خیره شویم. دراینجا دنیائی درس است که باید آموخت. سرمایه‌داری به شکل یک شیوه تولید در نظام پیشین بالید. تقسیم کار جدید را جایگزین شکل کهنه نمود، طبقه سرمایه دار را رشد داد. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را بر جای مالکیت ارضی فئودالی، صنفی، پیشه وری نشاند. این جا به جائیها، جامعه را قلمرو جدال طبقات ساخت. در این فرایند، بورژوازی قراردادها، پروتکل‌های اقتصادی متناظر با ملزومات توسعه کار مزدی را به مصاف اقتصاد و سیاست فئودالی راند، ساختار مدنی، نظم

سیاسی متناسب با توسعه شیوه تولید جدید را معماری نمود. آموزش را از حوزه اختیار اربابان کلیسا خارج ساخت، دامنه علوم را وسعت بخشید و دانش ها، کشفیات را سلاح ارزش افزائی بیشتر سرمایه کرد. طبقه سرمایه دار بر متن وقوع این تحولات، پاسخ به نیازهای آن و انقلابات پی در پی بود که به طبقه مسلط اقتصادی، سیاسی تبدیل شد. بورژوازی در شرائطی که فئودالیسم قدرت سیاسی در دست داشت، بر همه کارگاهها و مراکز انباشت سرمایه فرمان می‌راند، اراضی ملاکان را حوزه انباشت سرمایه می‌کرد، بر بلندای این فرایند قدرت سیاسی را تسخیر کرد.

همه آنچه که در مورد فرایند عروج بورژوازی در جامعه فئودال گفتیم، در مورد پرولتاریا از بیخ و بن مغایر است. در اینجا شیوه تولید تازه‌ای در حال رشد نیست. هر چه می‌بالد، سرمایه‌داری است. پرولتاریا سوار هیچ قطار انکشاف سوسیالیستی نیست. در فئودالیسم، چرخه ارزش افزائی سرمایه مناسبات کهن را می‌پاشاند و هر مقدار خرد شدن نظام را پلکان قدرت، وجاهت، مشروعیت بورژوازی می‌نمود. تولید جدید مدرسه لازم داشت، بورژوازی مدرسه می‌ساخت و پاسخ به احتیاج سرمایه را مدال دانش پروری، ترقیخواهی خود می‌کرد. بهداشت، درمان، دارو، پزشکی را قلمرو پیش ریز سرمایه می‌ساخت و این سرمایه افزائی را بیرق بشردوستی خود می‌نمود. سرمایه نظم سیاسی، اجتماعی خود را می‌خواست، بورژوازی جایگزینی استبداد فئودالی با دولت پاسدار سرمایه و سرکوب توده کارگر را معجزه دموکراسی می‌نامید. برای در هم کوبیدن جنبش کارگری بیرق ملیت می‌افراشت. سلاح ملت سازی کفایت نمی‌داد، سندیکالیسم را وارد میدان می‌کرد. طبقه سرمایه دار به گاه انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی، جامعه مورد انتظارش را در دست داشت.

در مورد طبقه کارگر کل اینها معکوس است. نه فقط از چنان امکاناتی برخوردار نیست که به بدترین شکلی اسیر قلع و قمع است، از زمین و آسمان توسط سرمایه و توسط کل فرارسته‌های فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی سرمایه آماج وارونه بافیها، مسخ سازیها، مهندسی افکار قرار می‌گیرد. همه چیز به صورت وارونه و دروغ در ذهن

او القاء می‌شود، افکار مسلط که افکار طبقه حاکم است او را در خود می‌پیچد، روند کار سرمایه روند از خودبیگانه شدن اوست، فکر و فرهنگ و آموزش و آگاهی القائی سرمایه سلاح قتل عام آگاهی طبقاتی و صف بندی مستقل ضد کار مزدی اوست. موقعیت طبقه کارگر در سیطره نظام بردگی مزدی در قیاس با موقعیت بورژوازی در درون مناسبات فئودال کل این تفاوت‌های بنیادی را دارد. به همین دلیل برای غلبه بر این وضعیت، برای اینکه از هیچ بودن، همه چیز شود، برای تدارک، تجهیز، آمادگی و احراز قدرت محو سرمایه‌داری فقط یک راه در پیش دارد و آن ارتقاء جنبش جاری خود به یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد سرمایه‌داری است. پرولتاریا به جای کل آنچه بورژوازی در سیطره مناسبات فئودال داشت، همین یک سلاح، یک راه حل را دارد و برای بالا رفتن از پلکان ارتقاء به یک قدرت متشکل شورائی ضد بردگی مزدی هیچ چاره‌ای ندارند جز آنکه اعتراض، مبارزه، شورش و قهر حی و حاضر خود را در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی ضد سرمایه‌داری کند، شالوده کلام، درفش، همه چیز رویکرد ضد سرمایه‌داری و برای لغو کار مزدی در همین میثاق، میعاد، مانیفست است. باید در تمامی میدان‌ها ضد سرمایه‌داری جنگید، رفرمیسم را از مسیر کارزار بیرون انداخت، راه مبارزه واقعی ضد سرمایه‌داری را پیدا نمود، راه حلهای سرمایه آویز را ترک گفت. جنبش کارگری در قرن بیستم چنین نکرد، هر رویکرد بورژوازی هر جا که خواست آن را برد، در هر برهوتی چرخاند، به هر منجلابی افکند، کارگران همه کار کردند، به هر امامزاده فریب و جهل دخیل بستند، فقط یک کار را نکردند، علیه اساس موجودیت سرمایه نجنگیدند، زیر هر پرچمی انقلاب کردند و همه جا پرچم جنگ طبقاتی و ضد سرمایه‌داری را از کف هشتند، حاصل گمراهه رفتن ها، وضعی است که می‌بینیم. به گزارش آکسفام نگاه کنید.

- ثروت ۲۶ سرمایه دار بیش از کل هست و نیست ۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون کارگر است.

- سود عده‌ای سرمایه دار در ۲۰۲۱ سال انفجاری شدن بحران اقتصادی، رشد منفی بهت انگیز یا متوقف تولید ناخالص جهانی باز هم ۹۰۰ میلیارد دلار فقط افزایش داشته است.
- فقط یک صدم سرمایه جف بیزوس از کل بودجه سالانه اتیوپی ۱۱۰ میلیون نفری بیشتر است.
- ۳ میلیارد و ۴۰۰ میلیون کارگر زیر ضربات قهر اقتصادی سرمایه اسیر گرسنگی و فقرند.

حاصل وضعی که جنبش کارگری جهانی از شروع قرن بیستم تا امروز به خود گرفته و راهی که رفته، ارقام و داده‌های بالا است. گمراهه رفتنها، در برهوتها چرخیدن ها، دخیل بندی به امامزاده‌ها تا کی؟ «بخور آتش و قربانیان پی در پی – هنوز خشم خدا را فرو نیاورده است»

اگر طبقه کارگر جهانی در سال ۱۹۶۰ سود مورد نیاز بازتولید و خودافزائی ۱۰۰ تریلیون دلار سرمایه جهانی را تولید می‌نمود امروز باید برای ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ تریلیون دلار سرمایه، اضافه ارزش آفریند و نرخ سود دلخواه تضمین نماید، در همین راستا شاهد انفجارآمیزترین شکل سلاخی معاش، دارو، درمان، امکانات آموزشی، مایحتاج اولیه زندگی خود، شاهد اختاپوسی ترین تخریبات و آلودگهای زیست محیطی باشد، از این هم موحش تر، باید هر شب را با خطر انفجار جنگی صدها بار ویرانگرتر از جنگ امپریالیستی دوم به صبح رساند. جنبشی که پراکسیس رادیکال ضد سرمایه‌داری را ترک کرد، تاوان فرار از این پیکار را با تحمل هولناکترین اشکال فقر، گرسنگی، بیخانمانی می‌پردازد. چه شد که جنگ ضد سرمایه‌داری را ترک گفت؟ زیرا به او آموختند که سرباز جنبش ضد امپریالیستی گردد، در صف بندی خلق و ضد خلق منحل شود، به انقلاب دموکراتیک آویزد، ورد دموکراسی خواند، به حزب بالای سر دخیل بندد و از همه تباهسازتر، مبارزه طبقاتی را با مجادلات دنیا و آخرتی جایگزین کند، بورژوازی چپ به او گفت: برای دنیای خود سندیکا سازد، مبارزه قانونی

کند، خواهان اصلاح مصوبات پارلمانها شود، بر توسعه ساختار سیاسی، حقوقی، مدنی سرمایه‌داری پای بفشارد، جنبش اتحادیه‌ای راه اندازد، از سرمایه‌داری بخواهد که آزادی بیان، اعتراض، تشکل را به رسمیت بشناسد، در یک کلام مسائل دنیوی را در اصلاح و انسانی کردن سرمایه‌داری دنبال نماید. همزمان به آخرت هم فکر کند. به امامزاده حزب آویزان شود، پشت سر حزب صف بندد. منتظر طلوع اعتلای انقلابی ماند، به فرمان مطاع حزب دست به شورش زند، رژیم حاکم را سرنگون کند، حزب را بر اریکه قدرت بنشاند، خودش به کارخانه‌ها برگردد، منتظر اعجاز حزب و تحول سوسیالیستی سرمایه‌داری باشد. استقرار ماشین دولتی حزب را دیکتاتوری پرولتاریا خواند و مالکیت حزب بر کل سرمایه اجتماعی را سوسیالیسم حتی کمونیسم نامد، هر انتقاد به الگوی جدید سرمایه، به فشار استثمار و سبعیت و قهر سرمایه را عین قیام علیه کمونیسم و منافع پرولتاریا بشمارد.

آنچه در طول این صد سال و چند دهه توسط احزاب زیر هر بیرق به توده کارگر القاء شده و کارگران انجام داده‌اند همین بوده است. حاصل این کارنامه تبدیل شدن جنبش کارگری به سنگستان تسلیم در بخشی از دنیا و معترض به فشار استثمار سرمایه و هولوکاست آفرینی رژیم‌های حاکم، بدون هیچ جهتگیری رادیکال سرمایه ستیز در بخشی دیگر است. از برهوت انقلاب دموکراتیک، برپائی جامعه مدنی، اصلاح نظام بردگی مزدی، سندیکالیسم، سرنگونی طلبی فراطبقاتی، مبارزه قانونی تنها گیاهی که نمی‌روید جنبش متشکل شورائی ضد سرمایه‌داری است و مادام که وضع چنین است سرمایه است که می‌تازد و میلیاردها توده کارگر دنیا است که باید وحشتناکتر بفرساید و از هستی شاقط شود، کارنامه جنبش کارگری جهانی و احزاب این است و آنچه باید برای همیشه در اعماق باتلاقهای تاریخ دفن شود، همین گمراهه رفتن ها، فرسودن ها، شکست خوردن‌ها و ماندن در پشت بن بستها است. ما برای خروج از این وضعیت باید جمع شویم. رویکرد لغو کار مزدی و ضد سرمایه‌داری چند دهه است در این راه گام بر داشته است. در باره اینکه چه باید بکنیم، کدام کارها را

انجام دهیم، از کدامین کارها برای همیشه فرار کنیم، با شفافیت و صراحت هر چه زمینی تر، عینی تر، رادیکال تر و سرمایه ستیزتر سخن گفته است. باید طومار مبارزات قرن بیستمی را به طور کامل در هم پیچید، ریل پیکار را عوض نمود، خیمه و خرگاه جنگ را به میدان جدید، میدان کارزار واقعی ضد سرمایه منتقل نمود. مقدم بر هر چیز:

۱ – عزیمت از همیشه کارگر بودن و ماندن را به خاک بسپاریم، کارگر بودن، جبر و قهر و جنایت سرمایه‌داری در حق ما است. هر اعتراض، اعتصاب، شورش، قیام، هر لحظه مبارزه ما باید تجلی طغیان رادیکال، آگاه، اندیشیده، نقشه مند، زمینی، جنبشی ما علیه کارگر ماندن خویش باشد.

۲ – از اعتصابات محصور در چهاردیواری کارخانه ها، چانه زدن با این و آن سرمایه دار مجزا، جدال متشتت با دولت سرمایه به هیچ کجا نرسیده و نتیجه‌ای نمی‌گیریم. این شکل مبارزه اساسا شکست آمیز بوده و تاریخا شکست خورده است. باید به عنوان آحاد یک طبقه و نه فروشنده نیروی کار به این و آن سرمایه دار همدیگر را پیدا کنیم، دست یکدیگر را بفشاریم، راه ابراز وجود به صورت یک طبقه را جستجو کنیم، طبقه ما متشکل از کل انسانهائی است که فروشنده نیروی کارند، با فروشنده نیروی کار بودن، از کار خویش جدا، از دخالت در تعیین سرنوشت تولید، کار، زندگی خود ساقط هستند. با این تعریف بیش از ۷۰ تا ۷۵٪ جامعه موجود را ما تشکیل می‌دهیم. بحث بر سر آرایش قوا، صف بندی و میداندارى ضد سرمایه‌داری کل ما توده‌های طبقه کارگر است.

۳ – بدون شک مجبوریم برای مزد، افزایش بهای نیروی کار، معیشت بهتر و رفاه افزونتر مبارزه کنیم، اما این مبارزه در همان حال باید بسیار زلال و شفاف و زمینی مبارزه‌ای علیه سرمایه‌داری و در تدارک محو آن باشد. باید شکل متعارف مبارزه برای مزد را به سمت مبارزه بر سر حاصل کار و تولید سالانه سمت داد. بیلان کار سال خود را که در تمامی نهادهای آمارگیری، داخلی و بین المللی به اندازه کافی موجود است،

در مقابل طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه پهن کنیم، اعلام داریم. جنگ دستمزد ما جنگ بر سر کل این حاصل کار و تولید است. خواستار دخالت هر چه جامعتر و نیرومندتر خود در تعیین سرنوشت تولیدات و محصول کار سالانه خود هستیم، می‌خواهیم سهم هر چه عظیم تر این کار را بهبودبخش معاش، دارو، درمان، سلامتی، آسایش، رشد متعالی جسمی و فکری خود گردانیم. جنگ ما نه جنگ مزد که جنگی در راستای تدارک و تجهیز و آمادگی برای پایان دادن به اساس مزدبگیری است. خواستار خارج سازی کل معیشت و درمان و آموزش و ایاب و ذهاب و رفاه اجتماعی و همه چیز خود از سیطره داد و ستد پولی، کالائی سرمایه‌داری هستیم.

۴ –مبارزه علیه آپارتاید جنسیتی، مردسالاری، زن ستیزی، پوشش اجباری، کودک کشی، هر تلاش برای احقاق هر گونه حقوق اولیه انسانی یا آزادیهای سیاسی، اجتماعی را سنگری از کارزار طبقاتی ضد بردگی مزدی سازیم. این کار حتما ممکن است، مطلقا شعار نیست، ناممکن خواندن آن فقط کار سرمایه، وحوش بورژوازی و رفرمیسم منحط راست و چپ است. اعلام داریم که کارخانگی باید محو شود و پیش از محو، کار تعریف شود، ما به ازاء ارزشی آن هر چه کامل تر پرداخت گردد. سرمایه کل هزینه پرورش نیروی کار، مراقبت از نیروی کار معلول، بازنشسته را از طریق کار خانگی زنان بر دوش توده کارگر انداخته است. از این طریق نرخ و حجم اضافه ارزشها را به عرش برده است. کار روزانه دو شیفتی مردان و تشدید انفجارآمیز استثمار طبقه کارگر را روتین ساخته است. جنبش شورائی ضد سرمایه‌داری به جای شعارهای مریخی، توخالی «حقوق زن» باید این سرچشمه واقعی آپارتاید جنسیتی، را آماج تعرض گیرد و با این کار مبارزه علیه تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی را سنگری توفانی از کارزار ضد کار مزدی می‌سازد.

۵ – ریشه کل آلودگیهای زیست محیطی در عمق هستی سرمایه‌داری است. هر میزان کاهش آنها در گرو تغییرات بنیادی در چرخه ارزش افزائی سرمایه و محو ریشه‌ای آنها نیازمند محو سرمایه‌داری است. سرمایه خورد، خوراک، آب، هوا، زمین،

دشت، کوه، جنگل، هر چه را که نیاز زندگی بشر است به فاجعه بارترین شکل مسموم و بیماری زا ساخته است. سرمایه‌داری اساسا ضد بشر، ضد زندگی است اما این ضدیت در شرائط حاضر به مرز انفجار رسیده است. باید هر اعتراض، شورش، اعتصاب و خیزش علیه آلودگیهای زیست محیطی را سنگری از جنگ توفانی ضد سرمایه‌داری ساخت.

۶ – در هر کجا، هر کارخانه، مدرسه، محله، شرکت حمل و نقل، هر مزرعه، کشت و صنعت، هر دانشگاه، بیمارستان، روزنامه، اداره، هر کجا کار و زندگی می‌کنیم، دست به کار متشکل شدن، همراهی و همدلی شورائی شویم. برای همرزمی و یکی شدن شوراها به تمامی چاره گریها، راه حلها، گره گشائیهای شورائی، ضد سرمایه‌داری متوسل گردیم.

۷ – روایت ما از سازمانیابی شورائی، هیچ سنخیتی با روایت چپ موجود از «شورا» ندارد. این چپ در گذشته و حال شورائی بودن را معادل دموکراتیک می‌فهمد، برای ما شورائی بودن در هر سطح، هر میزان، با سرمایه ستیز بودن معنا می‌گردد. سازمانیابی شورائی ظرفی است که دخالتگری آزاد، آگاه، نافذ، برابر کارگران در پویه پیکار طبقاتی، در تعیین راهبردها، راهکارها، تاکتیکها، سیاست‌ها را تضمین می‌کند. میدانی که کل افراد طبقه کارگر درآن مشق دخالت، شناخت، احراز توان، آگاهی، تأثیرگذاری، ایفای نقش می‌کنند. کارگران در درون آن یک قدرت آگاه سازمان یافته ضد سرمایه‌داری می‌شوند، قدرت متشکلی که تا سرمایه‌داری هست علیه آن می‌جنگند و در فردای سرنگونی رژیم، شروع به برنامه ریزی کار، تولید و نظم اجتماعی بدون کار مزدی می‌کنند، جامعه‌ای می‌آفرینند که در آن « رشد آزاد هر انسان پیش شرط رشد آزاد کل انسانها است». جنبش شورائی ضد کار مزدی توده کارگر، استخوانبندی کمونیسم پرولتاریا و سنگ بنای جامعه سوسیالیستی لغو کار مزدی است. نیروی بالنده نوینی که در دل سرمایه‌داری پدید می‌آید، رشد می‌کند،

شاخ و برگ می‌کشد. با انقلاب به پیروزی می‌رسد، سازمان شورائی کار و تولید سوسیالیستی لغو کار مزدی می‌شود.

بدون شکل گیری، بالیدن، بلوغ و پیروزی این جنبش، هیچ روزنه‌ای به رهائی از شر سرمایه‌داری در هیچ کجا به روی هیچ کارگری، روی هیچ بخش از بشریت کارگر، فرودست باز نیست. با مبارزه مدنی، حزب آفرینی، سندیکاسازی، دموکراسی طلبی، نئولیبرالیسم ستیزی، ۹۹ درصدی یک درصدی، صلح طلبی، جنگ گریزی، ضد گلوبالیزاسیون، زن، زندگی، آزادی نه فقط به هیچ کجا نمی‌رسیم، که هر چه ژرف تر می‌فرسائیم، هرچه شتابناک تر به ورطه سقوط می‌غلطیم. تاریخ گویاترین حقانیت این مدعا است. حرف رویکرد ضد کار مزدی، ضد سرمایه‌داری این بوده، این است. فعالان این رویکرد مشتی خانقاه نشین یاهو گوی «کار مزدی لغو باد گردد» نیستند.

اما ببینیم این رویکرد در چند دهه اخیر چه کرده است؟ مقدم بر هر چیز به عنوان افراد طبقه کارگر، با اجتناب از هر نوع فرقه سازی و حزب آفرینی بالای سر کارگران، شروع به نقد تمامی راهبردهای راست یا چپ نمایانه رفرمیستی، سرمایه آویز، گمراه کننده و مخرب درون و حاشیه جنبش کارگری نمود. همزمان کوشید تا مطابق وسع خود از تمامی مجاری ممکن، مستقیم، غیرمستقیم، قدمی، قلمی، رسانه ای، حرفها، نقدها، تحلیلها، راهبردها، راهکارهای رادیکال و ضد سرمایه‌داری خود را با کارگران در میان نهد، تلاش نمود تا به مثابه یک خلاف جریان رادیکال و مصمم وارد چرخه جاری پیکار توده همزنجیر شود. اما در همان دقایق اول با بدترین تهاجمات، تحریفها، عوامفریبی‌ها مواجه شد، جماعتی گفتند که «لغو کار مزدیها» ورد می‌خوانند، دعای محو سرمایه می‌نویسند!! چرا؟ به این دلیل که منتقد سندیکا هستند!!! تئوری ستیزند!! و در نبود اعتلا از شورا می‌گویند!! دشمن طبقه کارگرند!! زیرا می‌گویند که معلم، پرستار، خبرنگار، نویسنده، مترجم، تکنیسین، بهیار، تن فروشان هم کارگرند!!! پرت و آشفته فکرند!! زیرا اصرار دارند که مبارزه برای مزد و معیشت، علیه آپارتاید جنسیتی و آلودگی محیط زیست، کار کودک باید بار رادیکال ضد سرمایه‌داری داشته

باشد. دشمنان انقلاب کارگری هستند زیرا مخالف حزب می‌باشند، با سوسیالیسم سر ضدیت دارند زیرا لنین را نقد می‌کنند. زنجیره این تکفیرها، محارب نامیدن ها، باغی خواندنها، مفسد فی الارض اعلام کردنها تا چشم کار کند طولانی است.

در شروع دهه هشتاد خورشیدی عده‌ای کارگر خواستند با نقد سندیکاسازی، نقد حزب آویزی، زیر بیرق ضد سرمایه‌داری به سازمانیابی شورائی توده همزنجیر پردازند. تلاش آنان در نطفه، از همه سو، از سنگر راست سندیکالیستی تا چپ متحزب سرمایه آویز، از خارج، داخل، همه جا آماج بدترین لشکرکشیها شد. عده‌ای همه قوای خود را بسیج کردند تا این کارگران را ببلعند، شاید حزب خود را حزب طبقه کارگر کنند!!، هر حزب، گروه، کانون، اتحاد، فرقه راه افتاد تا سهمی دست و پا کند. در یک چشم به هم زدن شیرازه این تلاش آسیب پذیر، ضعیف، دارای پاشنه آشیل را در هم کوبیدند، آنها پیروز شدند و سالم به پایگاههای انقلابی خود باز گشتند. ماجرا ادامه یافت. سایتهای اینترنتی آنان به تهاجم ایدئولوژیک، تخطئه، سب و لعن و تکفیر و دروغ پردازی ادامه داد.

آیا این رویکرد با همه اینها باز هم موفقیتی داشته است. به نظرم حتما پیشرفت یا عدم پیشرفت رویکرد ضد کار مزدی را نباید در افزایش شمار سازمانی افرادش کاوید، این کارگران ضد هر نوع تشکل آفرینی فرقه‌ای جدا از توده طبقه یا بالای سر جنبش هستند. آنها برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه‌داری همزنجیران می‌کوشند، تا بیست سال پیش مبارزه قانونی، ایجاد سندیکا، حق اعتصاب، رفرم پردازی ستون مهم جدال و تشکل طلبی توده کارگر بود. امروز اکثریت کارگران از نام سندیکا می‌گریزند، گفتمان شورائی و تشکل ضد سرمایه‌داری در میان توده وسیع کارگر راه باز کرده است. این رخداد مهمی است و رویکرد ضد کار مزدی جویباری در دل این شط بوده است. تا دو دهه پیش ختم شدن همه راهها به حزب بالای سر، حزب ساز و برگ استقرار سرمایه‌داری دولتی، پرجنجال ترین گفتگوی فعالان کارگری بود. این هیاهو خاموش شده، آنچه بر جایش روئیده است، اتکاء توده کارگر به قدرت سازمان یافته

شورائی سراسری ضد کار مزدی خود است. توده کارگر وارد این مسیر شده است و رویکرد لغو کار مزدی در تقلای وقوع این جایگزینی بوده است.

تا سه دهه پیش کارگر خواندن معلم و مترجم و بهیار و ... یا ۳۰ درصد کارگران کفر تلقی می‌شد، امروز بخش چشمگیری از معلمان، می‌کوشند به سران کانون بفهمانند که باید خود را کارگر خوانند و خواستار برپائی قدرت سراسری شورائی کل طبقه کارگر شوند.

دخیل بستن به شکل دولتی، خصوصی سرمایه‌داری تا چندی پیش مشغله جمعیت وسیعی از کارگران بود، امروز خیلی‌ها به جای این توهم پراکنی‌ها از ضد سرمایه‌داری می‌گویند.

فعالان ضد سرمایه‌داری به هیچ وجه مدعی این نیستند که تغییرات رادیکال درون جنبش کارگری حاصل نقش بازی آنان است. مهم برای آنها رادیکال شدن و جهتگیری ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است. افتخار این فعالان است که خود را شریک و دخیل این جهتگیری می‌بینند.

بخش دوم: توضیحات و پاسخ به پرسش‌ها

من در جلسه قبل گفتم که جواب‌ها را با توجه به ترتیب طرح پرسش‌ها پیش خواهم کشید. با مقداری فکر بیشتر به این نتیجه رسیدم که نخست آنها را با رجوع به پاره‌ای درهم رفتگیها، قرابتها، تمایزات، بعضا تضادها دسته بندی کنم. به این ترتیب در وهله اول از پاره‌ای بازگوئی‌ها و تکرارهای ملال آور جلوگیری خواهد شد. فرصت بیشتری برای تمرکز بر مباحث مهم تر خواهیم داشت. در وهله دوم این کار اگر چه (مطمئن نیستم) شاید کمکی به تغییر فضای گفتگوها شود. منظور از تغییر فضا را روشن کنم. شخصا و رویکرد ضد کار مزدی کلا نه فقط شیفته هیچ شکل آکادمیک بازی و بحث‌های مکتبی، ایدئولوژیک نیستیم که از آن بیزاریم. ما لنین را نقد کرده ایم، به انگلس انتقاد نموده ایم، رویکرد بلشویستی مبارزه طبقاتی در روسیه و امپریالیسم ستیزی خلقی، ناسیونالیستی در سطح جهان را دعوای درون بورژوازی و باتلاق بلع

مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده کارگر خوانده‌ایم، جنبش‌های متنوع اصلاح طلبانه، مدنی و فاقد بار ضد سرمایه داری، از نوع ضد گلوبالیزاسیون، «نود و نه درصدی ها»، وال استریت، زاپاتیستی، «ایستادگان شب»، جنبشهای مدعی ضدیت با آپارتاید جنسیتی اما منحل در راه حلهای سرمایه آویز، خیزش موسوم به زن، زندگی، آزادی را نقد ریشه‌ای نموده ایم. در همین راستا کمونیست‌های شورائی، نظریه انباشت لوکزامبورگ، سوسیالیسم بازار ژاک بیده، بحث هیلال تیکتین در مورد ساقط شدن «قانون ارزش» در شوروی سابق!!، «سوسیالیسم شورائی» مایکل آلبرت، کمونیسم عرفانی «یان هالوی»، بازنگری موشه پوستون در مارکس، دریافت و شناخت هیودیس از راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی، تئوری بافیهای فریب آمیز امثال هاروی، نظریات ارتجاعی امثال مرتضی محیط، کاتوزیان، کاظم علمداری در مورد «اقتصاد رانتی، نفتی»، بحث‌های احمد اشرف و همنظران در باره کالبدشکافی جنبش سال ۵۷، بابک احمدی در مورد دموکراسی، تلاش امثال ماکسیمیلیان روبل برای معرفی مارکس به عنوان قهرمان دموکراسی، تحلیل امثال پری اندرسون از بهار عربی را نقد کرده ایم. اما نکته محوری در این نقدها مطلقا چرخ خوردن در نظریه بافی‌های ماوراء زمینی بیگانه با رخدادهای عاجل و سرکش روز جنبش کارگری نبوده است. بالعکس نقد مارکسی و ضد کار مزدی گمراهه ها، تلاش برای لایروبی آوار سر راه کارزار طبقاتی کارگران و جایگزینی برهوت‌ها با راهبردها و راهکارهای پراکسیس سرمایه ستیز بوده است. نقطه عزیمت همه این نقدها را نیاز پروسه مبارزات جاری توده‌های طبقه کارگر تعیین می‌کرده است. همه بخش‌های طبقه کارگر، از کارگر صنعت و معدن و حمل و نقل و کشاورزی و شهرداری و کوله بر و سوخت بر گرفته تا معلم و پرستار، بهیار، مترجم، خبرنگار و درس خوانده‌های دانشگاهی که کل اردوی پیکار ضد سرمایه‌داری این طبقه را می‌سازند. تمامی کوشش ما آنست که از این فضا، از سپهر مبارزات جاری حی و حاضر همزنجیران شروع کنیم، همه جا، رفرمیسم، هر دو جبهه رفرمیسم را، هر دو اردوگاه راه حل آفرینی اصلاح سرمایه داری، چه اردوگاه رژیم

ستیز، میلیتانت و سرنگونی طلب خارج از مدار مبارزه رادیکال طبقاتی، چه دوقلوی سندیکالیستی مسالمت آمیز منحطش و چه کلا رویکردهای شیفته تغییر الگوی سرمایه‌داری را با تیزبینی حتی المقدور طبقاتی، کارگری، مارکسی، آماج نقد گیریم. در یک کلام، از هر گونه لفظ بازی ایدئولوژیک، فرقه‌ای مسلکی دوری نموده ایم اما معنای این بیزاری تقلیلی در نقد طبقاتی و ریشه کاو راه حل پردازیهای سرمایه آویز نبوده است. در اینجا، در حوزه پاسخ به پرسش‌ها نیز با اجازه یاران همین ملاک و مبنا را رعایت می‌کنیم. سؤالات و توضیحاتی طرح شد که ربطی به مبارزه طبقاتی توده کارگر ندارد، دلمشغولی ایدئولوژیک و مکتبی افرادی خاص است، اما توضیح بی ربطی، بی پایه‌ای و گمراهساز بودنشان برای کارگران لازم است. باید این کار را در حد نیاز انجام دهیم. با در نظر گرفتن آنچه تا این جا گفته شد، سؤالات مطرح شده در نشست ۲۸ ژوئیه را به سه دسته به شرح زیر تقسیم می‌کنم.

<u>دسته اول:</u> پرسش‌ها و توضیحات علی العموم مکتبی، آکادمیک، فاقد بار مبارزه طبقاتی

دسته دوم: سؤالات و ملاحظات دوستانی که در رویکرد مبارزه طبقاتی و نوع شناخت مسائل گوناگون مربوط به جنبش کارگری با ما اختلاف اساسی دارند.

دسته سوم: یادآوری‌ها و پرسشهائی که از سوی رفقای همراه و در همان حال منتقد طرح گردید.

❖ از نخستین گروه شروع می‌نمایم.

آنچه این دوستان در آن شب بر زبان آوردند، به اختصار عبارت بود از اینکه لغو کار مزدی‌ها یک عده پوپولیست هستند، ضد انگلس می‌باشند، لنین ستیزند، هگل را نفهمیده اند، این سخن اعجازآمیز لنین را درک نکرده‌اند که هر که هگل را نخوانده و نفهمیده باشد قادر به درک کاپیتال مارکس نیست. گرایش لغو کار مزدی از پیش وجود داشته است. منصور حکمت هم از آن حرف زده است، در دنیای بهتر تصریح شده است، او درست می‌گفت و کمونیست بود اما لغو کار مزدی‌ها کلی گوئی

می‌کنند، این بحران سرمایه‌داری است که باید همه مشکلات را حل کند. حرفهای لغو کار مزدی‌ها بنیادگرائی اسلامی است. خرافه بافیهای امام زمانی و آخرالزمانی است. اصلا چرا جنبش کارگری به ادعای اینها راه مبارزه ضد سرمایه‌داری را ترک گفته است. اینها مشتی پرمدعا هستند و می‌خواهند بگویند که خود را رسول رهائی بشر می‌دانند و ....

اینها کلید واژه ها، عبارات، داوری‌ها و احکامی است که گفتگوهای این دوستان با آنها شروع شد، ادامه یافت و به آن ختم گردید. سؤال این است که کدامیک از این حرفها ربطی به زندگی، کار، پیکار، کوهسار دردها، رنجها، گرسنگی، فقر، فلاکت، بی داروئی، بی درمانی، بی آموزشی، آپارتاید جنسیتی و انفجارات ویرانگر زیست محیطی آوار بر سر توده‌های کارگر دارد؟. مگر بحث جلسه ۲۸ ژوئیه چه بود. من از آنچه در طول یک قرن و چند دهه بر سر نسلهای متوالی طبقه کارگر رفته صحبت کردم. از اینکه سرمایه با آنها چه کرده، چرخه تولید سرمایه‌داری با وجود فیزیکی و فکری آن‌ها چه نموده است، اعتراض، مبارزه، شورش و انقلابات آنها چه سرنوشتی پیدا کرده است، فشار استثمار کارگران از کجا به کجا رسیده است، با محصول کار آنها چه شده، دامنه فقر، کارتن خوابی، فلاکت و غرق شدن آنها در اعماق اقیانوس ها، چه ابعادی یافته است، از گرسنگی انفجارآمیز ۳ میلیارد و چهارصد میلیون کارگر، از روزگار سیاه کودکان کار، از تمامی جنایات، سبعیت و بربریت سرمایه علیه میلیاردها کارگر، حرف من اینها بود. کدامیک از این دوستان کمترین رغبتی به افکندن کمترین نگاه به این کهکشان فاجعه‌های عظیم بشری نشان دادند. تنها چیزی که دیده شد چماق تکفیر وحشتناک بود که بی امان بالا رفت. آنچه گفتند فقط این بود که به قول بیهقی «حسنک قرمطی است، او را بر دار باید کرد». «لغو کار مزدی‌ها اکونومیست هستند، بنیادگرایان اسلامی می‌باشند»، همین و بس! از منظر ما هیچ کدام این لفظ پردازیها به این دلیل که ربطی، به زندگی، کار، درد، رنج، فقر، فلاکت، کارتن خوابی، اعتراض و پیکار طبقه کارگر ندارند. موضوع نقد و گفتگوی ما نیز نیستند، در این میان اشاره به

چند نکته برای آشنائی ژرف تر توده کارگر با این دوستان، بدون خاصیت نیست. این چند نکته عبارتند از:

اول: زندقه «اکونومیست بودن» تعبیری است که لنین به کار برده است. او به عنوان نماینده رویکردی در بورژوازی روس و دنیا قادر به درک این حقیقت مبارزه طبقاتی توده کارگر نشد که جنبش جاری کارگران اساسا به اقتصادی و سیاسی تقسیم نمی‌شود. این تقسیم بندی به هیچ وجه ریشه‌ای و مارکسی نمی‌باشد. بالعکس از شعور بورژوازی بر می‌خیزد. جنبش جاری کارگری یا طبقاتی و ضد سرمایه‌داری است، در غیر این صورت رفرمیستی و منحل در چرخه نظم بردگی مزدی است. مبارزات کارگران را با سرنگونی طلب بودن و نبودن، رژیم ستیز بودن و نبودن، اقتصادی یا سیاسی بودن نمی‌توان توضیح داد، به جدال معروف مارکس با دوست و همکارش «روگه» نگاه کنید، روگه در مقاله «پادشاه پروس و اصلاحات اجتماعی» کارزار شش ماهه کارگران ناحیه شیلیسیا در آلمان را که خواست بارز اقتصادی داشت، بی تأثیر خواند و به خاطر نداشتن بار سیاسی ضد رژیمی تحقیر نمود. مارکس به همراهی خود با روگه در انتشار «سالنامه فرانسوی - آلمانی» پایان داد، نظر او را زیر رگبار انتقاد گرفت و نوشت که کارگران انگلیس سالیان زیادی است با دولت‌ها می‌جنگند اما مشکل بنیادی نه دولتها که سرمایه‌داری است. اقتصادی، سیاسی کردن اعتراضات کارگری، کار بخشی از بورژوازی است که در تدارک تسویه حساب با رقبا و شرکای طبقاتی خویش است. می‌خواهد سوار موج پیکار توده کارگر شود، جنبش کارگری را عمله انتقال قدرت از سرمایه داران حاکم به جناح و لایه خود سازد. می‌کوشد تا قدرت کارزار ضد سرمایه‌داری کارگران را پلکان تغییر یک الگوی سرمایه‌داری با الگوی دیگر بنماید. پرولتاریا در کلیه قلمروهای زندگی خویش، در حوزه معاش، دارو، درمان، آموزش، محیط زیست، در عرصه حقوق مدنی، اجتماعی، آزادیهای سیاسی، مسائل جنسیتی، قومی، زیر بمباران استثمار و فشار سرمایه است. به عنوان طبقه بردگان مزدی مجبور است حلقه، حلقه چرخه نظم و هستی

سرمایه‌داری را ستاد کارزار کند. این جبر زندگی او است. مبارزه طبقاتی بر خلاف انگاره پردازی گمراهساز «حکمت ها» به هیچ وجه یک امر داوطلبانه، انتخابی، نیست، برای سران احزاب چنین است، اما برای کارگران قهر گریزناپدیر زندگی است. طبقه کارگر نشسته بر کرسی اشراق، قدم زنان در رواق اندیشه پردازی یا ایستاده در محراب فتوا، شروع به تقسیم عرصه‌های مصاف خود به اقتصادی و سیاسی نمی‌کند، او مجبور است همه جا، در تمامی حوزه‌ها علیه سرمایه بستیزد. در رابطه با خورد و خوراک، معاش، مزد، درمان و آموزش به همان سان با سرمایه‌داری سر جدال دارد که در سپهر نظم سیاسی مجبور به جنگ است، در حوزه نخست خواستار خارج سازی هر چه عظیم تر حاصل کار خود از چنگال سرمایه است و در پهنه دوم خواهان پایان دادن به استیلای نظم سیاسی، مدنی، حقوقی بشرستیز سرمایه است. اقتضای زندگی او این است و درست در همین بزنگاه است که لنین ها، مائوها، تروتسکی ها، اخلاف قرن بیستمی، بیست و یکمی آنها، احزاب لنینی و شعبات متنوع باقی یا نادم، تائب شده و دخیل بند دموکراسی، حقوق بشر سرمایه داری، بر سرش می‌شورند که این چه کاری است؟؟!! «مبارزه اقتصادی مال اکونومیست‌ها است»!! «شما کارگران در ژرفنای وجود طبقاتی خود مشتی اکونومیست، تردیونیونیست هستید»! «شعور مبارزه سوسیالیستی ندارید»!، جنگ برای خارج سازی سهم عظیم تر حاصل کار از چنگال سرمایه، جنگ علیه تسلط سرمایه بر سرنوشت کار و تولید، جنگ علیه شدت استثمار، هر جنگی که ریشه تبعیضات جنسیتی را در وجود سرمایه نشان رود، هر کارزار ضد آلودگی محیط زیست که سرچشمه آلودگیها را در سرمایه ببیند و آماج قرار دهد، همه اینها یا اکونومیستی هستند!! یا «چپ روی کودکانه» می‌باشند!! در غیر این صورت حرف آخر را اول زدن است، نقض مرحله بندی‌ها است، بی حرمتی به انقلاب دموکراتیک، کودنی در فهم اهمیت توسعه سرمایه‌داری برای پرولتاریا است!! فقط یک جنگ هست که اصالتا انقلابی است و آن هم مبارزه برای سقوط حاکمان حاضر با این شرط که حزب بالای سر طبقه کارگر، موسوم به «حزب کمونیست» را بر عرش قدرت بنشانید!! آنچه

بورژوازی لنینیست زیر نام مبارزه با اکونومیسم در شیپور کرد این گمراهه بافی بود و حال دوست عزیز ما در این «کلاب هاوس» مغرور و مباهی عین همان گمراهه پردازی را تکرار می‌کند و فعالین جنبش لغو کار مزدی را به جرم نقد این برهوت پیمودن‌های فاجعه بار، به باد انتقاد می‌گیرد، اکونومیست و پوپولیست می‌خواند، منتقدین خشمگین ما این قبیل دوستان هستند. صدر و ذیل کلام، پیام ما این بوده است که این روایتها، دریافتها، تحلیلها، رویکردها به اندازه کافی فاجعه آفریده است. سرمایه‌داری را هر چه ماندگارتر و جنبش کارگری را هر چه زبونتر و ذلیل تر ساخته است. اما از زبان دوستان می‌شنویم که آنچه رخداده است بسیار فرخنده است. باید ادامه داد!! دوستمان به این بسنده نمی‌کند، نقد دوم وی به رویکرد لغو کار مزدی این است که هگل را نفهمیده است!! منظور چیست؟ پاسخ ظاهرا آنست که بدون خواندن هگل نمی‌توان کاپیتال را فهمید!! این را لنین گفته است!! سخنی که دهشتناک است، بارها آن را شنیده ایم و هر بار شنیدنش زلزله حیرت می‌زاید. لنین خود غرق وارونه بینی جاری از چشمه شناخت بورژوازی، طرفی از نقد مارکسی اقتصاد سیاسی نبست، قادر به فهم بنمایه حرفهای مارکس نشد که هویت نمای شیوه تولید سرمایه‌داری کار مزدی، رابطه خرید و فروش نیروی کار، رابطه تولید اضافه ارزش است. با تلمذ از کائوتسکی و اقتصاددانان انترناسیونال دوم، بنمایه سرمایه‌داری را آنارشی تولید، مالکیت انفرادی سرمایه ها، رقابت، بی برنامگی و نامتمرکزی تولید انگاشت!!، بر همین مبنی سوسیالیسم را هم در مالکیت کل سرمایه اجتماعی توسط دولت دید!! سوء تعبیر نشود، او بمب هوشیاری، توانائی، چاره اندیشی و راه حل جوئی بود اما نه در میدان جنگ ضد سرمایه داری، نه با سر آگاه طبقاتی کارگران که با مغز، فطانت و آگاهی بورژوازی، اگر نقد اقتصاد سیاسی مارکسی را نفهمید، کسر هوشیاری نداشت. با شعور تبخیر سرمایه‌داری به انسان، جامعه، تاریخ، طبقات، مبارزه طبقاتی چشم می‌دوخت. کمونیسم را در شیار مغز دانشوران طبقات دارا می‌جست و لاجرم کلید فهم کاپیتال مارکس را هم در آرشیو کاوش‌های هگل جستجو می‌کرد. مارکس ضد

این می‌اندیشید، می‌کاوید و پراکسیس می‌نمود، کمونیسم را در هستی اجتماعی و پویه پیکار کارگران دید، لایق ترین، شایسته ترین و آماده ترین انسانها برای درک نقد خود بر اقتصاد سیاسی را هم توده کارگر یافت. کاپیتال را برای کارگران نوشت و کوشید به آنان بیاموزد. دردناک است که دوست ما در دهه سوم قرن بیست و یکم، به میلیاردها کارگر دنیا می‌گوید که برای فهم کاپیتال مارکس، باید از پیش فارغ التحصیل انستیتوهای هگل شناسی باشند!! حق بدیهی او است که چنین انگارد و در همان انستیتوها خود را به هگل، کائوتسکی، لنین، پلخانف، لوکاچ، گرامشی و این روزها به هاروی، نگری و امثالهم آویزد. دوست دیگری از همین جمعیت سوم می‌گوید: «لغو کار مزدی‌ها حرف تازه‌ای نیاورده اند. «حکمت» هم در «دنیای بهتر» این موضوع را پیش کشیده است!! در رابطه با استنباط این دوست عصاره حرف من این است: اولا - تنها نکته‌ای که هیچ گاه، برای هیچ لحظه‌ای به ذهن من یا هر فعال دیگر این رویکرد خطور نکرده است هویت «کاشف»!! یا «کاشفان»!! جنبش لغو کار مزدی است!! شاید ایشان غرق در حرص و جوش تعیین حقوق مخترعین فرصت این فکر را نیافته که کارزار ضد کار مزدی جبر هستی اجتماعی توده کارگر است. کشف هیچ «دانشور طبقات دارا» نیست. حتی انتساب چنین کشفی به مارکس نیز تیشه بر ریشه آموزش‌های رادیکال ضد کار مزدی او است. بورژوازی بود که شناخت پراکسیس، ماتریالیسم انقلابی و نقد رادیکال مارکس بر اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را لباس «مارکسیسم» پوشاند، مذهب کرد تا این سلاح‌های برنده پیکار طبقاتی را از توده کارگر بستاند و ساز و برگ تلاش برای ماندگاری سرمایه‌داری سازد.

اما در مورد «منصور حکمت» و «دنیای بهترش» مقدم بر هر چیز روشن است که این دوست حتی یک مطلب از کوه نوشته‌های رویکرد لغو کار مزدی و کارگران ضد سرمایه‌داری را با دقت و تعمق نخوانده است. نیازی به خواندن آنها ندیده است که البته حق محرز و یقینی او است، اما حق فعالین رویکرد لغو کار مزدی هم نیست که افراد بدون اینکه کلامی از آنها بدانند، نکته‌ای از حرفهایشان را بشنوند، کل پراکسیس

طبقاتی آنها، نقدها، راهبردها، راهکارها، راه حلها، کالبدشکافی‌ها و موجودیتشان را آماج بی رحمانه ترین، نفرت آمیزترین داوری‌ها قرار دهند. هیچ کس منکر آن نیست که حکمت هم در جائی لفظ «لغو کار مزدی» را بر زبان آورده است اما باژگونه سازتر از آن نیست که میان نظرات لنینیستی و سوسیال دموکراتیک او با شیرازه و استخوان بندی پراکسیس لغو کار مزدی قرابتی دیده شود یا سنخیتی ادعا گردد!!! حکمت یک لنینیست ارتدکسال بود. او تسخیر قدرت سیاسی را همه چیز و کمونیسم طبقه کارگر را هیچ چیز می‌انگاشت. دانسته یا ندانسته، ریاکارانه یا سفاهت آمیز هر چه بر هم می‌بافت در خدمت مقدر و محتوم ساختن سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم بورژوائی بود. نقدش بر اردوگاه دقیقا اردوگاهی بود. لنینیستی و غیر مارکسی بود، او «حزب انقلابیون حرفه‌ای لنین» را که خود ساز و کار ارگانیک، الزامی و ماهوی استقرار الگوی دولتی سرمایه‌داری است با تشکل اولترا اولیگارشیستی مخوفی به نام «حزب شخصیت ها» بازپروری و تکمیل کرد. خونمایه این بازپروری آن بود که باید شخصیت‌های حزبی خود را بدیل سلبریتی ها، چهره ها، اوتاد و اسوه‌های بورژوازی سازیم. اگر طبقه سرمایه دار دولتمردان، فیلسوفان، اقتصاددانان، هنرمندان، ادبا، شخصیت‌های شهیری دارد که توده‌های کارگر پشت سر آنها صف می‌بندند، ما حزبیون (اصحاب حکمت) هم باید بسان آنها صاحب نام و آوازه و شهرت گردیم. کاری کنیم که توده‌ها ما را بر آنها ترجیح دهند، ما را داناتر، تواناتر و دانشمندتر دانند، به جای صف بستن در قفای آنها روی به ما آرند. «کمونیست ها» باید چنین کنند و اگر راه این اهتمام پیش گیرند، مشکلات حل خواهد شد. چند ده میلیون کارگر ایران به جای رأی دادن به خاتمی، به حزب ما دخیل خواهند بست. حکمت در همین راستا، در زمان صدارت خاتمی خطاب به حواریون و اعوان حزبی گفت که اگر راه ایران پیش گیرند و در ضلع غربی دانشگاه تهران ستادی تأسیس کنند. در همان روزهای نخست، کارگران هزار، هزار به او خواهند پیوست و از این طریق «حزب کمونیست کارگری» نیروی یکه تاز کارزار تسخیر ماشین دولتی خواهد شد. قابل تعمق است که در همان

روزها در یک سخنرانی در منطقه‌ای از استکهلم بشارت داد که اگر قدرت گیرد، همان روز اول زمامداری کار مزدی را فوری و ضربتی لغو خواهد نمود!!

معلوم نیست دوست ما این حرف‌های حکمت را هم شنیده است؟، برای لحظه‌ای در ژرفنای ارزیابی او از مکان، نقش و موجودیت طبقه کارگر نفس کشیده است؟، بمباران توهین، تحقیر، هیچ انگاری و پوچ پنداری او در مورد کارگران دنیا را به اندازه خردلی تعمق نموده است؟. به روایت او از الغاء کار مزدی اندیشیده است؟ بعید است که هیچ کدام این کارها را انجام داده باشد. نگاه حکمت به طبقه کارگر در ضدیت آشتی ناپذیر با نگاه مارکس، بمب توهین، تحقیر و ساقط سازی از هستی، ساقط سازی از نقش بازی طبقاتی و تاریخی بود. او به کارگران همان گونه نظر می‌افکند که پیامبران بنی اسرائیل نگاه می‌کردند. توده کارگر را همج الرعاع، فاقد توان اندیشه و قدرت ادراک می‌دید که باید تحت قیمومت این یا آن رهبر، نقش عمله انتقال قدرت از جماعت حاکم به حزبی دیگر را بازی کنند. بنیاد عزیمت رویکرد لغو کار مزدی بر در هم کوبیدن همین نگاه طبقاتی کارگرستیز، همین هیچ و پوچ و مستضعف انگاشتن طبقه کارگر استوار است. ما همه جا تشریح نموده ایم که استقرار سوسیالیسم لغو کار مزدی فقط و فقط در ظرفیت جنبشی است که به دور از هر نوع حزب آویزی ارتجاعی، خود را ظرف سازمانیابی شورائی، سراسری، ضد سرمایه‌داری آحاد هر چه عظیم تر و کثیرتر توده‌های وسیع کارگر سازد، جنبشی که در فرایند مستمر مبارزه طبقاتی و پیچ و خم پویه پیکار، موقعیت یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی احراز کند، جنبشی که تجلی میدانداری نیروی بالنده اجتماعی پرچمدار استقرار جامعه آتی و مظهر سرمایه ستیزی رادیکال در کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی جامعه حاضر باشد. جنبشی که دخالتگری آحاد انسان‌های کارگر در کلیه سیاستگذاریها، تصمیم گیریها، راهبردپردازی و راهکار آفرینی ضد سرمایه‌داری را شالوده کارزار خود کند. توده کارگر را برای دخالت نافذ، آزاد، آگاه، برابر، خلاق، شورائی در برنامه ریزی کار و تولید فارغ از کار مزدی آماده گرداند. ما به تفصیل توضیح داده ایم که لغو کار مزدی

تنها در توان چنین جنبشی با چنین تدارکی، با عبور از چنین فرایندی است و آنگاه دوست عزیزمان می‌گوید که منصور حکمت هم از «لغو کار مزدی» سخن رانده است!!! تا جائی که می‌دانیم دوستمان فعال چالاک انستیتوهای نظرپردازی سرمایه‌داری در حوزه زیست محیطی است. او در آنجا سخت پای بند تحقیق است اما ظاهرا وقتی که پای جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی به میان آید چماق تکفیر کافی است!! راستش ضربه سهمگینی که حکمت از جهات مختلف بر کمونیسم طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران وارد ساخت بسیار بیشتر از گمراهه پردازان دیگر بود. او سهمگین ترین تحریف‌ها را با تردستی خاصی لباس «نقد مارکسی» تحریف می‌پوشاند!! به نام «مارکسیسم انقلابی»!! دست به کار بدترین شکل ایدئولوژی سازی کاپیتالیستی از راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی می‌زد، با لفظ پردازی در باره «کمونیسم کارگری» فاجعه بارترین شکل خارج سازی توده کارگر از ریل واقعی پیکار ضد سرمایه‌داری را دامن می‌زد. با پیش کشیدن «حزب شخصیت ها» بر هر میزان سازمانیابی شورائی سراسری ضد بردگی مزدی کارگران شلاق تعطیل می‌کشید. او تباهسازترین نقش را در رابطه با مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر ایفا کرد، نظریه پرداز و پیشگام بورژوازی لنینیست کُرد در عرصه هل دادن جنبش کارگری کردستان به زیر بیرق حق تعیین سرنوشت ملی بورژوازی و رژیم ستیزی توخالی فاقد هر میزان بار طبقاتی کارگری و ضد سرمایه‌داری گردید. رونق بازار ناسیونالیسم را گواه شعله کشی کمونیسم و تبدیل کردستان، به ام القرای سوسیالیسم القاء کرد!!

چند کلمه‌ای هم در رابطه با حرف‌های دوست سوم این طیف بگویم. او نه فقط هیچ نکته‌ای در مورد آنچه بر سر جنبش کارگری رفته است، نقد لغو کار مزدی بر راهبردهای فاجعه بار مستولی در این جنبش یا آنچه در کلاب هاوس مطرح شده بود، بر زبان نیاورد که ظاهرا سخنی هم برای گفتن نداشت. شاید بحث در مورد جنبش کارگری را اهانتی به مقام اکادمیک خود و نقیض هم بزمی با اسوه‌های نظریه پرداز دانشگاهی می‌دید. آنچه حاضران از وی شنیدند مشتی سب و لعن و تکفیر بود. او این

سب و لعن‌های پر از غلاظ و شداد را هم با «بنیادگرای اسلامی» خواندن رویکرد لغو کار مزدی شروع نمود. «براعت و استهلالی» که اگر چه قصیده‌ای به دنبال نداشت اما لاقل طنزآمیز بود. این شعر معروف سعدی را به خاطر می‌آورد که شتر ادعای خارج شدن از حمام داشت، در حالی که حجم سنگینی از گل و لای و رسوب بر زانو حمل می‌نمود. دوست ما بدون هیچ پرسش و تجسسی احکام محاربه، افساد فی الارض و بغی صادر می‌نمود، در همان حال چشم در چشم همگان مابقی را بنیادگرای اسلامی می‌خواند!! او چیز دیگری نگفت و ما هم چیز خاصی برای گفتن در باره حرف‌های نگفته اش نداریم.

❖ گروه دوم

این رفقا مدافعان استوار همان گذشته، راهبردها و گمراهه‌های مورد نقد ریشه‌ای رویکرد لغو کار مزدی هستند. آنها به عنوان نیاز این دفاع عزم جزم نموده‌اند که نوشته ها، تحلیلها، نقدها، راهبردها، راه چاره ها، راهکارهای رویکرد ضد کار مزدی را اتوپی پردازی خوانند!!، بدون آنکه کمترین واکاوی و تجسسی در گفته‌های ما بنمایند، دلبخواهی و مغرضانه، مفروضاتی را در ذهن ببافند، تلقیاتی را سر هم بندی کنند، توهمات بی پایه‌ای را به حساب این رویکرد واریز نمایند، آنگاه حق به جانب، طلبکار، باد در غبغب شروع به انتقاد نمایند. آنچه اینان به باد نقد می‌گیرند، به تنها نیرو و رویکردی که ربطی ندارد، جنبش ضد کارمزدی است. دوستی از این جمعیت می‌گوید: «سرمایه‌داری مبتنی بر کار مزدی است پس لغو کار مزدی در سرمایه‌داری ممکن نیست». جواب من به این بخش حرفهای رفیق آنست که بر منکر این حقیقت محض لعنت! اما سؤال آنست که آخر در کجا؟ کدام نوشته؟، کدامین نقد، چه تحلیل؟ کدام گفتگو توسط کدام فعال لغو کار مزدی گفته شده که سرمایه‌داری مبتنی بر کار مزدی نیست؟؟!! یا اینکه باید در سیطره حاکمیت همین مناسبات بشرستیز سرمایه داری، سوسیالیسم لغو کار مزدی مستقر نمود!!. آنچه ظاهرا در ذهن دوست ما جاری است، راستی، راستی این است که گویا فعالین این رویکرد مصرانه بر این باورند که

باید بر فراز همین جهنم گند و خون سرمایه‌داری درفش کمونیسم افراشت!! نکته دومی که همین رفیق پیش می‌کشد، باز هم بیگانگی هر چه فاحش تر او از شناخت زمینی و واقعی رویکرد لغو کار مزدی را برملا می‌سازد. ایشان ادامه می‌دهند که این رویکرد نقش مبارزات روزمره کارگران را پائین می‌آورد!! سومین نقد ش این است که فعالان این جهتگیری با نفی نقش حزب به پروسه پیکار توده کارگر برای سوسیالیسم لطمه می‌زنند!!

نظرات یا انتقادات رفیق، همان بندهای آشنا، همه جا شایع و ملال آور کیفرخواست سوسیال دموکراسی سرمایه آویز لنینی علیه کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی توده‌های کارگر است. کیفرخواستی ایدئولوژیک، بدون هیچ شناخت و آگاهی از بنمایه حرف‌های این رویکرد تنظیم شده است. فعالین لغو کار مزدی بالاترین میزان اهمیت را برای رخدادهای روز جنبش کارگری و هر شکل اعتراض یا مبارزه توده همزنجیر قائل هستند، باور به این اهمیت را در پراتیک جاری پیکار خود به نمایش نهاده اند. اساس کار این رویکرد غواصی آگاهانه، مستقیم، غیرمستقیم، قدمی، قلمی، رسانه ای، تحلیلی، انتقادی در شط جاری مبارزات کارگران است. ما تلاش کرده ایم که با آنچه در زندگی و پروسه کار توده کارگر رخ می‌دهد حتی المقدور در ارتباط تنگاتنگ باشیم، راه حلهای ویرانگر رفرمیستی را نقد رادیکال کنیم و آلترناتیو زنده ضد سرمایه‌داری آنها را پیش روی همزنجیران قرار دهیم، تفاوت ماهوی ما با مخالفان، آن بوده و این است که آنها بنیاد کارشان را بر منحل سازی هر چه فاجعه بارتر جنبش کارگری در چرخه نظم سرمایه‌داری استوار کرده اند، در حالی که ما با همه توان تلاش نموده ایم تا این جنبش را به ریل کارزار ضد سرمایه‌داری بازگردانیم. ما نه فقط تقلیلی در اهمیت مبارزات کارگران برای افزایش سطح معاش، رفاه، دارو، درمان، بهداشت، بهبود محیط زیست، آزادیهای سیاسی، حقوق انسانی، محو آپارتاید جنسیتی و همه اشکال دیگر آپارتاید به عمل نیاورده ایم که برای ضد سرمایه‌داری آگاهانه ساختن، نقشه مند، زلال و استخواندار نمودن این مبارزات تلاش کرده ایم. تفاوت ضد

کارمزدی با رفرمیست‌های راست و چپ در این است که آنان چند سده متوالی است با اندیشه فرا رسته از منویات ماندگاری سرمایه‌داری از کارگران می‌خواهند برای همیشه مزدبگیر بمانند، از مزدبگیری عزیمت کنند، با قبول همیشه مزدبگیر ماندن، همیشه کارگر بودن خواستار چند ریال افزایش مزد برای بازتولید نیروی کار و آفرینش هر چه کهکشانی تر سرمایه برای سرمایه داران گردند، ما عکس این راه را رفته ایم و راهبرد این جماعت را نقد مارکسی ضد کار مزدی نموده ایم. اعلام داشته ایم که به جای مطالبه چند تومان مزد بیشتر خواستار خارج سازی سهم هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید خود از حلقوم سرمایه داران، خواستار جلوگیری قاهرانه از سرمایه شدن کوه محصول کارمان توسط صاحبان سرمایه و دولت سرمایه‌داری شویم. گفته ایم که بر خواست خارج سازی کل خورد و خوراک و پوشاک، دارو، درمان، ایاب و ذهاب، مسکن، آب و برق، نگهداری سالمندان و کودکان از سیطره داد و ستد پولی سرمایه پای فشاریم و این خواست را یک محور اساسی پیکار کنیم، اصرار نموده ایم که باید کار خانگی زنان محو گردد و تا تحقق این هدف بهای هر لحظه اش مثل هر کار دیگر مورد نیاز بازتولید و ارزش افرائی چرخه تولید سرمایه داری، بدون هیچ کم و کاست پرداخت شود. تصریح مؤکد نموده ایم که باید مبارزه علیه آپارتاید جنسیتی، مبارزه علیه هر شکل آلودگیهای زیست محیطی، مبارزه برای هر مقدار آزادیهای سیاسی و حقوق انسانی را سنگرهای به هم پیوسته کارزار شورائی و سراسری ضد سرمایه‌داری سازیم. ما اینها را پیش کشیده ایم و برای جایگزینی رفرمیسم مستولی بر جنبش کارگری با راه حلهای رادیکال ضد سرمایه‌داری دست به تقلا زده ایم. کجای این کارها کاستن از اهمیت مبارزه جاری و روزمره توده کارگر است؟؟!!. کجای افتراپراکنی و تهمت پردازی شما علیه رویکرد ضد کار مزدی، انسانی، اخلاقی، کارگری و دردمندانه است؟!! یک چیز بدیهی است. رفرمیست‌های اهل دخیل به قانون، قرار، نظم و نهادهای قدرت سرمایه یا چپ سرنگونی طلب خارج از مدار کارزار طبقاتی توده کارگر، فقط نسخه‌های سرمایه آویز خود، نسخه‌های معطوف به

سربازگیری از کارگران برای قربانی ساختن آنها در آستانه تغییر رژیم و تسخیر قدرت را اهمیت دادن به مبارزه کارگران تلقی می‌کنند!!، آنها، هر راه حل و نقشه راه سرمایه ستیز را اتوپیک، خیالپردازانه و ناممکن می‌پندارند، در این پندار فسیل هستند و می‌کوشند تا همین توهمات متراکم در ذهن خویش را خورند شعور کارگران سازند. تفاوت اینجا است. تفاوت در اهمیت دادن آنها به مبارزه روز کارگران و تقلیل این مبارزه توسط ما نیست. مخالفان بدانند یا ندانند، آن می‌اندیشند، راهی می‌روند، دست به کاری می‌زنند که سرمایه دیکته کرده، حفاری نموده و آموزش داده است. در همین راستا و با همین باورهای ایدئولوژیک حاضر به قبول این حقیقت زلال نیستند که کارگران می‌توانند در سیطره همین نظام گند و دهشت و هولوکاست، دست به کار سازمانیابی شورائی خود و عروج به مثابه یک قدرت متحد، متشکل، سراسری و ضد سرمایه‌داری گردند. می‌توانند با استمداد از قدرت این سازمانیابی شورائی سنگین ترین و کوبنده ترین فشارها را بورژوازی و دولت سرمایه وارد سازند، می‌توانند تراز کار لازم و اضافی را به زیان سرمایه داران و به نفع توده‌های طبقه خود دستخوش عظیم ترین تغییرات سازند، بورژوازی را مجبور به سهمگین ترین عقب نشینی‌ها کنند و در همین راستا قدرت سازمان یافته شورائی و ضد بردگی مزدی خود را هر چه استوارتر، قاهرتر، تعیین کننده تر و سرنوشت آفرین تر سازند. این فرایند را استمرار بخشند، بساط هر گونه حزب سازی و آویختن خود به امامزاده بداعجاز بالای سر را به باتلاق تاریخ اندازند، با جنبش نیرومند شورائی خود ماشین قهر و قدرت سرمایه را در هم بشکنند و سوسیالیسم لغو کار مزدی را مستقر گردانند. کارگران خود از این ظرفیت به تمام و کمال برخوردارند. آنها موجودات قالب ریزی و لاک و مهر شده نیستند، آگاهان و ناآگاهان، فعالان و منفعلان، رادیکالها و سازشکاران دارند. صاحبان بیشترین تجربه‌ها و کم تجربه‌ها دارند، در شرائط روز جهان بخش عظیمی از درس خوانده‌های دانشگاهی کشورها آحاد طبقه کارگرند، هر چند که با کمال تأسف همین بخش هر چه موحش تر و فاجعه بارتر سر بورژوازی بر تن دارد، نکته بنیادی آنست که طبقه ما

مستقل از ترکیب لایه ها، ضعفها و قوت ها، پاشنه آشیل‌ها و ظرفیت ها، از توان لازم برای سازماندهی خویش به مثابه یک قدرت متحد شورائی و قادر به نابودی سرمایه‌داری برخوردار است. باید این قدرت را به کار گیرد و علیه سرمایه اعمال کند، اما «منجیان» حاضر به قبول این حقیقت نیستند. این جماعت اساسا توده کارگر را لایق ایفای چنین نقشی نمی‌بینند. کارگران را آدم به حساب نمی‌آرد. حتما گفته خواهد شد که چنین نیست، خیل عظیمی از افراد و جلوداران سازمانها، گروهها، احزاب چپ، حماسی ترین صحنه‌های جانبازی، فداکاری را برای تحقق اهداف و خواسته‌های کارگران، به نمایش نهاده اند. این حرف صد درصد واقعیت دارد، حقیقت محض است، تردید در صحت آن، کار مخوف ترین دولتها یا عوامل فکری سرمایه است. نکته مهم اما آنست که باید میان فداکاری، از خودگذشتگی بی ریا و بدون آلایش برای رهائی انسان‌ها با انسان دارای شعور و شناخت و قادر به نقش بازی انقلابی دیدن آنها فرق بنیادی قائل شد. تاریخ جامعه ما مالامال از وجود شرزگان فداکار، آزاده، جانداده در راه رهائی کارگران، فرودستان است اما این آرمان خواهیهای زلال فداکارانه، لزوما با باور به ظرفیت و توان نقش بازی کارگران، استثمارشوندگان برای تحولات بزرگ تاریخی همراه نبوده است. در دهه ۴۰ خورشیدی پاکباخته ترین و پیشروترین افراد نسل ما با درس آموزی از تجارب پاره‌ای جنبش‌ها به این نتیجه رسیدند که همه راههای مبارزه در ایران دچار بن بست است، جنگ چریکی از دل همین تحلیل کلید خورد، طبقه کارگر ایران چنین جمعبستی نداشت و رغبتی به قبول آوانتوریسم چریکی نشان نداد، مبارزه طبقاتی جاری روز کارگران با شدت و حدت استمرار یافت، ما شاهد تشدید روزافزون این مبارزات بودیم، اما مشتعل و طوفانی بر بن بست سر راه هر شکل کارزار اصرار می‌ورزیدیم!!. در نثار جان و نه فقط جان خویش که نثار تمامی هست و نیست خود برای هر ذره رهائی انسان‌ها دریغ نداشتیم، شیفته و دلباخته، هر شکل خطر را تحقیر می‌کردیم، رفقای اسیر ما حماسی ترین صحنه‌های مقاومت تاریخ را آفریدند، اما همگی همساز باز هم تأکید داشتیم که

تمامی اشکال مبارزه دچار بن بست است!! و جنگ چریکی یگانه راه رهائی توده‌های کارگر است!! چرا ما چنین تصور می‌کردیم، دلایل فراوان و شفاف داشت که جای بحثش اینجا نیست، اما در میان آنها یک دلیل قابل تعمق و کالبدشکافی و آموزش است. ما خود کارگران را آدم حساب نمی‌کردیم، هیچ کدام ما قادر به قبول این واقعیت نبودیم که توده کارگر هم انسان اندیشنده، دارای شعور، دارای ظرفیت تشخیص و قادر به نقش بازی، قادر به مبارزه برای رهائی طبقه خود و بشریت است. تا چشم کار کند حول تاریخساز بودن جنبش کارگری و طبقه کارگر شعارپردازی ایدئولوژیک می‌کردیم اما عملاً، پراکسیس و در کارکرد روزمره خود، کارگران را مشتی لایتفکرون، لایعقلون، لایشعرون و هیچ و پوچ می‌انگاشتیم، توده درخودی که قادر به تشخیص هیچ خیر و شر، خواست درست و نادرست و راه مبارزه خود نمی‌باشد. بحث بر سر این نیست که کارگران درس آموخته‌های مارکس و چیرگان تشخیص راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی بودند، مسلما غرق گمراهیها و برهوت پیمائیها بودند، اما آنها استوار و مصمم مبارزات جاری خود را تشدید می‌کردند و ما به جای اینکه خود را آحادی از آنها و فعالان کارزار گریزناپذیر آنان بدانیم، به جای جوشیدن، همرزمی و همسنگری با آنها، به جای تلاش برای پالایش رفرمیسم و گشایش راههای کارزار ضد سرمایه داری، جنبش جاری آنها، ذیشعور بودن و دارای قدرت اندیشه بودن آنها را انکار نمودیم.

به رشته محوری گفتگوی خود باز گردیم. همه طیف‌های رفرمیسم، سوسیال دموکراتهای پارلمانتاریست مسالمت جو، دوقلوی لنینی سرنگونی طلب آنها، «ضد نئولیبرالیسم»!! مترصد معماری انسانی سرمایه داری!! با هر بیرق از جمله بیرق «کمونیسم»!! و «سرمایه ستیزی»!! کارگران را در هیچ سطح، به هیچ میزان انسانهای دارای ظرفیت پیشبرد مبارزه رادیکال طبقاتی نمی‌بینند و به حساب نمی‌آرند. در همین راستا خود را منجی کارگران می‌پندارند، از بام بلند منجی گری به آنها نظر می‌اندازند، در این میان فریاد رسا و پرطنین رویکرد لغو کار مزدی با پیام کوبنده

مارکسی خطاب که کارگران این است که باید ریل پیکار عوض کنند، مبارزه روز خود برای معاش، رفاه، مزد، درمان، دارو، آموزش، بهبود محیط زیست، آزادیهای سیاسی، حقوق انسانی، علیه کار کودک، آپارتاید جنسیتی، مردسالاری را ضد سرمایه‌داری سازند، بسیار طبیعی است که رفرمیست‌ها این پیام را مهر ناممکن کوبند، علیه آن بشورند، نفیر کشند که عقلانی نیست، خیالبافی است، اتوپی است!!.

بن بست فاجعه بار جنبش کارگری ایران و جهان نیز دقیقا تأثیرپذیری ارگانیک و رعب انگیز از نقش بازی همین نیروها، همین سوسیال دموکراسی راست پارلمانتاریست، سوسیال دموکراسی چپ نمای لنینی، دخیل بندان دموکراسی، سنگربانان انسانی سازی سرمایه‌داری زیر هر بیرق و عنوان است. این رویکردها در یک فرایند تاریخی طولانی تر از یک سده و چند دهه، با میداندرایها و نقش بازیهای مخرب خود، جنبش کارگری را به ورطه موجود سوق داده اند. در راهبردها، راه حلها، دورنماها و الگوپردازی‌های سرمایه آویز منحل نموده اند. آنسان که جنبش کارگری زیر مهمیز این انحلال قادر به تشخیص توان پیکار ضد کار مزدی خود نیست، خود را پیچ و مهره ماشین تولید سود و ملاط و مصالح چرخه نظم سرمایه‌داری می‌شناسد، افق برون رفت را روی خود مسدود می‌بیند، ماندگاری اختاپوس سرمایه‌داری را جریان شعور و ذهن خود ساخته است، نیروی واقعی سلسله جنبان سقوط کارگران به این ورطه اساساً، قبل از هر چیز، یقینا خود سرمایه و نظام سرمایه‌داری است. در این تردیدی است اما هر کدام این رویکردها آن نموده‌اند که سرمایه نیاز داشته است و در پیدایش این وضعیت، در ساقط شدن جنبش کارگری به این باتلاق بیشترین نقش را ایفا نموده اند. گذشته قرن بیستمی جنبش کارگری در بند، بند خود مهر هر دو جبهه همگن رفرمیسم راست سندیکالیستی و میلیتانت رژیم ستیز دموکراسی خواه سرمایه آویز را بر جبین خود حک دارد، بازماندگان متشتت و نسل منقرض همین رویکردها، احزاب، نیروها هستند که امروز نیز سایه هر نقش بازی رویکرد لغو کار مزدی را به تیر می‌بندند. زیر بیرق‌های جدید و تحت لوای جنبشهای دیگر، با توسل

به تمامی امکانات آفریده سرمایه، همصدا و همنوا با کلیه تریبون‌های قدرت و تبلیغات سرمایه‌داری در گوش کارگران می‌خوانند که به جای مبارزه ضد بردگی مزدی به دموکراسی خواهی، تغییر رژیم‌ها و تعوض الگوهای نظم سرمایه بسنده کنند.

گرفتن سنگر حول قدرت اعجاز تشکلهای بالای سر و اقتدا به رهبران حزبی برای پیشبرد کارزار!! همچنان در زمره آموزش‌های مخرب گمراهساز این نیروها و آرایش و ویرایش قرن بیست و یکی آنها است. القاء می‌کنند که نقد تحزب یا تشکل آفرینی‌های تباهی آور تا کنونی، انکار مبرمیت و اهمیت سازمانیابی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی توده کارگر است!! نکته، نکته این تلقینات، وارونه پردازی و تزریق سم به شریان شناخت طبقه ما است. حزب نه فقط کارگران را یک قدرت متحد ضد سرمایه‌داری نمی‌کند که آنها را به صور گوناگون و شیوه‌های مختلف از ارتقاء به نیروی سازمان یافته آگاه، چاره گر، رادیکال علیه سرمایه باز می‌دارد. شالوده تحزب نه بر مصالح، ملزومات، منویات پروسه پیکار ضد کار مزدی طبقه کارگر که بر مشتی فرمولبندی‌های مکتبی، مسلکی، ایدئولوژیک بیگانه با مبارزه طبقاتی جاری و زمینی کارگران استوار است. آنچه تشکیل دهندگان را کنار هم جمع آورده است نه پاسخ به نیازهای مبارزه جاری توده کارگر علیه سرمایه که مشتی اوراد و آیات عقیدتی است. آنها حتی اگر خود شخصا کارگر باشند، با کار خویش فریاد می‌زنند که می‌خواهند یک نهاد فرمانفرمائی بالای سر جنبش کارگری ایجاد کنند و بر سرنوشت این جنبش حکم رانند، آن را به هر طرف که معتقدات، ایدئولوژی و مسلکشان اقتضاء کند سمت دهند، در هر باتلاقی غرق و در هر گورستانی مدفون سازند. حزبیون ولو که شیفتگان رهائی پرولتاریا باشند آنچه می‌سازند عملا نه ظرف حضور، دخالتگری آگاه، خلاق، آزاد و برابر کارگران در پروسه کارزار طبقاتی، نه بستر میدانداری، رشد، بلوغ و اثرگذاری آنها در تعیین سرنوشت جنبش خویش، نه جای نمو، بالیدن، شاخ و برگ کشیدن و نقش بازی توده کارگر به مثابه نیروی قادر به جامعه گردانی سوسیالیستی لغو کار مزدی در آینده که صرفا ماکت محقری از همین جامعه موجود سرمایه‌داری

با کل مؤلفه ها، مناسبات، ارزش ها، فرهنگ، اخلاقیات، بده و بستانهای فاجعه بار طبقاتی آن است. افرادش به جای آنکه فعالان رادیکال و آگاه مبارزات جاری کارگران باشند، مشتی کاسبکار تشنه قدرت، مقام و منصب هستند. بدتر از کارمندان فرصت طلب بورژوازی به جان هم می‌افتند، علیه هم توطئه می‌کنند، بر سر هر جیفه قدرت، دست به انشعاب ایدئولوژیک می‌زنند!! با هر انشعاب خود تشتت و تفرقه و جدال را حادتر از پیش میان کارگران دامن می‌زنند، کارگران را از هم می‌دزدند، هر فرقه‌ای چندتا فعال کارگری را ویترین نشین تبلیغاتی حزب منشعب خود می‌سازد. جنبش کارگری را به صورت فاجعه باری به نفع بورژوازی متلاشی می‌کنند، این جنبش را فرسوده، تباه، اسیر وحشتناک ترین گمراهه‌ها و شکست‌ها می‌نمایند، در عوض بورژوازی را نیرومندتر و مقاوم تر می‌کنند. تاریخ حزبسازی چپ این را فریاد می‌زند و در این فریاد هشدار می‌دهد که این روند هر روز از روز پیش مخوف تر و ترسناک تر شده است. این مسأله را ما در جاهای دیگر با تفصیل توضیح داده ایم. نکته مورد تأکید عوامفریبی‌های متوهم سازی است که در همین حوزه خاص علیه رویکرد لغو کار مزدی راه افتاده است. این رویکرد نه فقط کمترین تقلیلی در اهمیت سازمانیابی کارزار طبقاتی کارگران پیش نکشیده که کاملا بالعکس، آهنین ترین، استوارترین، مستحکم ترین و نیرومندترین نوع تشکل طبقاتی توده کارگر را مورد تأکید قرار داده و برای برپائی آن کوشش کرده است. در این گذر یادآوری چند نکته بسیار مهم است.

اول: بحث اساسا این نیست که چه تشکیلاتی بسازیم. سخن درست آن است که کدام جنبش را قرار است متشکل کنیم؟ هیچ طبقه‌ای در تاریخ به اندازه بورژوازی بر اهمیت، ضرورت و مبرمیت سازماندهی اصرار نورزیده است، نسخه تحزب مستحکم را نه طبقه کارگر که بورژوازی پیچیده است و برای آن پیچید که توده کارگر و جنبش کارگری را پیچ و مهره ماشین نظم سرمایه کند، روایت مستولی تحزب در احزاب سوسیال دموکرات یا موسوم به «کمونیست» نیز ماهیتا روایت رویکردهای طبقه سرمایه دار است. هدف این حزب آفرینی تسلط بر جنبش کارگری، رفع خطر مبارزه

طبقاتی کارگران از سر سرمایه، به کارگیری قدرت پیکار توده کارگر برای تسویه حساب با شرکا و رقبای طبقاتی، همراه با تلاش برای جایگزینی یک الگوی نظم سرمایه‌داری با الگوی دیگر است. اما این که طبقه کارگر در امر سازمانیابی از چه عزیمت می‌کند، کدامین راه را برای متشکل نمودن قدرت پیکار خود پیش می‌گیرد؟ تصریح کنیم که گفتگو بر سر مجرد متشکل شدن نیست، بر سر متشکل شدن کدام جنبش است؟ و پاسخ رویکرد لغو کار مزدی به این سؤال دقیق و روشن است. ما می‌خواهیم جنبش تعرض به اساس موجودیت سرمایه، جنبش در حال جنگ مستمر علیه بنیاد هستی سرمایه در کلیه عرصه‌های زندگی اجتماعی انسان را سازمان دهیم، قرار نیست متشکل شویم تا کارگر ماندن خود، زندگی از طریق چانه زنی با وحوش سرمایه دار، مبارزه برای جایگزینی این رژیم با آن رژیم، این الگوی سرمایه‌داری با الگوی دیگر را تداوم بخشیم. بنا است جنبش طبقه خویش را سازمان دهیم تا میدان کارزار را از باتلاق تمکین به ماندگاری بردگی مزدی، به سنگر پیکار برای خارج سازی هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید طبقه خود از چنگال طبقه سرمایه دار، در نخستین گام خارج سازی مایحتاج اولیه معیشتی، رفاهی، آموزشی، درمانی، بهداشتی، ایاب و ذهاب، سلامتی، تفریح انسان‌ها از سیطره داد و ستد کالائی، پولی را تحقق بخشیم. به کار خانگی زنان پایان دهیم، ریشه هر شکل وابستگی اقتصادی زن به همسر و فرزندان به والدین را بخشکانیم، بساط بهره گیری بورژوازی از نیروی کار رایگان زنان در پرورش نیروی کار، نگهداری کودکان، سالمندان و معلولان را جمع کنیم، سرچشمه آپارتاید جنسیتی و بنیاد اقتصادی مردسالاری را در هم کوبیم، متشکل می‌شویم تا دست به کار تدارک آگاهانه تعطیل پویه کار سرمایه، فروپاشی چرخه تولید و نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، پلیسی سرمایه داری، تصرف مراکز کار، تولید، مستغلات .... شویم، جنبش خویش را سازمان می‌دهیم تا تحکیم هر چه مؤثرتر پایه‌های قدرت طبقه خود برای استمرار این تعرض ها، برای مجبور و مقهور ساختن دشمن به عقب نشینی تا مرز مرگ و عبور از مرز را محقق سازیم. تا

جامعه موجود را میدان جنگ مشتعل علیه اساس موجودیت سرمایه‌داری کنیم، تا در همین جهنم گند و وحشت و هولوکاست سرمایه، نیروی بالنده، استخواندار، آگاه، شورائی و دست به کار اعمال قدرت علیه بنیاد هستی سرمایه شویم و سرانجام با تجهیز و آمادگی کافی، بورژوازی را ساقط، هر شکل دولت را محو و کمونیسم لغو کار مزدی را مستقر سازیم.

هر لحظ، جزء، یا سلول خواسته‌های ما نیازمند دخالتگری فعال، خلاق، همبسته، سازمان یافته و شورائی آحاد هر چه کثیرتر توده وسیع طبقه ما است. اگر قرار است همدوش و همسنگر، مستغلات تحت تملک وحوش سرمایه دار را تصرف کنیم و در اختیار توده گورخواب و آواره و بی سرپناه قرار دهیم، اگر بناست مراکز کار و تولید و کل آنچه که حاصل کار و استثمار نسل‌های مختلف طبقه ما است را از چنگال قهر سرمایه بیرون بیاوریم، اگر می‌خواهیم بر سرنوشت کار و تولید خود مسلط شویم، اگر بناست به کار مزدی پایان دهیم و اساس «قانون ارزش» را درهم کوبیم، اگر قرار است برای تحقق این آرمان‌های پرشکوه انسانی بجنگیم، بدون درهمرفتگی انداموار شورائی، بدون سازماندهی سراسری جنبش خویش به عنوان یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد سرمایه‌داری قادر به چنین کارهائی نخواهیم شد. اگر بناست در هر عرصه و زمینه‌ای به راستی قدرت طبقاتی خود را علیه سرمایه اعمال کنیم، راه این اعمال قدرت سوای همبستگی سراسری شورائی با دخالت نافذ، برابر، آزاد افراد چه می‌تواند باشد؟ چرا شکل گیری و پیدایش چنین تشکلی را محال تلقی کنیم؟!! مگر ما خود عملا در ژرفنای کار و زندگی و پیکار روزمره، اشکال نطفه‌ای و اولیه همین همبستگی شورائی را به نمایش نمی‌گذاریم؟؟ مگر اعتصابات شش هزار در سال ما در مراکز کار، تجلی حالت جنینی این سازمانیابی شورائی نیست؟ مگر نه این است که در جریان هر اعتصاب به ویژه نوع طولانی چندین هفته‌ای و بعضا چند ماهی آن، یکایک کارگران بسان سلول‌های زنده، کارساز و چاره گر با هم مشورت می‌کنند، هر فردی نقشی ایفاء می‌کند، وظیفه‌ای به عهده می‌گیرد. آگاهتران به کمترآگاهان می‌آموزند، تجربه داران

آنچه را در حافظه دارند با جوانترین و کم تجربگان تقسیم می‌کنند. رادیکالها محافظه کاران را از لغزش باز می‌دارند، شجاعتران به مرددان درس استقامت می‌دهند، امیدواران در دل ناامیدان امید می‌آفرینند، در همان حال آخرین لقمه نان فرزندان را با هم تقسیم می‌کنند، اگر جز این کنند، شکست می‌خورند، اعتصاب، مقاومت، همبستگی ما به دستور بالانشینان نیست، حکم زندگی تک تک ما است. جبر هستی مشترک و واحد طبقاتی ما است. آنچه پیوندها را قوام، میثاقها را قدرت می‌بخشد، عزم راسخ برای در هم کوبیدن ناحقی ها، زورگوئیها، استثمار جنایتکارانه و زالوصفتانه مشتی سرمایه دار خونخوار، رهائی از شر استیلای این وحشیان، تسلط آزاد انسانی بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود است. مسأله اعتصابات صرفا مثال ساده‌ای برای شکل جنینی سازمانیابی طبقاتی است. پیداست که دستیابی به جنبش سازمان یافته سراسری شورائی، ضد سرمایه‌داری کاری است کارستان، اما ما ظرفیت لازم برای انجامش را داریم. باید این ظرفیت را بشناسیم، این قدرت را بکاویم، آگاه سازیم. پراکسیس جاری طبقاتی خود کنیم، پرورش دهیم، بالغ گردانیم، همه این‌ها را در روند پیکار جاری پی گیریم. در سازمانیابی شورائی هیچ کس برای دیگران تصمیم نمی‌گیرد، همه در فرایند تصمیم گیری شورائی دخالت خلاق دارند. هیچ کس امر نمی‌کند، هیچ کس مأمور بی اراده آمران نیست، همه مکمل همدیگرند. هر فردی نقشی را ایفا می‌کند، افراد به صورت داوطلبانه عهده دار انجام کارها می‌شوند و اموری را قبول می‌کنند که از عهده آن بر می‌آیند، هر کس برای دخالتگری هر چه آگاه تر دیگری تلاش می‌کند، همه به هم درس می‌دهند. نقش بازی همگان در گرو نقش بازی هر چه مؤثرتر و آزادتر هر فرد است. افراد مأموریت می‌پذیرند و اگر شرط وفا در ادای رسالت به جا نیارند معزول می‌گردند، خطاکاران توبیخ می‌شوند اما همه جا و در هر کدام این موارد اساس بر پالایش، رشد، بالیدن و حرمت هر چه فزون تر انسان است.

همه می‌پرسند این قدرت سازمان یافته سراسری شورائی ضد سرمایه‌داری چگونه به وجود می‌آید؟ و پاسخ ما آن است که این قدرت از لا به لای دفترچه‌های راهنما و قطعنامه‌های «سبک کاری» شروع به نطفه بندی نمی‌کند، برپائی آن‌ها از کلاس‌های آموزشی و سمینارهای دانشگاهی شروع نمی‌شود. این کارگران ضد سرمایه‌داری رادیکال در عرصه‌های گوناگون کار، تولید و زندگی اجتماعی، کارگران صنعت، حمل و نقل، «خدمات»!!، تجارت، خیل عظیم معلمان در سطوح مختلف، کارگران درمان، مطبوعات، انتشارات، ترجمه، شهرداری ها، معادن، کشت و صنعت ها، توده عظیمی که حی و حاضر چرخه کار و تولید را به چرخش می‌اندازند، حتی برنامه ریزی می‌کنند، اما نه برای خود، که برای ارزش افزائی سرمایه، تشدید استثمار خود توسط سرمایه ساقط ساختن خود از هستی انسانی، تباهی بی انتهای خویش، آری همین توده وسیع هستند که با عزم راسخ، درک آگاه اجتناب ناپیری و حیاتی بودن تغییر ریل کارزارهای سرمایه آویز شکست خورده، راه می‌افتند. همه آگاهی، درایت، تجربه، تعقل، کاردانی، نقد خود را روی هم می‌ریزند و سنگ، ساروج، آهن، دانش معماری شوراها می‌کنند. همه چیز مبارزه طبقاتی ضد بردگی مزدی اساسا چنین است، سخت نقشه مند، اندیشیده، دارای دورنمای شفاف، متکی به بیشترین پختگی ها، بصیرت ها، شعورورزیها، آگاهی‌ها است اما کل این درایت ها، چاره گری ها، اندیشیدن‌ها نه از عالم بالا، نه از سراچه تفکر نخبگان و افاضل منجی!! که فرارسته‌های اندیشوار، تغییرآفرین و تاریخساز خود کارگران، به مثابه یک کل طبقاتی می‌جوشد. معضل روز توده‌های کارگر برای برپائی قدرت سازمان یافته سراسری شورائی ضد سرمایه داری، نه کمبود درسنامه ها، آموزش‌های آکادمیک، دفترچه‌های راهنما یا پایان نامه‌های درخشان سبک کاری، که کسری کارگران مصمم، رادیکال، آگاه، توانا، گسسته از پیشینه سیاه رفرمیستی، منتقد مارکسی راهبردها و راه حلهای گمراهساز نسخه پیچی بورژوازی است. جنبش کارگری با بحران کمبود این کارگران مواجه است. آیا این حرفها به معنای کاستن از اهمیت نقشه راه، تقلیل مبرمیت دوراندیشی و چراغ

اندازی آگاهانه بر تاریکی زارها و سنگلاخ‌های سهمگین سر راه است. کاملا بالعکس همه بحث بر سر آن است که سنجیدگی ها، پختگی ها، گامهای آگاهانه و راه حل جوئیهای رادیکال باید جمعی، شورائی، با دخالت نافذ و هر چه خلاق تر همگان صورت گیرد. در همین راستا هر تعداد ما در هر شرائطی که قرار داریم، در هر کجای جهان که هستیم، باید دست به کار تلاش برای شناخت، ژرف تر و کشف مطمئن تر راه حلهای پیشبرد مبارزه طبقاتی از جمله سازمانیابی سراسری و شورائی قدرت پیکار طبقاتی خود باشیم. یک بار دیگر تأکید کنیم که آنچه کم داریم وجود کارگرانی است که با سر آگاه و بیدار و هشیار ضد سرمایه‌داری آماده نقش بازی برای برپائی این سازمانیابی باشند. باید قاطع و شفاف تصریح کرد که چند نسل متوالی افراد موسوم به فعالان ذینفوذ کارگری اعم از سندیکالیست راست یا چپ نمای سرنگونی طلب، حتی اگر آهن تفتیده کوره‌های قهر فقیرترین لایه طبقه خود بوده‌اند در عمل، در پیچ و خم کارزار، نقش تعزیه گردانی رفرمیسم اتحادیه‌ای یا ویترینی نشین احزاب را بازی نموده اند. اینها به سادگی قادر به تغییر، گسست از پیشینه رفرمیستی و میدانداری رادیکال برای سازمانیابی سراسری و شورائی قدرت پیکار طبقه خود نیستند، جنبش کارگری باید فعالان، اثرگذاران، نقش آفرینان مصمم خود برای چنان سازمانیابی را از دامن خود متولد سازد و وظیفه ماست که قابله قاهر و کاردان این زایمان شویم.

پرسش‌ها و توضیحات دیگری نیز از سوی رفقای گروه دوم مطرح شد که پاسخ آنها را در چند جمله خلاصه می‌کنم.

یکی از رفقا گفت کار خانگی، نیروی کار کالا شده نیست و نمی‌توان محو آن را در زمره مطالبات جنبش کارگری قرار داد!! این تلقی، از بیخ و بن نادرست است. فعالان رویکرد لغو کار مزدی به کرات و به مناسبت‌های مختلف تشریح نموده‌اند که کار خانگی بدون هیچ مزد میلیونها زن کارگر ایرانی بخش بسیار مهم و معتنابهی از نیروی کار مورد نیاز چرخه بازتولید و ارزش آفرینی سرمایه اجتماعی ایران است. طبقه سرمایه دار ایران با نیروی کار خانگی بدون مزد زنان کل نیروی کار مورد نیازش

را پرورش می‌دهد و خود را از قبول هزینه مهد کودکها، مؤسسات پیشادبستانی و فراوان مراکز پرورشی، آموزشی دیگر معاف می‌سازد. با نیروی کار خانگی رایگان زنان از تحمل هزینه مددرسانی معلولان فرار می‌نماید، با کار خانگی بدون هیچ مزد زنان، شرائط دو شیفت کار شبه رایگان همسران آنها را برای سرمایه فراهم می‌سازد. کل هزینه‌های این امور بعلاوه فراوان هزینه‌های دیگر از دوش سرمایه اجتماعی و طبقه سرمایه دار بر داشته می‌شود و دقیقا معادل آن به اضافه ارزش سالانه طبقه سرمایه دار افزوده می‌گردد. آیا این نیروی کار، کالا نشده است؟؟!! اگر منظور از کالا نشدن خرید و فروش نگردیدن این نوع کار است باید دیده بینا، شناخت ریشه کاو مارکسی داشت و مکان و موضوعیت این حجم بیکران نیروی کار در کل چرخه داد و ستد میان سرمایه و طبقه فروشنده نیروی کار را بازشناسی کرد. این حجم نیروی کار برای سرمایه داران و نظام سرمایه داری، دقیقا نقش همان کهکشان کار اضافی یا پرداخت نشده‌ای را بازی می‌کند که کل طبقه کارگر در اختیار سرمایه داران قرار می‌دهد.

همین دوست در بخش دیگر توضیحاتش، می‌افزاید که «مارکس حتی در سوسیالیسم هم از مزد سخن گفته است» بنابر این بحث لغو مزد در سرمایه‌داری سخنی خطا است. در این مورد پیش تر به اندازه کافی توضیح دادیم. رویکرد ضد کار مزدی در هیچ کجا این کلام مجعول و ساخته ذهن رفرمیسم چپ را به قلم نیاورده و بر زبان جاری نساخته است که گویا قرار است سرمایه‌داری را با لغو کار مزدی آذین بندیم و بیرق پایان کار مزدبگیری بر بامش افرازیم!! قلب ماهیت حرفها هم حدی دارد. اما در مورد آنچه در «نقد برنامه گوتا» از مارکس نقل شده است باید نکته‌ای اساسی را بازگفت. روایت دوست ما از سخن مارکس عمیقا مکتبی و گمراه کننده است. مارکس در دوره‌ای از تاریخ بحث تقسیم بندی جامعه بعد از سرمایه‌داری به دو فاز سوسیالیسم و کمونیسم را پیش کشید که آنچه امروز بورژوازی با محاسبات و ادبیات و منظر طبقاتی خود «تولید ناخالص سالانه» می‌نامد برای کل ممالک سرمایه‌داری به چند میلیارد دلار نمی‌رسید، کما اینکه تا ۱۰۰ سال بعد از آن هم از ۱۰ تریلیون دلار

تجاوز نکرد، این رقم امروز مرز ۱۰۰ تریلیون دلار در سال را پشت سر نهاده است. مارکس در آنجا ایدئولوژیک، الوهی و مقدر سخن نراند که قرار است تا انتهای تاریخ، سوسیالیسم دو مرحله‌ای باشد و در فاز نخستش مزد پرداخت شود!! آخر این چه پای بندی به راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی است؟؟ از این هم فراتر این کدامین برخورد منصفانه با یک انسان است که بر سر نظریات، تحلیل ها، کالبدشکافی‌های رادیکال او چنین تحریف فاجعه باری آوار شود. اما این فقط دوستمان نیست که چنین می‌کند، همه آنان که راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را «مارکسیسم» کردند، در اعمال این ظلم بر مارکس و طبقه کارگر به اندازه کافی شریک و سهیم هستند.

به پایان پاسخ‌ها و توضیحات، به نکات مطرح شده از سوی رفقای همسو، همراه و در عین حال منتقد برسیم. در رابطه با تذکرات این دوستان نیاز به گفتگوی چندانی نمی‌بینم. رفیق عزیز فرشید گفتند که باید تکلیف قانون ارزش، فرایند محو کالا بودن محصول کار به طور کلی و مالکیت وسائل تولید و مبادله را نیز مشخص ساخت. فرشید به عنوان رفیقی که نوشته ها، نوع نگاه، ادبیات، راهبرد این رویکرد را دقت کرده است، خوب می‌داند که بحث ما در این گذر شفاف است. کتاب «سوسیالیسم، اقتصاد و سیاست» حدود ۳۵ سال پیش، در نخستین گام‌های تلاش این رویکرد برای نقد مارکسی پیشینه خود، پیشینه کل چپ خارج از مدار پیکار ضد سرمایه‌داری تهیه شد، حتی همان متن مقدماتی، به فرایند محو قانون ارزش پرداخته است. کل تلاش، تقلا، نقد، ارتباط گیری و پویه کارزار ما در این چند دهه وقف آن بوده است که سنگی بر روی سنگ برای ظهور نیرومتد و بالنده یک جنبش راستین کارگری ضد سرمایه‌داری و ضد کار مزدی گذاشته شود. ما گره اساسی کار را در اینجا دیدیم، جنبش کارگری باید آماده یک زایمان عظیم تاریخی شود، باید آثار راهبردهای گمراهساز رویکردهای رفرمیستی را از سر راه خود لایروبی کند. مبارزه در چهارچوب تمکین به برده مزدی بودن، همیشه کارگر ماندن، دخیل بندی به قانون، حقوق، مدنیت، آزادی‌های سیاسی نسخه پیچی سرمایه!!، مبارزه برای تعویض رژیم یا تغییر

الگوی نظم سرمایه، همه این‌ها را با جنبش اعمال قدرت سازمان یافته آگاه و شورائی علیه اساس موجودیت سرمایه‌داری جایگزین سازد. ما تلاش خود را بر این محور متمرکز نمودیم، اگر جنبش کارگری این ریل را اتخاذ کند آنگاه راه همه تحولات باز و هموار خواهد شد. مارکس حین نگارش جلد اول کاپیتال، اتفاقا به گاه تشریح هر چه دقیق تر کارکرد «قانون ارزش» زیر نام «اندکی تغییر فضای بحث»، گفت: «عده‌ای از انسانهای آزاد را در نظر آریم که با وسایل تولید مشترک خود کار می‌کنند، انواع متفاوت نیروی کار خود را با خودآگاهی به شکل نیروی کار اجتماعی واحد مصرف می‌کنند. آنها بخشی از محصول کار جمعی خود را به صورت وسایل تولید جدید بار دیگر به کار می‌گیرند و اجتماعی باقی می ماند. اما بخش دیگر آن را در شکل وسیله زندگی به مصرف می رسانند. این بخش میان آنها تقسیم می‌شود. نحوه انجام این تقسیم بسته به نوع خاص سازمان اجتماعی تولید است و متناظر با سطح رشد اجتماعی تولید کنندگان تغییر می کند» (نقل به اختصار) مارکس در آنجا این تصویر را پیش می‌کشد و برای قابل فهم ساختن بیشترش، خواننده را به جامعه بنا شده بر قانون ارزش ارجاع می‌دهد. جامعه‌ای که متضاد با مجمع انسانی بالا، نیروی کار و حاصل کار و تولید انسانها کالا است و سهم تولید کنندگان از محصول با زمان کار تعیین می‌گردد. برای محو قانون ارزش باید جامعه‌ای آفرید که کل اهالی در برنامه ریزی کار، تولید و زندگی مشترک، هر چه داوطلبانه تر، آگاه تر، نافذتر، آزادتر، خلاق تر، مستقیم تر و برابرتر دخالت شورائی دارند، هیچ دولت بالای سر وجود ندارد، مالکیت انفرادی، سهامی، دولتی بر ابزار تولید از بین رفته است. کار مزدی به طور کامل ملغی شده و بساط تمامی اشکال داد و ستد جمع گردیده است. مبادله‌ای نیست که نیازمند تعیین معادل برای تعیین «ارزش» و رجوع به «قانون ارزش» باشد. کار داوطلبانه است، هر کس به اندازه نیازش و بدون توجه به میزان کارش از کل فراورده‌های کار و تولید و امکانات و رفاه اجتماعی بهره می‌گیرد. در همین راستا تمامی تبعات معیشتی، رفاهی، حقوقی، اجتماعی ناشی از تمایز کار یدی و فکری از

میان رفته است. جدائی برنامه ریزی و سیاستگذاری از اجرا و فعالیت‌های عملی پایان یافته است. انسانها از کار خود جدا نیستند، چه تولید شود و چه تولید نخواهد شد، چه میزان تولید گردد، تعریف کار، چگونگی توزیع فراورده‌های کار میان بخش مورد نیاز بازتولید وسائل تولید و آنچه صرف معیشت، رفاه، درمان، آموزش، تفریح و تمامی مایحتاج یک زندگی متعالی انسانی است، همه و همه به صورت شورائی و با دخالت مستقیم تمامی افراد به گونه‌ای که تصریح شد انجام می‌گیرد. سازمان کار متناظر با تحقق این مؤلفه‌ها و متضمن استقرار آن به صورت یک جامعه شفاف انسانی چه گونه خواهد بود؟ پرسش رمزآمیزی نیست. در باره اش می‌توان و باید به اندازه کافی بحث کرد، آنچه متافیزیکی است آنست که برای دقایق و جزئیات این سازمان کار، از پیش حکم صادر کنیم. این حکم را جنبش سازمان یافته شورائی، سراسری ضد سرمایه‌داری توده‌های عظیم انسانی جنگیده با نظام بردگی مزدی، بالیده، پرورش یافته، آگاه شده، چاره گر، توانا و به بلوغ شعور رسیده در سنگلاخها، پیچ و خم ها، تپه ماهورها و گردنه‌های سهمگین این پیکار صادر خواهند کرد.

از رفقای بسیار عزیز فرشید، کاوه، دامون، رضا، برگزار کنندکان کلاب هاوس برای همه همراهی ها، از رفیق عزیزمان «برومند» به خاطر همدلی‌ها و توضیحاتش بسیار صمیمانه تشکر می‌کنم. رفقا کاوه و دامون بر ضرورت روشن تر شدن برخی نکات تأکید نمودند. این کار را با پوزش زیاد به وقت دیگری موکول می‌نمایم. فرصت را مغتنم می‌شمارم و بر یک نکته خطاب به همه این یاران همراه و در عین حال منتقد درنگ می‌کنم. رویکرد لغو کار مزدی و کارگران ضد سرمایه‌داری آحادی از جنبش کارگری هستند که با تمامی توان و بضاعت خویش برای شکل گیری، بالیدن، بلوغ، استخوان بندی و میدانداری هر چه آگاه تر و نیرومندتر همین جنبش تلاش می‌کنند. به نظر نمی‌رسد نیازمند بازگوئی حرفهائی باشیم که سالیان متمادی گفته و نوشته ایم، همگی بسیاری مسائل را می‌دانیم. آنچه اینک باید همه ما را در کلاف خود پیچد مبرمیت همراهی، همرزمی و همسنگری کل کسانی است که وضعیت روز جنبش

کارگری را با چراغ بصیرت ضد سرمایه‌داری درک می‌کنند، درد می‌کشند، غیرقابل تحمل می‌بینند، آماده‌اند تا هر چه در توان دارند برای تغییر ریشه‌ای این وضع به کار گیرند. مجرد ابراز همراهی و همدردی کافی نیست. باید در نقش آحاد جنبش رادیکال کارگران، دست در دست هم گذاشت، مکمل همدیگر شد، همراه با توده همزنجیر، «با پای لنگ، بی عصا، پنجه با چنگال ضیغم، غوص در کام نهنگ» کوه عظیم موانع سر راه را با چنگ و دندان از میان برداشت، تغییر ریل بنیادی جنبش کارگری نیازمند این میدانداری‌ها است.

میزگرد «فریدون پرهام»، بی شرمی عمال سرمایه

اوت ۲۰۲۳

راه پنهانی میخانه ندانست کسی   جز مغ و قاضی و شیخ و دو، سه رسوای دگر

برای اینکه ابعاد بشرستیزی سرمایه‌داری را در هر پهنه، حوزه، سپهر، از جمله در عرصه آفرینش وقاحت تا حدی بشناسید بدون شک باید سرمایه را کاوید. اما راههای دیگر را هم می‌شود آزمود. می‌توان به کارنامه، کردار، حرفها یا کلا پراکسیس اجتماعی نمایندگان فکری، سیاسی، ادبی، اقتصاددان، فیلسوف این نظام خیره شد. افرادی که به تعبیر مارکس «سرمایه شخصیت یافته اند» و به اندازه سرمایه با انسان و انسانیت سر ستیز دارند. به میز گرد «فریدون پرهام» با جماعتی از همین افراد، مرکب از مهراعظم معمارحسینی (مهری کیا)، فرخ نگهدار، کاظم علمداری، کاظم کردوانی، خسرو تجربه کار، نیره توحیدی و شهرام اتفاق نظر اندازید. موضوع گفتگو نقد و بررسی کتاب «آوار شیفتگی» نوشته یکی از حاضران (مهری کیا) است. همه شرکت کنندگان به لحاظ تعلقات مرامی، صف بندی مکتبی و رویکرد سیاسی از سنت واحدی نمی‌آیند. کاظم علمداری در بازار سیاست دکه دو نبش داشته است، لیبرال چپ یا راست، کارش مسخ و منجمد سازی شعور کارگران با هدف هر چه دورتر ساختن آنها از کارزار رادیکال ضد سرمایه‌داری بوده است. کتاب وی زیر نام «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت» بدون هیچ اغراق بمب شستشوی مغزی، فریب بافی و فریبکاری است. او در این کتاب سوار مرکب بی عنان بیمایگی ادعا می‌کند که در ایران هیچ گاه، هیچ شیوه تولید یا مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فرایند انکشاف خود را پشت سر ننهاده است و وارد فاز تسلط نگردیده است!! قحطی آب سد راه رویش مالکیت خصوصی بود!!، تولید مازاد بر مصرف شکل نگرفت و شکوفا نشد!!،

تمدن جوانه نزد!!، فئودالیسم نروئید!!، زهدانی برای نطفه بندی سرمایه‌داری نبالید!! شیوه تولید اخیر اصلا متولد نگردید!!. در غیاب فئودالیسم، طبقات فئودال، دهقان و رعیت و امثالهم نیز رخ ننمودند!!، مبارزه دهقان علیه فئودال یا کلا مولدین خرد علیه فئودالیسم جرقه نزد!! هیچ ردی از طبقات کارگر و سرمایه دار و مبارزه طبقاتی در هیچ نقطه‌ای از این برهوت مشاهده نشد. به جای کل اینها، موجود عجیب الخلقه بدون هیچ هویتی به اسم «سرمایه‌داری تجاری»!! قد افراشت و شاخ و برگ کشید!! تصویری که علمداری از تاریخ گذشته دور و نزدیک جامعه ایران سر هم بندی می‌کند، حتی به اندازه موهوم ترین و مبتذل ترین افسانه‌های جادو، جنبل آویز خواب‌آور نیز بار زمینی، واقعی، جامعه شناسانه و مادی ندارد. در این گذر می‌توان سطر، سطر، کتاب و مقالات دیگر مرتبط با گفتمانش را بررسی نمود، بی پایه بودن، ابتذال و طنزآمیزی آنها را چراغ انداخت. اما فقط به این «استدلال»!! وی نگاه کنید. «در اروپا فئودالها در قلعه‌های خود زندگی می‌کردند و اقتصاد شهری در دست پیشه وران و بازرگانان بود و این مسأله مایه رشد سرمایه‌داری شد، در ایران با آنکه پیش از اروپا شهرهای بسیار بزرگتر به صورت مراکز مهم بازرگانی و تجارت مانند هرات، کابل، نیشابور، اصفهان، طوس، بلخ، ری، آمل، همدان، قم، استخر، فسا، اهواز،.. به وجود آمدند، اما اقتصاد این مناطق در دست تاجران ماند. آنان مالکان زمین‌های روستائی بودند. این امر مانع رشد سرمایه‌داری شد»!! خوب دقت کنید در هر دو منطقه ایران و اروپا از منظر علمداری اقتصاد شهری کلا در دست بازرگانان بوده است اما در یک جا رشد شتابان و کهکشانی سرمایه‌داری زائیده است و در جای دیگر به شوره زاری مانده که هیچ ظرفیتی برای رویش هیچ «سنبلی»!! نداشته و هر بذر این شیوه تولید را پوسانده است!! البته علمداری برای «تبیین علمی»!! این تعارض، خود را در تنگنای کمبود ادله هم نیافته است!! در اروپا بر عامل سلسله جنبان و تاریخساز!! اقامت فئودالها در قلعه‌های دور از شهر انگشت تأکید گذاشته است!!. در مورد ایران هم با تردستی ناشیانه ای، لشکر عظیم پیشه وران شهری را که به طور مثال در سده‌های

دهم تا دوازدهم میلادی به ویژه در شهرهای مورد اشاره خود وی، به مراتب از اروپا پرشمارتر و نیرومندتر بوده است به کلی از دفتر تاریخ حذف کرده است!! او با عامل آفرینی مضحک در یک جا و انکارپردازی مزورانه در جای دیگر خود را از شر پاسخ به تناقضات فاحش رسوائی آور رها نموده است!!

هیچ کس منکر وجود تمایزاتی خرد یا درشت میان فرایند انکشاف و استیلای شکلهای تولیدی ماقبل سرمایه‌داری در ممالک مختلف جهان از جمله وجود پاره‌ای تفاوت‌ها میان فئودالیسم ایرانی با نظام سرواژ در اروپا، روسیه یا جاهای دیگر نیست. آنچه مارکس در توصیف جوامع شرقی یا «شیوه تولید آسیائی» گفته است نیز واقعیت هائی غیرقابل انکارند، اما آنچه علمداری بر هم بافته است هیچ ربطی به هیچ کدام اینها ندارد. او از تاریکی زار رمزآمیز نامکشوفی می‌گوید که نه رنگ شیوه تولید دیده است، نه پای مالکیت خصوصی به آنجا باز شده است، شاهد گذار برده‌داری و فئودالیسم نبوده و سرمایه‌داری در آنجا نطفه نبسته است. فئودالهایش موجوداتی مریخی، فاقد آشیانه و کاشانه فئودالی، پیشه ورانش سر زا رفته، تاجرانش هم طبقه فئودال‌های بی قلعه!! شهرنشین، ضد انباشت صنعتی و لیستی از این ویژگیها که آرایش، ویرایش، پردازش افسانه‌ای آنها فقط از زبردست ترین جادوگرها ساخته است. کاری که نویسنده کتاب «چرا ایران عقب ماند و چرا اروپا پیش رفت» از عهده انجامش برآمده است، اما تنها به این طریق که کل واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی ادوار مختلف تکامل مادی تاریخ جامعه را تحریف و دستخوش همه نوع وارونه پردازی سازد. به طور مثال در ایران سده‌های ماقبل حمله مغول شاهد توسعه فزاینده همه اشکال مالکیت فئودالی هستیم. در فارس، خراسان، اصفهان، خوزستان و برخی نواحی دیگر، نوع زمینداری خصوصی فئودالی تسلط کامل داشته است. آنسان که «استخری» از وجود ۵۰۰۰ ارباب زمین دار دژنشین فقط در شهرهای استان فارس سخن می‌راند. در قزوین و پاره‌ای مناطق دیگر نوعی سرواژ حکم می‌رانده است، شکلهای موسوم به اقطاع، خرده مالکی، مالکیت کلان دولتی زمین نیز در بسیاری جاها غلبه داشته است.

واقعیتهای، مادی، زمینی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی این را می‌گویند اما در دیوان محاسبات علمداری ملاک تشخیص فئودالیسم نه مؤلفه‌های ماهوی این مناسبات و شکل تولید که اراده راسخ قلبی وی برای انکار کل اینها است. او نیازمند این انکار است. وحشتناکتر اینکه می‌خواهد انکارش را آذین دانشگاهی، پژوهشی، «علمی»!! و فضل فروشانه بر بندد. اما هسته اصلی انکار و نیروی محرک تلاش وی برای این انکار چیست؟ همان است که در شروع کتابش آورده است. ایران سرمایه‌داری نیست. در این برهوت فقط «سرمایه‌داری تجاری روئیده است»!! نوشته کوتاه حاضر جای واکاوی تفصیلی نیست. با همه اینها دریغ خواهد بود اگر همین نقطه آغاز و فرجام کتاب علمداری یا «مقوله سرمایه‌داری تجاری بودن ایران»!! را در حد چند سطر با توده کارگر در میان نگذاریم. چنین پدیده ای، شیوه تولید یا شکلی از مناسبات اقتصادی، اجتماعی که علمداری می‌گوید یعنی «سرمایه‌داری تجاری»، (خوب تعمق شود، «سرمایه‌داری تجاری» به عنوان شکلی از تولید و مناسبات اقتصادی مسلط بر جامعه) در هیچ دوره ای، هیچ کجای کره خاکی، هیچ بازه زمانی تاریخ زندگی بشر، نه زاده شده، نه زاده خواهد شد. اصطلاح مکشوفه و من درآوردی ایشان صرفا افسانه‌ای است که مرتجع ترین، بی مایه ترین نمایندگان لیبرال سرمایه‌داری از قماش خود ایشان، مرتضی محیط، محمد علی کاتوزیان، بسیار پیش تر از اینها متفکران چپ نمای سرمایه در دنیا به هم بافته و همچنان می‌بافند. سرمایه‌داری تاریخا با رابطه خرید و فروش نیروی کار، با تقابل دو قطب نامتجانس سرمایه در یک سوی و نیروی کار مزدی در سوی دیگر وارد «پیش تاریخ» (دقت شود، پیش تاریخ و نه تاریخ) هستی خود گردید. پیش تاریخ در اینجا مبین دورانی است که سرمایهِ در حال ترکیب با نیروی کار، ریشه ماقبل سرمایه‌داری دارد، از بطن مناسبات اقتصادی پیشین جوشیده است، محصول تکامل و توسعه دیرپای اقتصاد کالائی نخستین است. رخدادی در برهه‌ای از تاریخ که مارکس آن را «دوران انباشت بدوی سرمایه» نام نهاد. سرمایه‌داری در درون این فرایند نطفه بست، بالید و بالیدن آن متضمن رهائی

پرشتاب از هر گونه نیاز به «چوبدستی» عاریتی، مهمتر و اساسی تر از همه، سرمایه سر برون آورده از عهد پیشین بود. همه اینها متضمن این معنای دقیق زمینی است که شاخص و هویت نمای شفاف تولید سرمایه‌داری صرفا کار مزدی و سرمایه مرکب با نیروی کار، به بیان دیگر سرمایه‌ای است که از طریق ترکیب با کالای نیروی کار ارزش افزا می‌گردد. مولد می‌شود و این همان سرمایه صنعتی است. با ظهور، رشد و توسعه رابطه خرید و فروش نیروی کار، دیگر فقط ارزش اضافی یا کار پرداخت نشده کارگران فروشنده نیروی کار است که مستمرا تبدیل به سرمایه می‌شود. سرمایه با این هویت یا همان سرمایه مولد، صنعتی به محض رشد و استقرار، تمامی ساز و کارهای اشکال تولیدی پیشین را در خود منحل و بازپردازی کاپیتالیستی می‌کند. مالکیت خصوصی سابق، اجاره زمین، سرمایه تجاری عهد فئودالی، سرمایه ربائی، سوداگر، بهره بر، رانت تفاضلی و مطلق، همه و همه را در چرخه ارزش افزائی خود شناور و اقمار انداموار منظومه بازتولیدش می‌سازد. چیزی زیر نام «سرمایه‌داری تجاری»!!، «رانتی»!!، «نفتی»!!، «سرمایه‌داری وابسته»!!، «پیرامونی»!!، «کمپرادور»!! خرافه بافی محض است. فرایند انکشاف این شیوه تولید در مناطق مختلف گیتی می‌تواند کاملا متفاوت باشد، سرمایه‌داری ایران و بسیاری جوامع مشابه می‌توانند بدون نیاز حتمی به عبور از فاز انباشت بدوی، شتابناک ترین دوره‌های رونق انباشت را طی کرده و پا به دوران تسلط کامل نهاده باشند. پدیده‌ای که عملا رخ داده است. سرمایه‌داری یک شیوه تولید جهانی است. سرمایه اجتماعی هر کشور بخشی انداموار از چرخه بازتولید سراسری سرمایه بین المللی است. سرمایه‌داری هر جامعه در جمیع جهات، به لحاظ فرایند رویش و انکشاف، تقسیم کل سرمایه به بخش‌های صنعتی، تجاری، کشاورزی، آنچه نام «خدمات» بر خود دارد، قدرت رقابت، توان سهم بری در کل اضافه ارزش‌های تولید شده، ظرفیت اثرگذاری بر پروسه تشکیل قیمت‌های جهانی و نرخ سود عمومی، ابعاد انباشت صنعتی و سایر مؤلفه‌ها وسیعا از تقسیم کار جهانی سرمایه‌داری متأثر است. تمایزات و تفاوت میان سرمایه داری‌ها در همه این قلمروها

امری مفروض است. در این میان نکته تعیین کننده و اساسی آنست که ما در هیچ کجا، هیچ کشور، هیچ جامعه ای، چیزی زیر نام «سرمایه‌داری تجاری» به عنوان **شیوه تولید و مناسبات اقتصادی، اجتماعی مسلط** نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم. این بدان معنی است که به محض سخن از سرمایه‌داری بودن جامعه، هیچ دلیلی برای هیچ شکل انکار شاخص‌ها و مؤلفه‌های عام هویتی این نظام وجود ندارد. ابتذال آمیزتر، متناقض تر و آشوب زده تر از آن نیست که ادعا کنیم جامعه‌ای سرمایه‌داری است اما از نوع «تجاری» است!!! «سرمایه‌داری نفتی، رانتی» است!!، «وابسته یا پیرامونی» است!! «طبقات سرمایه دار و کارگر ندارد»!! «کارگرانش باید بیرق توسعه سرمایه‌داری افرازند و برای استیلای سرمایه‌داری دست به انقلاب دموکراتیک زنند»!! ترهاتی از این جنس تنها از علمداری‌ها ساخته است، اما نویسنده «چرا ایران عقب ماند و چرا اروپا پیش رفت» زیر آوار بلاهت نیست که بساط افسانه سرائیهای وهم آگین پهن می‌کند. آنچه او را شیفته این کار کرده است، رسالت طبقاتی سنگینی است که بر دوش دارد. بنمایه رسالتش انکار سرمایه‌داری بودن جامعه، انکار وجود طبقات کارگر و سرمایه دار، انکار موضوعیت مبارزه طبقاتی توده کارگر علیه سرمایه و نظام بشرستیز سرمایه‌داری است. هدف از نگارش کتابش و مقالات مرتبط با متن مذکور اینها است. او برای انصراف طبقه کارگر، به ویژه نسلهای درس خوانده و جوان این طبقه از مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری تلاش کرده است. تلاشی که بر خلاف پاره‌ای انگاره پردازی ها، بدون دستاورد هم نبوده است. «آن که می‌خندد خبر تلخ را نشنیده است» به یمن کوشش علمداری ها، کاتوزیان ها، محیط ها، اقتصاددانان ایرانی همنواز و صد البته نظریه پردازان بین المللی پیشتاز، پیشگام و مراد آنها بوده است که نسلهای متوالی دانشجویان، دانش آموزان، جوانان پسر و دختر طبقه کارگر ایران، همه جا اشک «توسعه نیافتگی اقتصادی»، «توسعه نیافتگی سیاسی» از دیده روان می‌سازند!! ماتم رشد ناکافی سرمایه‌داری می‌گیرند!! ریشه گرسنگی، فقر، بی خانمانی، گورخوابی، دیکتاتوری، حکومت دینی و سایر سیه روزی‌ها

را به جای آنکه در وجود سرمایه‌داری جستجو کنند، در رشد نامکفی آن!! گسترش نامتوازن !! وابستگی، رانتی، نفتی بودن!! یا تجاری بودنش!! آن می‌کاوند، به جای مبارزه ضد سرمایه‌داری بیرق استقرار سرمایه‌داری خوب!! به جای بد!! صنعتی به جای تجاری!! مستقل به جای وابسته، دموکراتیک به جای یونکری، پیشرفته به جای عقب مانده، خصوصی به جای دولتی، آزاد! رقابتی به جای انحصاری می‌افرازند!! از میدان کارزار رادیکال طبقاتی خارج و پیاده نظام جنگجوی جنبش‌های ارتجاعی سینه چاک تغییر الگوی سرمایه‌داری و تعویض رژیم‌های سیاسی سرمایه می‌شوند. جنبش کارگری ایران از گمراهه سازیها، نسخه پیچیهای تباهگر این جماعت به اندازه کافی آسیب دیده است، عظیم ترین هزینه‌ها را پرداخته است. هزینه هائی که به ویژه در طول چند دهه اخیر بیش از پیش سنگین و سهمگین شده است.

علمداری با هویت و پیشینه‌ای که توصیف شد فقط یکی از شرکت کنندگان میزگرد «فریدون پرهام» بود. او همان گونه که شرحش رفت طیف لیبرال راست، ضد هر تمایل کمونیستی توده کارگر را میان این دار و دسته نمایندگی می‌کرد. مابقی سوای کردوانی اصلاحات آویز، تبار اردوگاهی دارند. افراد نسل معینی از بورژواژی بازنده ایران هستند که در آستانه شروع قرن بیستم و تسریع پویه انکشاف سرمایه داری، با احساس نارضائی از سهم روز خود در مالکیت و سود سرمایه، ناخشنودی از حصه خود در قدرت سیاسی هموارساز راه بسط امپریالیستی سرمایه داری، سرنوشتش را با بلوک بندی اردوگاهی سرمایه قفل زد. این بخش بورژوازی در چند دهه نخست میدانداری، طلائی ترین فرصت‌ها را برای فریب توده کارگر، فریب دهقانان و خیل پرشمار پیشه وران و مولدان خرد به دست آورد، با افراشتن بیرق دروغین «کمونیسم»، سر دادن شعارهای «رهائی زحمتکشان، رنجبران، فرودستان»‌های و هوی دروغین «ضدامپریالیستی»، «ضد فاشیستی» در یک سو و بهره گیری از حمایت اقتصادی، نظامی، سیاسی، امنیتی اردوگاه در سوی دیگر، سفینه پیکار طبقاتی جاری توده‌های کارگر و دهقان را به گروگان خود در آورد، سکاندار این سفینه شد و کل قدرت

مبارزه، قهر و خشم طبقات استثمارشونده، فرودست و عاصی را وجه المصالحه سهم خواهی در ساختار قدرت سیاسی کرد تا از این طریق الگوی غربی توسعه و استیلای سرمایه‌داری را با الگوی نوظهور اردوگاهی انکشاف و تسلط همین شیوه تولید، همین نظام جایگزین گرداند. بورژوازی اردوگاهی با این دورنما، اما زیر بیرق «کمونیسم»، طبقه کارگر!! شروع به تاخت و تاز کرد و آنچه در این میدانداری به نمایش نهاد رسوائی بود. در نخستین گام به گاه اعلام موجودیت، دست به انتشار مانیفستی زد که به شیوه اسلاف «علمداری» کل واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی روز جامعه را باژگونه تصویر می‌کرد. از جمعیت ۸ میلیونی روز ایران بالغ بر یک میلیون را خلع ید شدگان کارگر شده یا در جستجوی کار تشکیل می‌داد، اما حزب نشینان اردوگاهی این یک میلیون را کارگر نشناختند، هر چه دیدند لومپن بود، به این جمعبست رسیدند که فرایند خلع ید در اینجا لومپن می‌زاید. خبری از انباشت صنعتی نیست، تا طلوع سرمایه‌داری راه درازی در پیش است. باید به توسعه غیریونکری سرمایه‌داری اندیشید، به ملاکان لیبرال، «بورژوازی ملی»، «خرده بورژوازی تجاری» انقلابی دل بست. اعجاز در این صف بندی است!! این طبقات، لایه‌ها و رویکردها هستند که کشتی به گل نشسته انکشاف سرمایه‌داری را قادر به عبور از تمامی تلاطمات تاریخ می‌سازند!! همزمان، از همه اینها، مهمتر، اساسی تر «اردوگاه سوسیالیسم»، « اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را از خطر تهاجم امپریالیست‌های غربی در امان نگه می‌دارند!! حتی به رضاخان دژخیم درنده آویختند و بر سینه او مدال قهرمان رهائی ملی کوبیدند!! اردوگاهیان متحزب با این راهبرد هر گام که برداشتند کوبنده تر و سهمگین تر از توده‌های کارگر و دهقان دور شدند. در فاصله میان سقوط رضاخان تا کودتای جنایتکارانه بیست و هشتم مرداد، بر شتاب این دور شدن افزودند. در شرائطی که طوفان مبارزه طبقاتی همه جا می‌غرید، در روزهائی که میلیون‌ها کارگر برای خارج سازی کارخانه ها، مزارع، مستغلات، بهداشت، درمان، مراکز آموزشی، کل سرمایه‌های آفریده نسلهای متوالی طبقه خود از حلقوم سرمایه داران و رژیم حاکم، بیشترین

آمادگی را نشان می‌دادند، آری در چنین شرائطی به بی شرمانه ترین شکلی، جنبش کارگری را ارابه انتقال خود به ماشین دولتی سرمایه و کارت بازی خود با بورژوازی درنده حاکم برای دستیابی به سهام افزونتر قدرت کردند. هزاران تن از فداکارترین کارگران و جوانان درس خوانده طبقه کارگر را مسحور ادعا پردازی‌های دروغین خود و گوشت دم توپ مناقشات سودجویانه و قدرت طلبانه خود نمودند. به طبقه کارگر و جنبش کارگری بسنده نکردند، میلیونها دهقان را که در سراسر ایران، از خراسان تا بوشهر، از میرجاوه تا مرز بازرگان، پایه‌های قدرت، چپاول، مالکیت، حاکمیت اشراف زمین دار و وحوش فئودال را می‌لرزاندند، مجبور به سازش با فئودال‌ها و پرداخت بهره مالکانه به آن دژخیمان کردند.

دوران ۱۲ ساله میدانداری اپوزیسیونی اردوگاهیان با وقوع کودتای جنایت آمیز امپریالیست‌های امریکائی، انگلیسی، دربار کثیف پهلوی، بورژوازی داخلی شریک، روحانیت سرمایه دار و فئودال، به سر آمد. کودتا رخ داد تا خطر جنبش کارگری و کمونیسم طبقه کارگر را از سر ارتجاع هار بورژوازی و فرایند جاری توسعه و تسلط سرمایه‌داری رفع کند، اما در همان حال برج قدرت، رقابت اردوگاه در ایران را نیز زیر بمباران گیرد. بورژوازی اردوگاهی حتی در این سپهر، در عرصه کشاکش رقابت جویانه با امپریالیست‌های غربی نیز بار هزینه ها، خسارت ها، ویرانی‌ها را بر دوش توده‌های کارگر ایران سنگین ساخت. طبقه کارگر ایران بود که هزینه کودتا را پرداخت. در فردای روز کودتا کارگران و دهقانان بودند که مبارزات آنها آماج وحشیانه ترین تهاجمات قرار گرفت. زندانها از جوانان طبقه کارگر پر شد و توده وسیع دهقان سفاکانه تر از سابق محکوم به تحمل سیه روزی‌های ناشی از یکه تازی اشراف فئودال گردید. بورژوازی اردوگاهی میدان رقابت، سهم خواهی و داد و ستد سوداگرانه با رقیبان را باخت اما سرکردگان و «شبانانش» راهی وادی ایمن شدند» تا چند سال بعد، در روزهای پس از قیام بهمن ۵۷، «به جان، خدمت شعیب کنند». خدمتی که به جا آوردند.

جماعت دوم میزگرد «فریدون پرهام» مهراعظم معمارحسینی، فرخ نگهدار، خسرو تجربه کار، نیره توحیدی اخلاف، دست پروردگان و درس آموزان این بخش بورژوازی هستند. عناصری از «فدائیان اکثریت» که با شکست جنبش مصادره شده و به گروگان رفته سالهای ۵۶ - ۵۷ توده‌های کارگر ایران و عروج بورژوازی درنده اسلامی به عرش قدرت، بر اساس نسخه پیچی اردوگاه، بار رسالت خدمتگراری به فاشیسم وحشی اسلامی بورژوازی را به دوش گرفتند. در این گذر به هر جنایتی علیه جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر دست زدند. بخشی از سازمان اختاپوسی امنیت، جاسوسی و کشتار جمهوری اسلامی علیه کارگران شدند، هزاران انسان آزاده و آزادیخواه را تسلیم قوای قهر و سرکوب سرمایه نمودند، فوج کثیر کارگران را راهی میدان‌های جنگ جنایتکارانه بورژوازی ایران و عراق کردند. همه این کارها، جنایت‌ها را زیر نام «سوسیالیسم»، در متابعت از راهبرد اردوگاه انجام دادند و حال، همین بی شرمان، همین افراد تا مغز استخوان فسیل در آموزش‌های اردوگاهی، همین نمایندگان بورژوازی اردوگاهی، روز روشن، چشم در چشم توده‌های کارگر ایران، دنیا، دست در دست علمداری‌ها کل شرارت ها، جنایت‌های خود، اردوگاه و بورژوازی اردوگاهی را به حساب «کمونیسم»، «سوسیالیسم»، به حساب «جنبش ضد سرمایه داری» کارگران دنیا، به حساب رویکرد مارکسی مبارزه طبقاتی می‌گذارند!!! و عربده سر می‌دهند که گویا سرچشمه باورها، راهکارها، استراتژی و رویکردشان «سرمایه ستیزی»!! «کمونیسم» یا نقد مارکسی سرمایه‌داری بوده است!!!

حاضران میزگرد «پرهام» مسخ ترین، عروسکهای فسیلی تاریخند. اینها عمرشان را در خدمت سرمایه، در رکاب بورژوازی، در نهادهای فکری، امنیتی، سیاسی، پلیسی سرمایه، علیه جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر، علیه سوسیالیسم پرولتاریا، علیه کمونیسم مارکسی ضد کار مزدی توده‌های کارگر به سر آورده اند. اما باز هم تحت القائات سم آگین و مهندسی افکار سرمایه، اولا - عملگی سیاسی، طبقاتی خود برای سرمایه را کارزار «سوسیالیستی»!!، کمونیستی!! ضد سرمایه‌داری می‌خوانند!!، ثانیا -

ورشکستگی و افلاس بورژوازی اردوگاهی را شکست کمونیسم و مبارزه طبقاتی سرمایه ستیز کارگران نام می‌نهند!! حال و روز این جماعت بیش از هر چیز گویای آن است که سرمایه چه قدرت افسانه‌ای بهت انگیزی در شستشوی مغزی، در سنگواره کردن بشر دارد. بورژوازی اردوگاهی تاریخا از زمان پیدایش تا حال، در هر نقطه دنیا، از روسیه تا ممالک دیگر اروپای شرقی، از کوبا تا ویتنام و کره شمالی، در هیچ دوره ای، رنگی از کمونیسم پرولتاریا، مارکس، کمونیسم لغو کار مزدی بر جبین نداشته است. آنچه زیر رنگ و لعاب «سوسیالیسم» خورند ذهن ،غذای شعور توده کارگر یا الگوی برنامه ریزی کار، تولید، نظم اجتماعی نموده است، سوای الگوئی از نظم سرمایه داری، شکلی از سازمان کار سرمایه چیز دیگری نبوده و نیست. آنچه در شوروی سابق بالید و مستقر گردید شکلی، الگوئی از نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری بود. دیکتاتوری مستولی در اردوگاه شوروی دیکتاتوری خونبار سرمایه‌داری بود، این دیکتاتوری به این دلیل با دیکتاتوری سرمایه در اروپای شمالی، غربی، امریکای شمالی تفاوت داشت که سهم سرمایه اجتماعی اردوگاه از اضافه ارزش‌های بین المللی حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی کمتر بود. پدیده موسوم به دموکراسی و «دولت رفاه»!! بهائی بود که بورژوازی چند کشور غربی در قبال تعطیل مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده‌های کارگر این کشورها پرداخت. بورژوازی هم ناگزیر به قبول این هزینه بود، هم استطاعت پرداختش را داشت، زیرا نه فقط کارگران اروپا، که کل کارگران دنیا را هر چه درنده تر استثمار می‌کرد. عظیم ترین سهم اضافه ارزشهای حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی را تصاحب می‌نمود. سرمایه‌داری اردوگاهی چنین موقعیت و سهمی نداشت، برای حفظ خود در مقابل جنگ افروزی و تهاجمات رقبا نیز مجبور به تحمل گزاف ترین هزینه‌ها بود. بر همین اساس بضاعت آذین بندی خود با دموکراسی را پیدا ننمود و به دیکتاتوری عریان آویخت. سوء تعبیر نشود، سخن از کاهش فشار طغیان آمیز استثمار کارگر توسط سرمایه حتی در مشعشع ترین دموکراسی‌ها نیست. بحث صرفا بر سر برخی عقب

نشینی‌های مصلحتی، اضطراری، موقتی و فریبکارانه سرمایه در این نقطه و آن نقطه در مقابل کارگران با هدف ماندگارسازی مقدور نظام بردگی مزدی است. عقب نشینی هائی که زمانی زیر مهمیز فتوحات توده کارگر صورت گرفت و اینک دهه‌های متمادی است سرمایه در پی جبران آن، هر روز لشکرکشی سبعانه تر و دهشتناک تری علیه هست و نیست معیشتی کارگران راه می‌اندازد. بحث ما تشریح این رخدادها نیست. عصاره کلام آنست که دیکتاتوری مستولی در اردوگاه در طول سده بیستم دیکتاتوری دهشت زای سرمایه در قطبی از جهان سرمایه‌داری بود. این واقعیتی است که هر میزان کالبدشکافی مارکسی سرمایه پشتوانه اثبات آن است، فهم این مطلب البته نیازمند دانش چندانی هم نیست. سرمایه جهانی دیری است عزم جزم کرده است تا همین واقعیت محض عینی را با زور سرنیزه مکرون ها، ترامپ ها، شولدها، بایدن ها، به ژرفنای شعور توده کارگر و دلباختگان سینه چاک دموکراسی فرو کند. حضار میزگرد فریدون پرهام عروسکهای کوکی طنزآمیزی هستند که زمانی با دعوی دروغین «سوسیالیست»!! ضد سرمایه داری!! کمونیست!! و طرفدار توده کارگر و فرودست بودن!! تیشه بر ریشه پیکار و زندگی طبقه کارگر زدند و اکنون با افتادن طشت رسوائی آن ادعاهای دروغین از بام بر زمین، همان رسالت منحط پیشین را زیر درفش سراسر فریب دموکراسی، حقوق بشر سرمایه به جا می‌آرند. گذشته سیاه و رسوای خود را دستاویزی برای تخطئه کمونیسم و هر تقلای ضد سرمایه‌داری کارگران می‌کنند. آنها حق دارند چنین کنند. این توده وسیع کارگر است که باید آنان را بشناسد، بر سینه عوامفریبی ها، جعلیات و شعبده بازی‌های آنان دست رد کوبد. راه نفوذ آنها در کارزار طبقاتی خود را سد گرداند.

سرمایه، اردوگاه دموکراسی و هولوکاست مدنی، دموکراتیک غزه!!

نوامبر ۲۰۲۳

سرمایه فقط مشتی کالا، پول، کارخانه، بازار، بنگاههای تجاری، بانک، زرادخانه‌های تسلیحاتی، راه، جاده، تراست، مستغلات، سیستم حمل و نقل، بازار بورس و شبکه‌های اختاپوسی مالی نیست، سرمایه فقط ساختار نظم، حقوق، مدنیت، دولت، قانون، پارلمان، ارتش، پلیس، هیولاهای وحشت و دهشت امنیتی، زندان ها، سیاهچال ها، ارزش‌های فرهنگی مستولی بر جهان روز هم نیست. همه این‌ها مسلما سرمایه اند، اشکال متنوع تبلور مادی یا نمایه‌های اجتماعی سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی هستند. در این تردیدی نیست. نکته اساسی آنست که سرمایه با سرشت خود به عنوان یک رابطه اجتماعی، به مثابه بنمایه و جوهر مشترک مفصلبندی کل آنچه اینجا لیست شد، یک نیروی ساحره رعب آور در وارونه پردازی واقعیت ها، مسخ، سنگواره سازی انسان، در ساقط ساختن بشر از آخرین بارقه‌های انسان بودن است. ظرفیت دگرگونسازی سرمایه در این گذر به هیچ وجه با قدرت تخدیر مذهب، تحجرآفرینی و خودبیگانه سازی باورهای دینی قابل قیاس نیست. فقط کافی است بر این نکته درنگ کنیم که دومی یعنی ایدئولوژی آویزان به خدا و آسمان در مقابل دستاوردهای دانش و اکتشافات علمی بشر اگر نه کامل اما در سطحی چشمگیر رنگ می‌بازد، عقب می‌نشیند، تضعیف می‌شود یا حداقل تغییر حالت می‌دهد، اما سرمایه با معجزه گری غیرقابل توصیفی، کل علوم طبیعی، فیزیک، همه حوزه‌های دانش اجتماعی و شناخت بشری را عمله زبون و حقیر وارونه پردازی‌ها و فتیشیسم خود می‌گرداند. سرمایه در همان لحظه زایش، شالوده جامعه در حال تکوین، جهان در دست معماری، شناخت، شعور، احساس، ادراک، ارزشهای اخلاقی، ملاکهای فکر بشر را آماج انفجارآمیزترین وارونه گردانیها کرد. با رابطه خرید و فروش نیروی کار موجودیت یافت و در شعور فروشنده این کالا، در شناخت جهانیان القاء نمود که آنچه کارگر می‌فروشد **نیروی** کارش نیست!! **کارش** است!! القاء کرد که او کارش را با رضایت، آزادی، اختیار، برخوردار از همه حقوق، در داد و ستدی عادلانه، مملو از آزادی به فروش می‌رساند!! در همین دیدار اول با انسان به گاه چیدن سنگ بنای جامعه جدید و

گشایش راه ورود خود به تاریخ، ریشه هر میزان آزادی، حقوق، انتخاب، اختیار واقعی، ریشه هر چه انسانی است را از جا کند. دست به کار مهندسی ساختاری شد که همه چیزش جعل واقعیت، کشتار حقوق اولیه، بمباران آزادی، آتش کشیدن اختیار و انتخاب آزاد انسان بود. این سخن حتما، قهر مدافعان بردگی مزدی را بر خواهد انگیخت که اگر چنین است، پس تکلیف دنیای تحولات علمی، انقلابات تکنیکی، دستاوردهای مدنی، رفاهی، معیشتی، فرهنگی، اجتماعی این انقلابات برای بشر چه می‌شود؟ پاسخ روشن است. آنچه مورد تأکید است انکار نقش سرمایه‌داری در به ثمر رساندن هوش رباترین انقلابات صنعتی، تکنولوژیک، اطلاعاتی یا دستاوردهای مدنی، رفاهی اجتماعی آنها نیست. **کل اینها هیچ تضاد و تباینی با بشرستیزی، جنایت آفرینی، خودبیگانه سازی و ساقط نمودن انسان از ماهیت انسان بودن خود ندارد. سخن این است که** فرایند استثمار کارگر کارگاه شستشوی مغزی او هم هست، این جمله مارکس قابل تعمق است که: برده حتی ساعاتی که برای خود یعنی برای بازتولید معاش و زنده ماندنش کار می‌کرد به حساب کار برای برده دار می‌نهاد اما کارگر می‌انگارد که هر چه کار می‌کند صرف معاش وی می‌شود!! چرا چنین می‌اندیشد؟ زیرا سرمایه به او چنین می‌آموزد، شعورش را برای این اندیشیدن معماری می‌نماید. باور و ادراکش را با چکش کاری پذیرای این فریب می‌کند که او «حق» کار دارد!!، «آزاد است انتخاب» نماید!! و نیروی کارش را هر گونه که مایل است، به هر سرمایه دار بفروشد!! اما آنچه سرمایه «حق»، «آزادی»، «انتخاب»، «اختیار»، «انتخاب آزاد» می‌خواند سوای ساقط شدن کارگر از هر میزان «حق»، «اختیار»، «آزادی» دخالت در سرنوشت کار، تولید و زندگی چیزی دیگر نیست. سرمایه همه این وارونه گردانیها را در همان ظهور خود همراه داشت، دنیائی بنا نهاد که بنیادش بر قلب ریشه‌ای حق، آزادی، اختیار، انتخاب استوار بود. بر فراز این بنا عربده سر داد که اینجا: «همه با هم برابرند»!!، «حق رأی دارند»!!، «آزادند»!! «حق تعیین سرنوشت دارند»!!، «حق دارند و آزادند که رأی به صندوق اندازند»، «از رأی آزاد برابر برای گزینش نمایندگان خود برخوردارند»!!، «همه آحاد حق آزادی بیان، برگزاری اجتماعات، اعتراض، تشکیل حزب، حق ایجاد اتحادیه، انجمن دارند»، «با داشتن حق انتخاب و گسیل نماینده به پارلمان، از حق حضور در تصویب قانون، سیاستگذاری، برنامه ریزی، ساماندهی معیشت و رفاه اجتماعی بهره مند می‌شوند»!!، همه یک «ملت» هستند!! دولت منصوب پارلمان دولت کل آحاد ملت است!!

و بالاخره، به عنوان جمعبست کل اینها همگان از حق برابر برای دخالت آزاد فعال در تعیین سرنوشت زندگی خود برخوردارند!! سرمایه مجموعه این اصول، فروع، اوراد، ادعیه و القائات را دموکراسی نام نهاد، پارادیمی که در تمامی تار و پودش، با تمامی صغری، کبراهایش، در آخرین ارتفاعات اصول، و عروجش، الگوی نظم سرمایه، برج پاسداری سرمایه‌داری و **لاجرم** مؤید و محافظ باژگون پردازیها، دروغها و تباهسازی انسان توسط این نظام اختاپوسی است. سرمایه از «حصن حصین» همین پارادیم، غرق جوشن دموکراسی، در نهایت بیشرمی، این دروغ ماوراء عالم وهم را به مغز میلیاردها سکنه جهان حقنه می‌کند که گورخوابها، ساکنان حلبی آبادها، گرسنگانی که مطابق گزارش آکسفام هر دقیقه ۱۱ نفرشان می‌میرند، هر کدام اینها، با جف بیزوس ها، ایلان ماسک ها، صاحبان تراستهای غول پیکر جهان، همتایان آنها در ایران، موجودات واقعا برخوردار از حقوق، آزادیها، اختیارات برابر هستند.!! دروغی که شیرازه فکر انسان را دستخوش زلزله می‌سازد و تار و پود هستی اش را کوه مذاب اعتراض می‌کند. اما سرمایه، شمشیر دموکراسی از نیام بیرون می‌آرد و در دفاع از وحشت انگیزترین دروغهای خود، اعلام می‌دارد که هر دو، هم گورخواب، هم جف بیزوس، هم کسی که زیر فشار گرسنگی می‌میرد، هم بیل گیتس، همه دارای یک رأی هستند!!! هم کارگری که برای یافتن یک وعده نان کودکش از برج به پائین می‌غلطد و جان می‌بازد یا نیمه شبان بدون هیچ کف نان، غرق شرمساری به خانه باز می‌گردد، هم علینقی خاموشی، عسگراولادی، رفیق دوست، سرمایه داران کثیرالعده سپاهی، حوزه نشین، ولائی همه، حقوق برابر دارند!! هر کدام صاحب یک رأی هستند!! در برابری حقوقی روزگار می‌گذرانند!!، دموکراسی و سرمایه همه اینها را انسانهای دارای حقوق برابر اعلام می‌کند، به این دلیل که روز انتخابات هر کدام یک رأی دارند!! همگی حق دارند کار کنند!!، کارفرمای خود را انتخاب کنند!!، کارگر شوند، کارفرما گردند، درس بخوانند، رفتگر شوند، بر اریکه قدرت نشینند، متحزب شوند، به دکتر رجوع کنند، روزنامه منتشر نمایند!! خواستار اجرای قانون شوند!! سرمایه با بمب افکن دموکراسی، لیست این «آزادی ها»!!، «انتخاب ها»!!، «حقوق»!! و «برابری های»!! را هر چه گوش خراش تر، بر شعور انسانها فرو می‌کوبد، حقوق مساوی، انتخاب‌های آزاد، برابری‌های بدون کم و کاست که **مابه ازاء** مادی، ملموس، مجسم، اجتماعی و انسانی آنها حتی بر اساس گزارشات رسمی نهادهای بین المللی خود نظام بردگی مزدی به شرح زیر است.

- ثروت ۲۶ نفر برابر با کل دارائی سه میلیارد و هشتصد میلیون نفر از جمعیت روز جهان است.
- دارائی «میلیاردرها»! فقط در طول سال گذشته بیش از ۹۰۰ میلیارد دلار افزایش داشته است.
- سه میلیارد از ساکنان فعلی کره زمین درآمد روزانه‌ای کمتر از پنج و نیم دلار امریکا دارند.
- اگر سرمایه داران بزرگ فقط یک درصد بیشتر مالیات پرداخت کنند ۲۶۲ میلیون کودک بازمانده از تحصیل امکان سوادآموزی می‌یابند و سه و سه دهم میلیون گرسنه از مرگ زودهنگام نجات پیدا می‌کنند.
- ارزش یک درصد سرمایه‌های «جف بیزوس» مدیر مؤسسه آمازون معادل کل بودجه سالانه کشور اتیوپی با ۱۰۵ میلیون نفر جمعیت است.
- فقط در سال ۲۰۱۸ میلادی سرمایه طبقه سرمایه دار جهان ۱۲ درصد افزون گردیده است و همزمان توده کارگر دنیا ۱۱٪ فقیرتر و گرسنه تر شده اند.
- دولت‌های تمامی کشورهای جهان هر سال مبالغ انبوهی به سرمایه داران و صاحبان کنسرن‌های عظیم مالی و صنعتی کمک می‌دهند.
- در فاصله میان ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۳ میلادی مالیات بر ارزش اضافی یا سود سالانه سرمایه داران در کشورهای پیشرفته تر دنیا از ۶۲٪ به ۳۸٪ تنزل یافته است.
- در حالی که سرمایه داران با سرعت سیر نور سرمایه‌های خود را افزایش می‌دهند نیمه فقیر جهان مستمرا در حال سقوط است.
- در خیلی از کشورها و به طور مثال انگلستان و برزیل ۱۰ درصد از فقیرترین و کم درآمدترین آحاد جامعه بیشترین درصد مالیات‌ها را پرداخت می‌کنند.
- به گزارش انستیتوی صلح استکهلم هزینه‌های نظامی دولت‌ها در سال ۲۰۲۲ از مرز دو تریلیون و ۲۴۰ میلیارد دلار (۲۲۴۰ میلیارد دلار) عبور کرده است. این رقم به طور تقریب ۲۲۵ برابر کل دستمزدهای سالانه کل طبقه کارگر ایران است. ۴۵٪ این هزینه سهمگین نظامی، جنگ افروز و بشریت کش

متعلق به دولت امریکا است و سهم کل اردوگاه دموکراسی در هزینه نظامی سالانه جنگ و بشرکشی از ۷۰٪ افزون است.

سرمایه‌داری با هر الگوی نظم و ساختار قدرت، از جمله در باروی رفیع دموکراسی، مغرور و مفتخر توضیح می‌دهد که واقعیت‌های بالا را انکار نمی‌کند، نیازی به کتمان هیچ کدامشان نمی‌بیند. آنها و میلیونها بار فاحش تر و غول آساتر از آنها را اولا – امر طبیعی و برحق زندگی افراد می‌انگارد!!، ثانیا – میان وجود این داده ها، میان طوفان سرکش فقر، فلاکت، گرسنگی، سیه روزی، مرگ ناشی از گرسنگی در یک سو و وفور «حقوق»!!، «آزادی»!!، «اختیار»!!، «انتخاب آزاد»!! جهانیان هیچ تعارضی مشاهده نمی‌کند!! سرمایه با هر سلاح خود، از جمله ساز و برگ طلائی پرفریب دموکراسی سلول، سلول شعور سکنه دنیا را می‌گدازد، چکش می‌زند، آماده پذیرش هر مسخ و جعل می‌کند، در شرائطی قرار می‌دهد تا با آغوش باز قبول نماید که کل نابرابریها تجلی شکوه برابری، حق، آزادی، اختیار، انتخاب آزاد هستند!!. جف بیزوس، ایلان ماسک، بیل گیتس، عسگراولادی و علینقی خاموشی با گورخواب نصیرآباد شهریار، حاشیه نشین نگون بخت و گرسنه بیغوله‌های شوش، کودک افغانی محکوم به روزانه کار ۲۰ ساعته در سیاهچالهای شورآباد و افریقائی آواره طعمه ماهیهای مدیترانه، همگی انسانهای متساوی الحقوق می‌باشند!!، زیرا همه حق کار دارند!!، حق رأی دارند!!، از آزادی محل سکونت برخوردارند، اعضای برابر یک ملت، یک کشورند!! در مقابل دستگاه عدالت و قانون برابر هستند!! همان معیارها، تعاریف، ارزش هائی که بهای شبه رایگان نیروی کار کارگر را ارزش کل کار وی قلمداد می‌کند!! و چپاول آشکار ۹۵٪ کارش توسط سرمایه دار غدار را «حق مطلق» و تجلی تابناک «انتخاب آزاد» می‌خواند!! مرگ مولود فقر ۱۱ نفر در یک دقیقه و ۱۶۰۰۰ انسان در هر شبانه روز را مصداق بارز حقوق بشر، سرنوشت برحق، قانونی، غیرقابل اعتراض سکنه زمین به حساب می‌آرد!! سرمایه با هر ساختار نظم، از جمله با الگوی افسونگر دموکراسی کل واقعیت‌های جهان بشری را به همان سیاق القاء «فروش کار» به جای « نیروی کار»!!، القاء «خریداری عادلانه کار کارگر»!! به جای جنایت جدا کردن او از کار و محصول کارش، آری به همان سیاق بازگونه می‌کند و در ساختار اندیشه، ذهن، مشاعر انسانها جا می‌اندازد، پروسه سنگواره سازی کارگر در روند کار و تبدیل او به مهره بی اراده ماشین سود را مشارکت افتخارآمیز در توسعه صنعت ملی دیکته می‌کند!! دفن قدرت طبقاتی رهائی آفرین

او در گورستان نظم مدنی، سیاسی سرمایه‌داری را میداندای در رقم زدن سرنوشت زندگی حقنه می‌نماید. دولتش را «دولت همه مردم» جار می‌زند!! جامعه متشکل از استثمارشونده و استثمارگر، حاکم و فرودست، کارگر و سرمایه دار را «ملت واحد آزاد» نام می‌گذارد!!. زیر نام دفاع از کیان ملت، بر هر بارقه مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده کارگر مهر اقدام علیه امنیت شهروندان می‌کوبد!! این کار را با سلاح دموکراسی، زیر بیرق دفاع از حقوق، آزادی‌ها و حق انتخاب آزاد افراد انجام می‌دهد. نهادی زیر نام پارلمان را نماد حضور انسانها در تصویب قوانین و قراردادهای اجتماعی، دخالت آنها در برنامه ریزی کار، تولید، معیشت، آموزش، بهداشت، درمان، سیاستگذاری، توزیع امکانات و رفاه اجتماعی القاء می‌کند!! می‌گوید که همه راهبها، راهبه‌های این صومعه با رأی «مردم» انتخاب شده اند!! سرمایه با قدرت فائقه افسونکاری و فتیشیسم خود، این ادعاها، آیات پوشالی را شناخت، حافظه، ارزش و ملاک داوری بشر می‌سازد. کارگری که حتی در سره ترین دموکراسی‌های دنیا پای صندوق رأی می‌رود، نه فقط با «رأی خود»!! هیچ تأثیری بر معیشت، کار، آموزش، درمان، رفاه، حقوق اجتماعی اش نمی‌گذارد که فقط انحلال تباهی آور، سنگوارگی ذلت بار، خودبیگانگی مالامال از زبونی خود را نمایان می‌سازد، او که با فروش نیروی کارش از دخالت در سرنوشت کار خود منفصل گردیده است با انداختن «رأی» به صندوق، ابعاد این انفصال را به سقوط از هر میزان حق دخالت در سرنوشت زندگی بسط می‌دهد و چهارمیخ می‌کند. دلیلش روشن است. پارلمان نشینان، راست یا چپ، پای بند هر مسلک، پاسخگوی نیازهای چرخه ارزش افزائی سرمایه، تحمیل کننده وجود و بقای سرمایه‌داری بر طبقه کارگرند. همه آنها رسالت واحدی دارند، اینکه جامعه بنا شده بر رابطه خرید و فروش نیروی کار و مبتنی بر انفصال کارگر از کار، تولید، سرنوشت زندگی خود را برنامه ریزی کنند. این اختاپوس را با توسل به همه اشکال قهر اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، پلیسی، اطلاعاتی بر ۸۰٪ ساکنانش تحمیل نمایند. رسالت پارلمان نشینان این است و کارگر با انداختن رأی به صندوق، عمله عروج این وحوش به اریکه حکمرانی نظام بردگی مزدی می‌شود، اما سرمایه از همه سو با سلاح آموزش، رسانه، اخلاق، فلسفه، اقتصاد سیاسی، ادبیات، هنر، در شریان شناخت و فکر او می‌تازد و متقاعدش می‌کند که آنچه انجام داده «جهاد» برای پاسداری از حقوق، آزادی، برابری، حق انتخاب آزاد است!! این سیره سرشتی سرمایه با هر الگوی نظم، از جمله با پارادیم دموکراسی

است. الگوها نیستند که برای سرمایه تعیین تکلیف می‌کنند، سرمایه است که برای پارادیم‌ها و ساختار نظم خود تصمیم می‌گیرد، تصمیماتش را زیر فشار عوامل گوناگون می‌گیرد، فشار پیکار توده‌های کارگر مهمترین این عوامل است، دموکراسی محصول سطحی از عقب نشینی سرمایه در مقابل طبقه کارگر است، اما سرمایه این عقب نشینی را نه زیر فشار قهر شورائی، سازش ناپذیر، آگاه کارگران که در داد و ستد سیاه با رفرمیسم کارگری و با بهره گیری از پاشنه آشیل‌ها و ضعفهای جنبش کارگری تن داده است. در دوره معینی از تاریخ، در چند کشور حاضر به تحمل هزینه دموکراسی شد و همین دموکراسی را کوبنده ترین توپخانه پاسدار بقای خود در مقابل جنبش کارگری، بمب تخریب هر میزان همبستگی طبقاتی و انترناسیونالیستی توده‌های کارگر کرد. با کارگر کاری نمود که راهِ کار داشتن را در بیکاری همرنج بیند!! بین اشتغال خود و بیکاری همزنجیر ارتباطی نبیند. چشم شعورش قادر به تشخیص میان سازش خود با سرمایه در اروپا و مرگ ناشی از گرسنگی ۱۱ انسان در هر دقیقه در سایر قاره‌ها نشود. بمباران لحظه، لحظه کارگران جهان توسط اختاپوس بشرکش سرمایه‌داری را اصلا مشکل خود به حساب نیارد. رابطه میان شدت کمتر استثمار خود با شدت انفجارآمیز استثمار همزنجیران در سایر جاهای دنیا را متوجه نگردد، برای دفاع از همین حدت پائین تر فشار استثمار خویش، با رغبت و اشتیاق کامل، پشت سر بورژوازی کشورش و علیه توده همزنجیر قاره ها، صف ببندد!!. سرمایه جوشن دموکراسی بر تن از حق تحزب می‌گوید و منظورش از این حق برپائی حزبی است که توده کارگر با آویختن به آن بر شالوده همپیوندی شورائی، ضد سرمایه‌داری خود چهار تکبیر زند. از حق برپائی اتحادیه می‌گوید!! و با اعلام این حقوق هر میزان آزادی و حق کارگر، برای اتحاد و تشکل شورائی ضد کار مزدی را در هم می‌کوبد. به کارگر اجازه می‌دهد تا عضو اتحادیه شود زیرا بنیاد وجود اتحادیه بر چانه زدن و معامله گری میان دو قطب کار و سرمایه استوار است. این تحزب ها، تشکلها با شعور، شناخت، انتظار، راه حل یابی طبقه کارگر همان می‌نمایند که نظام سرمایه‌داری می‌کند. سرمایه از «حق اعتصاب» می‌گوید!! و اساس این «حق»!! قبول محرومیت کامل از حق اعمال قدرت جمعی علیه سرمایه‌داری و دفن این حق در گورستانی به نام «قانون» است. بر طبل «مبارزه قانونی» می‌کوبد، قانونی که در تمامی تار و پودش به چرخه ارزش افزائی سرمایه و نظم ماندگاری سرمایه‌داری قفل است. کل آنچه سرمایه در

شیپور دموکراسی زیر نام «حق»!! «آزادی»!!، «اختیار»!!، «انتخاب»!! جنجال می‌کند از همین جنس است. سرمایه‌داری دموکراتیک این دروغهای پلید ماوراء سپهر وقاحت را با سلاح آموزش، فرهنگ، رسانه، «بیان آزاد»!! «قلم آزاد»!!، «عقیده آزاد»!!، غذای شعور، بشر عصر ساخته و می‌سازد. این سخن که دموکراسی هموارساز راه مبارزه طبقاتی توده کارگر است!! نه فقط هیچ بارقه‌ای از حقیقت همراه ندارد که به نوبه خود، ساخته و پرداخته باژگون سرمایه در راستای فسیل سازی شعور طبقه کارگر و خارج سازی هر چه کوبنده تر این طبقه از میدان کارزار رادیکال ضد سرمایه‌داری است. آنچه پرولتاریا را در مبارزه جاری و روزمره خود علیه بردگی مزدی نیرو می‌بخشد و گام به گام استوارتر، محکم تر، رادیکال تر می‌سازد، نه دموکراسی، نه تمکین به قانون و نظم و مدنیت مورد توافق بورژوازی که فقط اتکاء آگاهانه مارکسی به قدرت پیکار طبقاتی خویش و اعمال این قدرت علیه سرمایه، طبقه سرمایه دار، دولت سرمایه‌داری است. **دموکراسی فقط پرولتاریا را از کارزار رادیکال ضد بردگی مزدی دور نمی‌سازد، فقط در خدمت ماندگارسازی بردگی مزدی نیست، مزید بر همه اینها، ساز و برگ جادوگری، افسونکاری سرمایه برای خارج سازی بشر از جوهر بشر بودن نیز هست. خودبیگانگی انسان را که مولود جدائی او از فرایند تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی است تا مدار اوج تشدید می‌کند، چشم، گوش، اندیشه، احساس، مشاعر و همه قوای دماغی انسان را با قوانین بازتولید، خودگستری، بقای سرمایه‌داری شمع آجین می‌نماید. از انسان چیزی می‌سازد که «گر تو ببینی نشناسیش باز» دو نکته را از یاد نبریم. اول اینکه سلسله جنبان این مسخ، رسخ، سنگواره سازی، انفجار از خودبیگانگی نه این و آن پارادیم سرمایه‌داری که خود سرمایه است. دوم آنکه ما از اردوگاه دموکراسی و هولوکاست غزه آغاز کردیم.** برای لحظه‌ای به آنچه از روز هفتم اکتبر تا حال در خاورمیانه رخ داده است نظر اندازیم. کل رسانه‌های اردوگاه دموکراسی از حاکم تا اپوزیسیون، راست تا چپ، به محض اطلاع از حمله بورژوازی پان اسلامیستی حماس به مردم عادی و ارتشی اسرائیل، همگی با هم انجمن فراماسونری تشکیل دادند. همساز و همصدا حادثه آن روز را از تاریخ ۷۵ ساله خون، جنایت و هولوکاست پیشینه این واقعه، از روز «نکبت»، کارنامه گروههای تروریستی «ایتسل»،

«لیحی»، «اشترن»، «هاگانا»، از ویرانسازی ۴۰۰ تا ۶۰۰ روستا در دهه ۵۰ قرن بیستم میلادی به دست این گروهها یا اشغالگران مورد حمایت اردوگاه دموکراسی، از کفرقاسم، دیریاسین، الرمله، قانا، جنین، صبرا و شتیلا، از هولوکاست‌های متعدد غزه، از همه اینها قیچی کردند. همگی بسان یک ارکستر با سمفونی واحد سخن «هرتزل» را تکرار کردند که جنگ میان توحش و تمدن مشتعل گردیده است. سراسر جهان باید تمام قد به دفاع از تمدن برخیزد!! همگی، هر کدام راسخ تر، ایدئولوژیک تر و مؤمن تر از دیگری، القاء کردند که تا پیش از صبح شنبه هفتم اکتبر ۲۰۲۳ در این دیار سراسر خون و گند و بربریت و هولوکاست، هیچ حادثه‌ای به وقوع نپیوسته!! امن، امن بوده است، ناگهان مشتی آدمخوار، از غارهای مخوف تاریخ سر برون آورده، خود را به ام القرای مدنیت، حقوق، دموکراسی، آزادی، برابری، انتخاب آزاد، رسانده‌اند و هیستریک شروع به بریدن سرها، دریدن سینه ها، زنده به گور کردن کودکان، تجاوز، حمام خون نموده اند!! همه اردوگاه دموکراسی، دولتهای دموکراتیک، رسانه‌های پرعظمت سرمایه جهانی یا پاسداران «حقوق»، «آزادی»، «برابری»، «آگاهگری»، «ارتقاء شناخت»، متفق، همسنگر شروع به مهندسی فکر ۸ میلیارد سکنه دنیا کردند، کوشیدند همه را متقاعد سازند که وقت پاسداری از دموکراسی، در مقابل بربریت است!! باید با نتانیاهوها تجدید عهد نمود!!. پرده نخست ماجرا این گونه رقم خورد و سؤال آنست که واقعیت چه بود؟ سرمایه و اردوگاه دموکراسی با واقعیت چه کردند؟ اگر دنیای مه آلودگی‌ها و گرد و خاک‌های حاصل تاخت و تاز «مطبوعات آزاد»!! اردوگاه دموکراسی را کنار زنیم، چهره واقعیت زخم خورده این گونه زبان باز می‌کرد. از ۷۵ سال پیش تا الان در این دیار خون آگین، جنگی جریان داشته است. جنگی که نظام بشرکش سرمایه‌داری در مقطع معینی از تاریخ زیر فشار نیازهای سرشتی خود بر ساکنان این حوزه تحمیل نمود. برای شروع جنگ، تمامی داده‌های زندگی بشر، شیرازه شناخت مادی تاریخ را قلب ماهیت کرد، برای این کار کل قدرت باژگونه سازی، افسونگری خود را به کار گرفت، بر بلندای جنجال آمیزترین شستشوی مغزی ها، وارد فاز نظامی جدال شد. با مقاومت توده وسیع آواره و نارضائی برخی رقبا و شرکا در منطقه مواجه گردید، حمام خون پشت سر حمام خون راه انداخت. این جنگ ادامه یافت، مشتعل تر و بشرسوزتر شد. واقعه روز هفتم اکتبر ۲۰۲۳ نیز حلقه‌ای از زنجیره طولانی همین جنگ شعله ور آفریده سرمایه‌داری بود. این بار بورژوازی پان اسلامیست ماوراء

ارتجاعی حماس در نمایش قدرتی غیرمنتظره چشم وحوش حاکم اسرائیل، چشم اردوگاه دموکراسی تا مغز استخون جنگ افروز بورژوازی را خیره خود کرد. آنچه انجام داد، گروگانگیری، وحشت افکنی، کودک آزاری، کشتار بود. شکی نیست اما کل حادثه با تمامی جنایت آمیزی و بشرستیزی اش در مقابل حمام خون‌های اسرائیل در صبرا، شتیلا، کفرقاسم، دیریاسین، الرملا، جنین، قانا، صدها روستای فلسطینی دیگر، غزه بعد از غزه، حتی در قیاس با بمباران چند روز پیش اردوگاههای جبالیا، الشاطی، النصیرات، بیمارستان المعمدانی، بیمارستانهای دیگر، به قطره‌ای در برابر دریا می‌ماند. **اردوگاه دموکراسی رابطه میان هفتم اکتبر با زنجیره طویل هولوکاست آفرینی‌های ۷۵ ساله دولت اسرائیل را انکار کرد. با قدرت ساحره فتیشیستی افسونگرش این ارتباط ارگانیک را از دسترس شعور انسانها دزدید و در تصادم با این توضیح که اولی هم جنایت است اما مولود قهری دومی است، موجهای طوفانی تر مهندسی افکار، با ولتاژ نیرومندتر راه افتاد. آژیرهای خطر از تمامی مراکز پدافند و یورش دموکراسی به صدا در آمد که «اسرائیل حق دفاع از خود دارد» و صبح همان روز زرادخانه‌های قهر نظامی اسرائیل این آژیر دموکراتیک و حقوق بشری سرمایه‌داری را با تبدیل سراسرغزه به زنجیره طویل کوره‌های آدم سوزی معنی کردند. هر جا اثری از سکونت بود نه یک بار که بی امان بمباران گردید. آب قطع شد، برق قطع شد، تشنگی و تاریکی بر سراسر دوزخ مستولی گردید، کل منافذ زنده ماندن بر روی تلاش، امید و دید آدم‌ها مسدود گردید، بیمارستان‌ها یکی بعد از دیگری با خاک یکسان شدند، تمامی آمبولانس‌های پر از مجروح و مریض آماج وحشیانه ترین بمباران‌ها گردیدند. در هر بیمارستان چند صد کودک و بیمار و پناهجو را با ریختن دهها تن بمب فسفر و بمب‌های دیگر آتش کشیدند و کشتند. قدرت تخریب و ابعاد ویرانگری بمب هائی که با توافق کامل اردوگاه دموکراسی، با حکم تنفیذ تمامی دولت‌های دموکراتیک با هدف پاسداری از «حق دفاع اسرائیل» بر سر دو میلیون انسان مقیم دوزخ غزه فرو آمد از قدرت کشتار و شعاع تخریب بمب‌های امریکا در هیروشیما بالاتر رفت. وجب به وجب غزه با بمب، دموکراسی باران شد، تمامی کنوانسیونهای حقوق کودک، اصول صلح بین**

المللی، منشور حقوق بشر، بنیاد حقوق زن، دیدبانی حقوق سالخوردگان بمب شدند و بر سر نفرین شدگان فلسطینی فرو باریدند. همزمان کل «مطبوعات آزاد» برج‌های سر به فلک کشیده پاسدار آزادی، حق، برابری، قانون، مدنیت، دموکراسی از سراسر جهان راهی شیارهای شعور ۸ میلیارد انسان شدند تا در آنجا آکادمی آموزش‌های عظیم سمعی، بصری آزادی، حقوق، دموکراسی و عدالت سرمایه‌داری برپا سازند. گفتند، نوشتند، تفسیر کردند که این بمبارانها سیل رحمت دموکراسی، مدنیت، آزادی، حقوق انسان، حق دفاع ملت‌ها از خویش است. دولتها پشت سر هم برای دفاع از کیان آزادی بیان، حق اعتراض، صلح بین المللی، جلوگیری از جنگ، وارد میدان شدند، همه با هم، یکصدا و هماهنگ اعلام داشتند که هر شکل اعتراض علیه بمبارانهای اسرائیل در غزه اقدام فاحش تروریستی علیه شالوده صلح و امنیت جهانی است. هر نوع حمایت از بمباران شدگان غزه مصداق قیام مسلحانه تمدن ستیز علیه آزادی و حق و انتخاب آزاد بشری است. تمامی قوای قهر و بربریت سرمایه در اردوگاه پرجلال دموکراسی مأموریت یافتند تا برای خفه ساختن هر صدای حمایت از توده کارگر حمام خون شده فلسطین، آتش به اختیار، آزاد، برحق، به هر کشتار و جنایتی دست زنند. هر کجا خبرنگاری دور از چشم مطبوعات آزاد دموکراسی، بیرون از حوزه حرفه و سپهر فروش نیروی کار، کلامی از همدردی با هولوکاست زدگان غزه بر زبان آورد، بلادرنگ اخراج شد. اینکه بشریت کارگر از رخدادهای سیاه این چند هفته چه آموخت؟ دقیقا معلوم نیست، اما آنچه سرمایه با بمب به آنها یاد داد کاملا روشن است. دموکراسی، حق، آزادی، مدنیت، لیبرالیسم، سکولاریسم، انتخاب آزاد سرمایه داری، با پان اسلامیسم، فاشیسم، نازیسم، حکومت دینی، دیکتاتوری هار، استبداد مطلقه فقاهتی آن، سر و ته یک کرباسند. همه اینها در عصر وجود و بقای بردگی مزدی، سلاح سرمایه، الگوی نظم سرمایه، اختاپوس مهندسی افکار و شستشوی مغزی طبقه کارگر، توپخانه قهر و سرکوب سرمایه، باروی آهنین تضمین بقای سرمایه‌داری و زرادخانه‌های مشتعل تحمیل

هستی این نظام بر توده‌های کارگر دنیا هستند. پشت همه اینها سرمایه است که تصمیم می‌گیرد، اراده می‌نماید، فرمان می‌دهد، به نسخه پیچی راهبرد، راهکار، راه حل می‌پردازد. بایدن‌ها و خمینی ها، اوباماها و خاتمی ها، مکرون‌ها و طالبانها، سوناک‌ها و پوتین ها، شولتزها و قاسم سلیمانی‌ها همه از یک قماش و یک جنس هستند، همگی سرمایه آدم نما، تشخص «بشری» سرمایه اند، تفاوتها وجود دارد، واقعی هستند اما وجودشان، کارکردشان، جزر و مد، عروج و افت آنها توسط سرمایه تعیین می‌گردد. از این مهمتر و قابل تعمق تر، آنکه دموکراسی و دیکتاتوری، سکولاریسم و دینمداری، لیبرالیسم و فاشیسم، محافظه کاری و رادیکالیسم، چپ و راست، مدنیت و بربریت سرمایه به عنوان پارادیمهای متفاوت نظم و استیلای سرمایه داری، در شیرازه هستی خود، اندامواره، مکمل همدیگر، ضامن بقای هم و پیش شرط حتمی موضوعیت یکدیگر می‌باشند. این همان نکته رمزآمیز و پیچیده‌ای است که هیچ انسان فاقد شناخت مارکسی سرمایه‌داری قادر به فهم آن نمی‌باشد. همان فرایندی که بستر آرام توزیع اضافه ارزشهای حاصل استثمار کل طبقه کارگر بین المللی، میان بخش‌های مختلف سرمایه جهانی یا طبقه سرمایه دار دنیا است، همان فرایند، مفصلبندی آهنین آکنده از تلاطم دیکتاتوری‌های حمام خون سالار سرمایه با دموکراسی‌های سراسر فریب و شعور زدای این شیوه تولید نیز هست. اگر کهکشان سرمایه‌های دارای نرخ آسمانخراشی ترکیب ارگانیک زیر فشار خشکیدن سرچشمه‌های اضافه ارزش، بدون سلسله جبال بی انتهای سرمایه‌های آراسته به نرخ نازل ترکیب آلی و دامنه‌های مالامال از چشمه ساران پرخروش طغیان آمیز اضافه ارزش‌ها قادر به بازتولید خود نمی‌باشند، دموکراسی‌ها پرشکوه کره خاکی نیز به همان اندازه نیازمند دیکتاتوریهای وحشت آفرین هولوکاست پرداز هستند. وجود یکه تاز دومی‌ها شرط حتمی تولید توفانی ارزش اضافی هائی است که ریال، ریال هزینه بارگاه شوکت و عزت و بقای اولی‌ها را تأمین می‌کند و تضمین می‌نماید. مکرون و سوناک و اوباما و شولتز و بایدن سونامی فریب راه می‌اندازند

وقتی که اقارب طبقاتی خویش از نوع «شی»، پوتین، حتی احمدی نژاد و علی خامنه‌ای را دیکتاتور می‌خوانند. همه به اندازه هم درنده، بشرکش، هولوکاست آفرین و جنایتکارند، همگی سرمایه متعین در فسیل آدمگون می‌باشند. آنچه در طول این چند هفته در غزه و در سراسر جهان رخ داد این واقعیت همیشه شفاف را باید برای عقب مانده ترین کارگران دنیا هم روشن و توضیح واضحات کرده باشد. آنچه دیدیم، بسیار زمخت و عریان فریاد می‌زد که سرمایه فقط کارگر را استثمار نمی‌کند، فقط او را از کار خود جدا نمی‌سازد، فقط او را از هر نوع دخالت در تعیین سرنوشت کار و تولیدش ساقط نمی‌کند، فقط خرید نیروی کار کارگر را خرید کل کار او القاء نمی‌نماید، فقط جهان مالامال از گرسنگی، فقر، فلاکت، بشرکشی، جنگ، هولوکاست، محیط زیست مسموم مرگ آگین، تبعیضات انفجارآمیز جنسیتی و قومی و سیه روزی‌های دیگر را بر سر میلیاردهای کارگر آوار نمی‌سازد، سرمایه مزید بر همه این‌ها انسان را از هر نوع بارقه انسان بودن هم ساقط می‌گرداند.